



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14702



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وبعد هذا هو المحل
الثاني من كتاب حسام الشريعة والامانة في معرفة الابناء والاشياء مستورد كرده بعلم نايب
دم نصيب بعض اهل اعلام وفقتك كرام حاضرين مجلس شريف ومجمل ميف سركار
مندار ملذ الاسلام ومعتقد الانام الذي يحضر عن بعض السند الخاص والعوام المحقق المدقق
الغنيام نفع الاسلام انا انا شيخ محمد نفي ادم الله ظله العالي على رؤس اهل الاسلام اميد
كافر شيعتنا امير مومنانهم مندازان كرده مولف مستورد از حافظ موشيرق ميبند
عمر عزت سركار شريفنداد و از خداوند عفا و همیشه طلبت انبند ومجموع اين كتاب مشتمل
بر سه جلد يك نامه جلد اول در فوجيه صفا و حضرة باري جل جلاله جلد ثانی در ابناء نبوة
واما من نامه عليهم السلام جلد ثالث در ابناء عدالت ومغادر جسد في استخار و بعض من
لازمه من عفا وان و برخی نا حوالا ان مولف و بنا بعض از مشايخ ميبند و ذكر انكه كم

CHECKED 1996

و این کتاب مستطاب باه از اصطلاحات و عبارات اهل حکمت با مصروفه مذکور شود از باب
 اینست که هرگاه بخواهیم بدان خود مطلب از این کتاب را چنانچه باشند هر که در این کتاب است بجز
 عبادت و غیره با اصطلاحات مایه مضروب مراد است اهل کتاب است عبادت و انشا الله و حسنت
 واحد و حقنا الله لا اله الا هو الخاقین و الذین یهدوننا لهدایة القربون و الله الموفق و المعین و قدیم از اول
 حق با بدین معرفت بخود پیغمبر خدا است که باید بداند که خداوند واسطه فرود آمدن خود و خلق
 که واسطه فیض و رساننده احکام الهی است و بنده که خدا که همه چیز خلق تمام با شد خداوند
 میفرماید قلله الخ البالغ و باید اعقاد جمیع پیغمبران داشته باشند و منکر حد از اینها شود
 و بر آنکه کسی که منکر یکی از اینها شد کافر است و فریضه ندارد و انکار میباید آنکه منکر جمیع پیغمبران
 بشود و آنکه یکی از اینها و المؤمنون کل من بالله و ملائکته و رسله و لیکن اینها و رسل
 خود متفاوینند بعضی افضل اند از بعضی دیگر و افضل انبیا پیغمبرها ختم انبیا محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله میباشند با نشان جمیع مسلمین و فرود آمدن پس هم چنانکه خانم انبیا
 افضل است از سایر پیغمبران امتان بر دو گروه طهرین امتا اید و احادیث هر طهرین مذکور و
 احادیث کافی و ثابت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند بعضی از ملائکه که در آسمان رستا
 هستند نظیر میگویند بیکدیگر و در نفری و سه نفری که فضایل آل محمد را ذکر میکنند میگویند
 بیکدیگر که با عی نبیها و اولاد کی عداینها و بسیاری عدو آنها فضیلت آل محمد را ذکر می
 کنند طایفه دیگر از ملائکه میگویند این فضیلت این خدا که خداوند عطا فرموده هر که را میسر
 خداوند افضل از کسیست بداند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که جوهر اول
 روح است و اول ما خلق الله روحی در حدیثش دیگر فرموده اول ما خلق الله روحی چون جوهر
 نال روح محمد صلی الله علیه و آله باشد پس آنحضرت پیش از آنکه باین عالم ابد پیغمبر بوده و از این
 و این بر دو گروه فرمود که نبیا و آدم بنی الما و الطین یعنی برضای که آدم صفا از یک
 ذکر از بعضی ستم او بود من پیغمبر بودم و اکنون هم که از این عالم رفته پیغمبر است که خود فرموده

نوری و صلواتی

میان این که کل بود من در بودم و در نفس علی بن ابی طالب است که ابرو شریفی در آن است و آن بزرگوار
 مثل المشرق و المغرب و اگر کسی از آن من الله و اليوم الآخر و الملائكة و الکتاب و البقیة و ائمة
 علیهم السلام و علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین و زین العابدین و ائمة الزکوة و اولاد
 بی بی علیهم السلام و اولاد الصابرين فی البیاساء و الفتن و جهنم البیاس و اولاد الباقین صمدان قوا
 بآلهم المفقون اینها نازل شد در شان امیر المؤمنین و برادران و برادران و برادران و برادران
 و اینها در شریطه یافت می شود و مکرر در حضرتنا می رود و در طریقتین و ظاهرین و باطنین
 اینها است اما ایمان بخدا و روز آخر ملائکه و کتاب پیغمبرین که ظاهر است که حضرتنا می رود و اینها
 او در میان کان بود که حضرتنا می رود و زمانی که آدم می آید که کل بود در میان اشیاء الکرامه
 از خدا می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که اگر می دانستند مردم
 که چه زمانه علی بن ابی طالب می بین که می بیند را و می بیند را و می بیند را و می بیند را که آدم
 روح و جسد بود خداوند می فرماید که اگر خداوند می فرماید که آدم من ظهور و بزم ذیبتهم و اشیاء
 علی بن ابی طالب که خداوند می بیند که فرزند آدم که من پروردگار شما اینهمه گفتند که او محمد نبی است
 و علی بن ابی طالب که در این پیشان بود و در نازل الایات در سوره فاطر از علی علیه السلام که فرمودند
 من برادر رسول خدا و صمدی و اولاد بودم که نصیبی نوال و اگر در زمانی که آدم می آید روح جسد
 بود و نبوت مقبله اجزاء است از حقایق الهیه یعنی شناختن حق تعالی و صفات و کمال
 او پس اگر منضم شود با و تبلیغ احکام و نایب خلایق و فیهما بیست و دو تن و شریعت مخصوص
 و سالت و مراد بختام اینها است که در جوع جمیع اینها و مرسلین نبوی و باشند هم چنانکه عالم
 او و اسرار اینها و مرسلین است در عالم اجسام هم چنین است که چه بحسب توره بعد از هر توره است
 فرمودند رسول خدا صمد من اول اینها هستیم در خلقت و آخر اینها هستیم در بعثت و هر چه این است
 خانم و اینها و صفا اینها در ظاهر باطن که نفوس و ارواح جمیع اولیا و اصحاب در باطن نبوی
 علی علیه السلام است در عالم ظاهر و اجسام هم چنین است که مرجم جمیع اینها است که هر چه بحسب توره

۱۰۶

۱۰۶

در بیان اتحاد بنی و کلمه در باطن

بعد از همه اولیاد اوصاف آورده است خودان بزرگوار فرمودند من و لای بودم زنی که ارم میثا ای کل
 بود پس نور و کلام از نور بیرون جدا نمی شود و لای از بنی منفک و لای از بنی مثل نور نفس است از نور
 عقل که تصرف نماید در عالم مثل صورتها در نفوس و بنی که نفس و عقل و وکلها در باطن حجاب خدا
 در عالم خلوق و بنی و لای و خلیفه خدا هستند در نفوس و ارواح اگر چنانکه نور بیوت با نور و کلام
 یکی بودند رسول خدا هم پیغمبر بودند و خلقت روح مراد روح جملی تا از یک چیز خلوق فرمود و نور
 و نور علی یک است علی از من است من از علی و جان او جان من است پس عالم روحانی مندم است بنی
 عالم جسمانی پس بالغ و رساندن در بیوت بیشتر بعد از کرد و او امر است و در سال است و اگر در سال
 با نبی است بیشتر و کتابان صاحب عزت است پس عرفه خصوص مرثیه است و در سال و در سال
 خصوص مرثیه است در بیوت بیوت خصوص مرثیه است در و کلام مجتهد بهر اظهار است
 زیرا که عرفه و در سال و بیوت بولا است و از برای جهنم محمد و واعظان را است عینا ظاهر
 و اعینا باطنی و اعینا باطنی و لای و لای که افرید مردم است بسوی او و در سال است از سال
 او زیرا که حق علی آن قرب و این خصوصیتها را در و سیمتا با و نشان بنوی و حق او که فرمودند
 من و علی از یکو در هیئت من و علی از یکو در هیئت من و مردم از درختهای چراگنده و فرمودند
 علی من نظیر من با هستم من اول و من آخر من ظاهر و من باطن من روی خدا من جنب خدا فرمودند
 انما معصوم علیهم السلام ما بینهم و ما بینهم لسان الله و جلاله علیه السلام فی خلقه و محرف لاه امر الله
 فی عباده ما بینهم و ما بینهم علم خدا و محل و محی خدا و اهل در خدا و بر ما کتاب خدا نازل شد و بسبب
 عیان خدا کردند که ما بنویسیم خدا شناخته می شد ما بینم و اوست پیغمبر خدا فرمودند علی پیغمبر
 خاتم کرم پیغمبر است و بسبب چها و هزار پیغمبر من خاتم کرم صد سبب صحبها و هزار و چها دارد
 اما لی سنج ابو جعفر طوسی است که از جای که از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آن
 بزرگواران خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند علی من و لای و لای
 خدا که بنواختن حاج خدا را بسبب خلوق و لای که آنها را به یاد داشت و حق ایشان بود و خدا که

در بیان اثبات شرف فیض الهی بر خلق

خداوند با آنها فرمود است بر یکم ایامی بر در کار شما نیستیم گفتند پس فرمود محمد رسول الله
 مصطفی فرموده من است هم گفتند چرا و علی امیر المؤمنین است خلق خدا را گردانند و اسباب گردانند
 و سر کشی نمودند و لا یتوکلون و لا یستعینون و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون
 و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون و لا یستغاثون
 کرده با جنت قدس و حدیث بنویسند آنها از یکدیگر و بکنان بیرون آمده و لیکن بحسب مقام و مرتبه
 مختلف است و کما یدر فی ذلک میگویند حضرت زکریا علیه السلام که با یحیی علیه السلام از پیغمبران با اعتبار آنها
 از کتب آسمانی اول نازل بفرشتگان و اول نازل میشود که از او برام الکتاب تعبیر میکنند پس از آن نازل بفرشتگان
 میشود که از او تعبیر میکنند پس از آن نازل بفرشتگان و اول نازل میشود که از او برام الکتاب تعبیر میکنند پس از آن نازل بفرشتگان
 اجسام و مرکبات و غیره اول نازل بفرشتگان و اول نازل میشود که از او برام الکتاب تعبیر میکنند پس از آن نازل بفرشتگان
 و غیره و غیره اول نازل بفرشتگان و اول نازل میشود که از او برام الکتاب تعبیر میکنند پس از آن نازل بفرشتگان
 ارواح و نفوس مجزیه و ان کشف است و مقام رسالت پس از آن مخصوص بر سالک است و در مقام
 مخصوص بنیوت و ستم مخصوص بولا پس از آن در مقام حدس و غیره اینها که از این قبیل است از انشا و انشا
 کشف است و روحی خفی نه جلای اطام عام است و خاص حاصل اینکه از آن هرگاه در مقام وحدت
 صورت و احوال و صفات احدی است و اینها را از او صادر میشود و در این وقت او را کلام الهی خوا
 که روحی خفی باشد چونکه در مقام بقا بعد از فنا است و مایل او و جیب او و حجاب او واسطه باینست
 و هرگاه در مقام بنیوت و حال دعوت شد با اجتناب از جانب خدا بواسطه ملک اینها را از او صادر
 او را حدیث قدس گویند که حاصل میشود از روحی جل چونکه بواسطه ملک است و هرگاه در مقام رسالت
 و تاسیس حکم و سبب است و حجب معارضه شد اینها را از او صادر میشود و حدیث بنوی گویند که حاصل
 میشود از روحی جل و اطام و حدس و کشف که اینها را از او صادر میشود و حدیث بنوی گویند که حاصل
 که هر سه سبب است و هر بنیتی را پس و لا یتوکلون و لا یستعینون و لا یستغاثون و لا یستغاثون
 از سالک است و هرگاه در مقام فشریت و عالم طبیعت باشد اینها را از او صادر میشود و کلام

در بیان فضیلت امامین علیهم السلام

ابد تمام و در زمین از جور و ظلم بآل امیر و بعد از آنکه در دنیا و مردم در وقت وی در
 اسبابش و راحت باشند چون دانسته که ولایت باطن نبوت است و ولایت بیرون هر دو صفت محمد
 صلی الله علیه و آله اند که تا اکنون صفت نبوت محمد ظاهر بود و وضع صورت میگرد و وضع صورت
 را محمد شکارا میگرد و اینچنین هر دو صفت که بنیامند جمله وضع صورت کرد و وضع صورت
 را محمد تمام کرد چون وضع صورت تمام شد نبوت هم تمام شد و نبوت معینده کامل شد و عاقلان و
 زود بخ رسیدند از دم گرفته که اصل نبوت مهمت شد همیشه در حق و کمال بود و نارسید کمال و نشو
 پیغمبر و از این جهت و را خداوند خاتم النبیین قرار داد فرمودند رسول خدا ص مثل نبوت من مثل
 خانه معنویه است که با آن نمائند بود و در موضع بکشت و آن خشت من بود یعنی هم چنانکه
 بکشت از خانه باقی ماند بود که خانه تمام شود نبوت هم چنان بود و چون آن خشت خانه را تمام
 کرد من هم پیغمبر را ختم کردم لا نبی بعدی و هم چنین ولایت مطهره من بعد جایگزین کمال رسیدند و رسید
 بخصیص صاحب الزمان و بقیته الله فی بناده و اما من باطن نبوت بکشت بخلاف نبوت که در
 واحد ممکن بود و پیغمبر عزرا پیغمبر اولو العزم و آدم و امام در یک عصر مگر نبوت پس اگر امام
 مستوفی و ماده عالم است پس نبوت هیچ اشخاص مثل نفس است بالنبوت بیدار در دنیا و بیرون
 او ظاهر کمال است در اولین جمع عالم نبوت با امام مثل یکدن دانسته پس امام نبوت بعالم مثل یکفرض
 پس هم چنانکه جایز نبوت اجتماع دو نفس بر یکدن هر چند نبوت با اجتماع دو امام در یک
 عصر و یک کس که معصوم از نبوت امام اصلا شایع نظام عالم است پس اگر امام یک نفر نباشد عرض از او
 است پس وجود امام در یک کس خالی از فایده میشود و در حکمت منع است ایجاد امام بنی فایده و اگر
 معصوم و حاصل شود زبان با امام مستحق ولایت میشود و نیز اگر لازم می آید عیبت در منصب امام پس
 با اید امام یکی نباشد و در بعضی خوش بینی از اهل اشاره گفته اند که جمیع مظاهر کلمه فایده و انبیا
 که در قرآن مجید اشاره با فاف و انفس شده راجع است بشبه اسمی که بسم الله الرحمن الرحیم و حرف فایده
 فوزه حرف فایده از نبوت عالم بر فوزه مرید است محض اول و نبض کلمه و افلاک کلمه عناصر

در بیان معنی خانمیت

اربعه و سوا لیه بکلمه و از آن کامل جامع هر یک از اینها است و نمودند علی علیه السلام ظاهر شد و
 از جمله پس بنی مظهر و عرائش و در مظهر و جم است و جامع این دو مرتبه مظهر اسم الله است و
 بنه و در آن دو معنی و اطلاق است و اشرف و اعظم آنها اسم اعظم است که الله باشد و اشرف و اعظم
 مظاهر مظهر این اسم است و غلظت بالقوه زیرا که نوع انبیا مظهر او هستند بالقوه و شرائین
 غلظت برای مظهر و غلظت است مظهر اسم اعظم و غلظت پیغمبر یا محمد و مصطفی است صلی الله علیه و آله
 و اسم نیز سایر پیغمبران و بعد از آن نزد کواکب انبیا مظهر این اسم شدند و بدین ترتیب از این انبیا
 علی مظهر بود و بعد از او باقی انبیا پس پیغمبر یا مظهر اسم الله شدند با عینا جمعیت او و مظهر
 اسم در حق شد با عینا تصرف او در وجود و مظهر اسم در حق شد با عینا و لایق مظهر او پس
 او است عقل او و نفس کلیمه و هم چنین علی و باقی اولاد و ناخاتم الاولیا و انها احتیاج جمعیت
 بودند با عینا اینکه از طبع محمد گرفته اند پس هر یک از آنها بنده عظیم این اسم شدند
 و همه آنها مجمع عوالم افان و انفس شدند پس معلوم شد که نور شمس اما متع شعاع صغیر
 طلعت از فون رسالت و اولوا العزیز است معنی اولوا العزم پیغمبر است که در عین
 خود دین و ناسخ دین سابق باشند و شرعی و غیر عالم در دین او باشند مثل آدم و ابن آدم
 نوح و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و باقی در کافران حضرت صادق و
 علیه السلام که اینها و مرسلین چهار طبقه اند پیغمبر هستند که پیغمبر خود شریعتی باشند و امتی نبی
 و در هر پیغمبر هستند که در خواب ببینند و از پیشین و در بیداری بینند و میگویند و میگویند
 و اما می بینند مثل پیغمبری لوط و بودن ابیهم و پیغمبری هستند که در خواب می بینند و ازانی
 شنود و ملکی می بیند و میگوید بر طایفه شد چه که وجه یاد مثل بولس و پیغمبری هستند که
 در خواب می بینند و از پیشین و در بیداری هم می بینند و امام است مثل اولوا العزم و
 مثل ابیهم قال الله نعم لایخاف علیک الشک و اما ما قال و من ذی یوقال لایزال عهدها الظالمین
 کسیکه عینا از کتب نبی و امام نیست پس است که نفی شده که از او ابتدا و بوی

در بیان نبوت و ولایت

منتهی شده ان جیفه موجود داشت و مثل کائنات و قطب بره و عالم حبیبی شهاده است ظاهر
 او نبوت است باطنی و ولایت و این نبوت و ولایت یکو در ظاهر و باطن لکن ولایت از نبوت است
 که ولایت عام باشد نبوت از ولایت است که ولایت خاصه باشد و این دو اسمی است که با هم جمعند با
 هم هستند در ظاهر و در باطن یکی پس نبوت و ولایت با هم جمعند تا مبین از آنها بدید که یکی است
 تمامیت نبوت از ولایت نیز که فرستند از او نور شمس است و هر که بسجد کمال رسید بدو
 و هر که افتاب سالت عزوب کرد بدو ولایت منوی حکم است و این معنی اشاره فرمود رسول
 اکرم که فرمودند اول ما خلق الله نور من بود پس از آن نور من نور علی شکافت پس همیشه در این نور
 منور بودیم تا رسیدیم بحجاب عظمت در هشتاد هزار سال پس از آن خداوند خلق فرمود خلقی
 را از نور ما پس ما به صنایع خدا و مخلوق خدا بعد از ما صنایع ما هستند در سماء عالم ادکتاب یا صنایع
 الجنان از جناب جعفری و این کرده ان حضرت با فرمود که فرمودند با حجاب خدا بود و چیزی با او نبود نه
 معذل و نه عی و نه شی و پس اول چیزی که آمد که خدا بخلف او این بود که از هر یک عجل و حصر و عی و عی
 ما اهل بیت را از نور عظمت خود پس ما را به یاد داشت اظلاله حضرت پیش روی خود نمائی که نه است
 بود صند زین و نه مکانی نه شبیه نه روزی نه اضالی نه ماهی زیاد میشوند و ما از نور پروردگار
 مثل شمع افکار از انما بیسبب خدایم کردیم و نقد پس محمد مینوم و عبادت او میکنند و حق عبادت
 پس از آن خداوند اندک که در مکان را خلق کند و در خلق کرد و بر آن مکان نوشت لا اله الا الله محمد
 رسول الله علی امیر المؤمنین و وصیه ما بعد من و وصیه پس از آن عرش را خلق فرمود و نوشت بر سورا
 د قاف عرش مثل این پس از آن بهشت و دوزخ را خلق فرمود و نوشت بر آنها این کلمات پس از آن ملائکه
 را خلق فرمود و آنها را در آسمان مسکن کرد پس از آن هوا را خلق نمود و نوشت بر آنها هو هو همان
 کلمات پس از آن جن را خلق فرمود و آنها را در کوه و اسکان نمود پس از آن زمین را خلق فرمود
 و نوشت بر اطراف زمین این کلمات پس با بیگانهات اینها را بر آسمان به ستود که به بقی او را بر
 پا است و زمین بر قرار است بسبب این کلمات پس از آن خداوند اندام را از این زمین و خاک را

در بیان اول ما خلق الله

خلق فرمود پیش طوکلکینست تا اینکه فرمودند حضور ما یوم اول خلق خدا و اول ما یوم که عبادت
 و تسبیح خدا کرد ما یوم و ما یوم سبب از پیش خلق و سبب تسبیح آنها و عبادت آنها از قبل آنکه وادعیست
 در خضال در معنی الاختیار از حضرت زین العابدین و از ابا طاهر بن خود از علی علیه السلام که تسبیح و تلوای
 شده که فرمودند خداوند بنا را بر خلق کرد و نور محمد را بر پیش از آن که خلق کند و آسمان و زمین را
 و عرش و کرسی و لوح فلم یهتد مد و نوح و او پیش از آنکه خلق کند آدم و نوح و ابوهم اسمعیل
 و اسحق و یعقوب موسی و عیسی و داود و سلیمان و او پیش از آنکه خلق کند هر یک از آنها را و همچنین
 صد و بیست و چهار هزار سال و سماء عالم فتل شده از تاویل آیات الظاهر از الجمله منجمله
 از امام محمد باقر و روایت نموده که فرمودند علی علیه السلام بدو سبب که خداوند بنا را بر تسبیح و تلوای
 و بکانه و منفرد شد و خداوند خود پس از آن خلق فرمود از این نور محمد و صلی الله علیه و آله و خلق
 فرمود مراد بر مران و تکلم کرد بکلمه و حی و شد از نور و خواهر داد و در آن نور و این در بعد از اقرار
 و در پس ما یوم روح خدا و کلمات او و سبب ما یوم شده شد از خلق ما همیشه در ظاهر حضرت ابویم
 زمانی که منافقان بودند و من و ما یوم نه شب و نه روزی نه چشمی که ما یوم بخورد عبادت خدا و تقدیر
 و عجب و تسبیح او میگویم یعنی از آنکه بیافزید خلق را پس معلوم شد که جمیع اشیا منزه از اینها می
 شود و فقط در آلات و اشیاء که در این نظم و قیاس است که وارد شده از ذوالجلال که او را
 و زافی عظیم جلال عقل فعال گویند و اینست از حضرت محمد که پس از این بقضه است سر اسرار و نور
 الانوار و این سر اشاره فرموده مولای من ایشان در طبع الجلاله که میفرماید در خطبه ششمینة انبیا
 و الله لقد خلقناهم من طیننا و هو و علم ان محلی منهن محلی القلب من الریح یعنی اسیر فحافه بخود و سبب خلقت
 را و حال آنکه او میداند محلی را و میفهمد اسرار و قدر و منزلت و حی و خواهر در سر که محلی از جمله خلایق چون
 محلی و طبیب است از سنگ است اسباب و در قطب میگوید در هر جا که بود در هر خلقت با بدن کسین
 باشد مردم در دو قطب خلوی و کسین باشد و این فرمایند حضرت اسرار است این که رسول
 امجد و ولی احد و صلی الله علیه و آله بعد از آن که از غایت خورشید و منشا او مشرق و در این کسین و قطب و حق

در بیان اول ما خلق الله

در بیان سترناک القدر

۱۳

و همین وجود و صاحب هر وجه الحق و جدا علی هستند او است قطعی که بدو داد و در هر دو
 زنده او ستر کند و هر سر کننده دیگر که ستران مولی در عالم مثل ستران خواسته در عالم چون و
 کلام این عبارتی است ای ستران برای هر موجودیست و می باشد که فایده الاثر معقول است
 محمد بن حنفیه از حضرت امیر المومنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در جمله حدیث فرمودند که
 مستند پیغمبران و نبی است و صبا من و نبی علی از یک درخشم و اگر بنا بودیم خلق کنیم که خداوند
 بهشتی را و نه جهنمی را نه ملک را نه انبیا و حضرت امیر مقرر ما مد عرض کردیم یا رسول الله ما افضل
 می باشیم یا ملائکه فرمودند یا علی ما بهتر خلق خدا هستیم و بیست زمین و طبرستان و آن ملائکه مقرر
 چگونه بهتر از آنها باشیم و حال آنکه ما پیشتر گفتیم بر آنها تسبیحی معرفت خداوند و نبی خداوند
 پس بسبب خدا را شناختند و بسبب ما را شناختند پس معرفت خدا را کامل الدین و انما الله
 روا شده از حضرت ابوالحسن علی مرتضی الرضا از پدرش از پدران بزرگوار خود از رسول خدا صلی
 علیه و آله که فرمودند من پیشوای کسی که خدا او را خلق نموده و من بهتر از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
 و خاتمین عرض و جمیع ملائکه مقرر خدا و جمیع انبیا و مرسلین و من صاحب شفاعت و حوض شریعت
 و من و علی و پدران امتیم هر که ما را شناخت خدا را شناخت هر که منکر ما شد خدا را منکر شد
 و از علی است و تسبیح امت من و در پیشوای جوانان اهل بیست یعنی حسن و حسین و از اولاد حسین
 و از امام اطاعتها اطاعت منست معصیتها معصیت منست اللهم اطاعتها فایم لها و همکها اثمها
 در حدیثی از سیدنا ابی انصاری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه
 و آله که فرمودند من بدو ستر که خداوند بنا دارد و نعم خلق فرمودند و محمد و اهل الله
 علیه و آله پیش از آنکه خلق کنند آسمان و زمین عرض و کسب و لوح قلم و پیش از آنکه
 خلق کنند آدم و نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب و ادریس و هود و یونس و عیسی و زکریا و یحیی و
 همه انبیا را پیش از آنکه خلق کنند و چهار هزار سال و خلق فرمودند و عجل یا پیغمبر صلی الله علیه
 و آله در آیه حجاب حجاب قدوت حجاب عظم حجاب منته حجاب حجاب سعادت حجاب کرامت

در بیان اول مل خاوال الله

حجاب عزت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب صفت حجاب هیبت حجاب شفاعت پس از آن نشسته
 نور محمد در حجاب قدرت و ولایت هزار سال او می گفت بخدا را اعلی و در حجاب عظمت و بزرگی
 هزار سال او می گفت بخدا عالم السر و در حجاب شسته هزار سال او می گفت بخدا من هو قائم الهمم
 و در حجاب رحمت هزار سال او می گفت بخدا الرزق الاعلی و در حجاب ثبات هشت هزار سال او می گفت
 سبحان من هو دائم لا یسهر و در حجاب کرامت هفت هزار سال او می گفت بخدا من هو غنی لا یفتقر
 و در حجاب منزلت شش هزار سال او می گفت بخدا و بی العلی الکبریم و در حجاب هدایت پنجاه هزار سال او می گفت
 سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار سال او می گفت بخدا ربنا العزیز العاصم
 و در حجاب فصاحت هزار سال او می گفت بخدا ربی الملک و الملکوت و در حجاب هدایت و هزار سال
 او می گفت بخدا الله و یحیی و در حجاب شفاعت می گفت بخدا ربی العظیم و یحیی و از آن ظاهر است
 خداوند عالم عزوجل اسم مبارک خضر و ابرو و بود بر لوح نورانی و در حجاب هدایت و در حجاب
 ظاهر کرد و بود بر سنان عرش ثابته هفت هزار سال تا اینکه خداوند فرمود از آن نور داد و در حجاب
 آدم تا آخر عهد و زمانی صمد و باستان خود از عبدالله بن عباس از رسول خدا صرافت گرفته
 که فرمودند و فی ما یعراج و دند به مهری سپیدم که او را نور می گفتند و او سفت قول خلد اعز
 و جل و جعل الظلمات النور چون بان مهر سپیدم جبرئیل گفت یا محمد عبو کن بربک خدا بدعا
 که خداوند نورانی گردانید برای او بدیده نور او پیش روی او و وسیع گردانید این مهر سپید
 احمد عبور کرده نه ملک مقرب و نه پیغمبر سبلی جز آنکه من در هر روزی فروز به مهرم و در هر
 می ایام نال خود را سو کشیدم هم بچند قطره از نال من مگر آنکه خداوند تعالی خلق می کند
 از آن قطره ملک مقرب و آنکه بیست هزار صورت و چهل هزار زبان داشته باشد هر ناله بلفظ
 و لغت که آن زبان بکس نهد پس رسول خدا عبور نمود از آن مهرها و سپید مجازات و اهلایا
 چنانکه از حجاب تا حجاب بکرا پس صد سال راه است پس از آن جبرئیل گفت یا محمد پیش بر و بید
 فرمودند ای جبرئیل بگو چه اهری با من بمنی که عرض کرد مرا طواف و بارای از این مکان

در حدیث معراج

۱۵

قدم بر دارم در حدیث دیگر است که اگر پیشتر روح بیرون فرغ بجای بسوزد بر دم در بقصر علی بن ابی
 از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند رسول خدا ص که جبرئیل شصت معراج بمن گفت که پیش خدا
 و خلق خود بود هرگز حجاب نیست مگر برای من و خلق خدا من و اسرافیل هستیم و پیش ما و خدا چهار
 حجاب است حجاب نور حجاب ظلمت حجاب غام حجاب آب در بحار روایت شده که جمعی این بود و حدیث
 دیگر که در حدیث معصومین است محمد مصطفی ص رسیدند عرض کردند یا رسول الله یا خدا یا خدا
 از خلق بخیر و غیر از اسماءها فرمودند بلی یا خدا و پیش ما آن که که حوله عرش هستند هفت حجاب است
 از نور و هفت حجاب است از ظلمت هفت حجاب است از غایت اسبغی و هفت حجاب است از قیامت
 شدند و هفت حجاب است از در سفید هفت حجاب است از در زرد و هفت حجاب است از در شیشه و هفت
 حجاب است از در و هفت حجاب است از آب و هفت حجاب است از سر و هفت حجاب است از عظم خدا
 که بوضوح در می آید گفتند خبر نه ما را از ملک خدا که هلوای و نور و یک و او است فرمودند که یکی که پیش
 او است اسرافیل است پس جبرئیل پس میکائیل پس ملائکة المؤمنان و بعد از آن است که پیش ما ملائکة
 و پیش عرش هفت حجاب است حجاب است از نور و حجاب است از ظلمت و حجاب است از قیامت و از این حجاب
 ناممکن آنکه به هوش شود و خود را هلاک کند و حجاب از شرح بی البدایه از یکد و روایت شده آن
 صلی الله علیه و آله در حدیث معراج که فرمودند پس رفتن از سده المنی تا رسیدیم بحجاب از حجابها
 عریض باز بحجاب دیگر تا اینکه هفت حجاب طی کردم و من بر او بودیم و پیش هر حجابی تا بحجاب دیگر
 با صد سال راه است تا اینکه فرمودند دیدم در علی بن ابی طالب و او را پیر و حجابها پیرا که اگر این حجاب
 بود هرگز پیشتر اینچنین عرض شود از نور عرش در کاف و دیاب بدان اگر حضرت و صفای و روایت شده
 که خدا مبارک و تعالی خبر داد محمد صلی الله علیه و آله با چه مقدار بوده است بنا و چه قدر دیگر هست
 تا منقضی شود و خبر داد و با چه حتمی است آنچه استنا شده از عمر بنا در کافی از ابی الحسن علیه السلام
 راوی گوید فلان شوم خبر نه مرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وادشتم پیغمبران بودند فرمودند
 بیله از زمان آدم تا رسد بخودش فرمودند خداوند متعالی کرده پیغمبر مکرانکه محمد صلی الله علیه و آله را

در بیان فضیلت خانم النبیاء

بود و ای گوید گفتیم که جلالتی بر سر مرده را باین خداوند میگردانند و فرمودند داشت گفتن و سلمان
 را و در هم نهید منقول الطبر را و رسول خدا را و در میان منزهات آنها داشت و ای گفتن حضرت فرمودند
 سلمان بن ابی وهب که گفت ز منم که او را معفو کرد و در امر او شک کرد که چه شده است و
 که همدان می بینم یا اینکه همدان یافته شده ز منم که همدان معفو شد سلمان بر او غضب کرد
 گفت هر بنیاد اعدای منم عذاب سختی می بینم و اما بخیر از سلطان ظاهر می آید و در سبب
 کردن سلمان بر همدان بود که همدان را نشان میداد و گفتی که سلمان محتاج باین بود
 و همدان را عین خداوند با وعظا کرده است چیزی بود که سلمان عطا نکرده و حال آنکه با او
 این چیز و شتابان سرکش تابع او بودند و این بر هوا میبندید که مرغ ناپیدا و دلالت کند بر او
 خداوند در کتاب خودی فرمود و لوان فرات است بر سر الجبال و قطعت به الارض و حکم به الموات
 ظاهر است شریفه و الله اعلم باین که فرات باشد که از معجزه صاحب قرآن و کرامت قرآن و کوهها با و راه
 می رفتند باین شکافه شود بسبب نامرده سخن گوید بسبب این قرآن است باین قرآن تا این رتبه
 صفات بالا است از معجزه سلمان فرمودند و مای بینم بر این هوا میدرسند که در کتاب خدا
 هست که با و امری کرده نشود مگر اینکه خداوند از بد همدان آنچه پیشین نوشتند خداوند
 برای ما قرار داده و گرام الکتاب بدوستی که خداوند می فرماید هیچ پوشیده در آسمان و زمین
 نیست مگر آنکه در کتاب بین است پس از آن فرمودند و در کتاب الله بر اصفیاست من عینا
 ما بین انکشی که خداوند ما را بر کرد و وارث کرد بر این کتاب که در او است باین هیچ چیزی در کتاب
 معتبره روایت شد که یافت شد در جبهه حواریین عیسی در نوشته شد بقلم سرنای که از نور زین
 نقل شده که چون موسی و خضر علیه السلام در گشته و علام و دیوار نزاع کردند موسی بر کشتن
 خود خورشید بر آردش پسیدان موسی از دیوار و عجایب آن در آنکه موسی مشاهده کرده بود
 و خضر موسی خضر و کشته و جدار و علام در قرآن خدا یاد کرده و در سوره که خضر خضر موسی
 برین گفت که من با خضر در کنار دیا بودیم ناگاه در پیش روی ما سخن افتاد آن مرغ با منفا

در بیان اقسام و احوال انبیاء

خود قطره از آب دریا را بر داشت و انداخت بجانب مشرق قطره دیگر را انداخت بجانب مغرب
قطره بطرف شمال و قطره بطرف زمین و قطره بجز دریا انداخت من این سخن می شنیدیم از
این کار منع من این سخن می شنیدیم که این یعنی چه حضرت گفت بپایان ما در فکر بودیم و بدین صیای
دو دنیا صند میکنند چون نظرش را افکند گفت چه شده است شما را در کار منع متفکری نیم
گفتم بلی متفکریم گفت من مرد صبیحا و هشتم می بینم اساتید را و از شما دو پیغمبر را شنیدم ما
بگفتیم که ما می بیند اینم بجز در خدا بمانیم و بپایان ما در فکر بودیم و بدین صیای
چون رفتی بصره می بیند می گویند مسلم مسلم و اشاره او بانداختن او از صفات خود بجانب مشرق
و مغرب طرف است و زمین و دریا بپایان ما در فکر بودیم که می بیند و از آن زمان پیغمبر که می بیند
علم اساتید را و اهل زمین و مشرق و مغرب پیش علم او چون این قطره ها که در دریا انداخته شد
و داشت اینکند علم خود را به پیغمبر او و وصی او علی را طالب انوار است که شنیدیم و این پیغمبر
بودیم از نشان هر کدام ما مستقل بعلم خود شنیدیم و می باشد علم اساتید و زمینها و زمینها و علم
او مثل قطره های افکند شده در دریا و آن علم حامل است بر اعلی می بیند گفت پس از آن صبیحا
غایب شد ما را شنیدیم که ملک نور خدا بر ما فرستاده بود که بپایان ما در فکر بودیم و بدین صیای
او عاوی خود در بصیرت از آن دعا منفوس است که فرمودند امیر المؤمنین من بعد خداوند است
و نعم بن عطا کرده هفت خضر را که با حدی عطا کرده پیش از من بجز محمد صلی الله علیه و سلم بود
من راه مفتوح شد و دانستم آن را و جبار پیشد بر ای من سحاب دانستم صفا با و در آن با و فضل الخط
را نظر کردم در ملکوت باذن پروردگار خود و پیغمبر را از نظر غایب شد بپایان ما در فکر بودیم و بدین صیای
شد این بعد از من بود در کافی از حضرت صبار در من و او است که فرمودند کل علی بن ابی طالب و حریف
از اسم اعظم با و عطا شده بود که باز در حریف عمل می کرد و می نویسی چهار حرف و با این هفت حرف
و بوج پا نوره حرف و بعد از این بیست و پنج حرف و همه آنها را خدا جمع کرد برای محمد ص بدین سبب که اسم
اعظم خدا هفتاد و سه حرف است خداوند هفتاد و دو حرف او را به محمد عطا کرد و یک حرف او را

افضلیت خانم انبیا

از او پوستان از حضرت امام محمد باقر روایت شده که فرمود اسم اعظم خدا هفتاد و دو حرف است
 و نود و هفت حرف بیجا بود که بدان اسم زمین را شکافت و سخت با بقیس را بدست خود گرفت و آن
 زمین بر گشت بمالنا و لش چنانچه بود زودتر از چشم بهم زدن و نزد ما از اسم اعظم خداوند
 هفتاد و دو حرف و یک حرف از آن نزد خداست و علم غیب از آن سنان فارغی و اینست که گفت
 فرمودند بنی امیلولو مبین اسلام و دل کل و دل بعضی دایر کسی که شناسد ما را حق معرفت
 ما و انکار نماید فضل ما را و اسلامان کدام بنا فضلمانند محمد با سلیمان بن داود سلیمان گویند
 گفتیم محمد صلی الله علیه و سلم فرمودند اسلامان این انصاف بر خیا بود که ندانستند سخت
 با بقیس را بر داشتند از زمین و در یک چشم زمین و زود از کتاب آن برای اغناغاب بن علم نزد
 ما است علم هزار کتاب که خدا فرستاد بر ایشان اسم پیچاه و پیچاه و برادرین سه پیچاه و برادرین
 بیست و هفت و نوریه الجبل و زبور و قرآن عرض کردم فرمود ای قای من فرمودند بدان اسم
 شکر و در علم ما و او ما مثل اقران شده جوی شده در معرفت ما و حق ما است
 و خدا واجب کرده است که لا یستاراد کتاب خود در چند موضع بیان کرد و او را پیچاه و الجبل
 بود و او حال مکتوب نیست چنانچه از اصول و عقاید خسته معرفت بخوانم اسم که شخص مکلف
 نباید هاردی بر زمین را شناسد بدانند که بعد از ختم انبیا که را منصف و موده است از جانب خدا
 که خلوق خدا در سیر ضلالت و عبرت کراهی نیستند باعث تجارت خلق باشد و مرجع خلق باشد
 در احکام دین و دنیا و آن معرفت امام واجب دانستند نشان خلق امام باعث کراهی است
 عاقبتش و در آن است چنانچه فرمودند من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که بمیرد
 و امام زمان خود را نشناسد بمیرد جاهلیت مرده است یعنی میت پرست مرده است چون در
 زمان جاهلیت محقق ظاهر خلق بوده مردم عیانت میت میکردند و مراد با امام زمان قرآن نیست
 چنانچه بعضی از اهل تشنه گویند که مراد فایده الکتاب از امام زمان گرفته اند بلکه امام زمان
 الان امام دوازدهم سخی خانم انبیا یعنی الله فی ارضه المنظر المهدی الموعود و فرزند رسول خدا

در بیان حق و باطل

و تسل علی رضی الله عنه تر تا طهر زهل فی نامه ششم اولاد حسین شهید کیم رسول خدا خبر دادند اما
از ذریه حسین است علم اهل امام است معترف چنین امامی لازم و متخلف است ضرورت نیست مکان
او را دانستن و قیامی از آن بزرگوار بشیندن بلکه نائب امامی هستند از قبیل علما امامیه کثر الله
امثالهم که مردم جو غ با آنها نمایند و احکام دین و مسائل شرع معین سید المرسلین علیه
واولاده اجمعین سلام الله المملک الخو المبین چون با امام از جانب خدا منصوب باشند رسول خدا
او را از جانب خدا صیقل داده باشد با امام امام اول را بخلاف ظاهر کند و امامان را که نائبند
یا قیامه معین امام اول علاوه بر نفس رسول خدا نائب بشود و ما قلدگان علاوه بر امام و پادشاهی کنیم
بعدد جو غ میباشند فیض اهل امام و صفات و خصایص اخیری که در حق امام رسیده از جانب
رسول در معانی الاخبار از حضرت رضام رواست که در حدیث طولانی که فرمود امامان معصومین
اجل شانش اعظم و مکانش اعلی و جانش امنع که شش در از آن است که مردم برسند امامان
بعقلها خوانا بنمایند با خود امامی را بر ناکند با خبیث خود بدرسند که امامان خداوند محض
ساخته ابرهم خلیل را بان بعد از نبوت و خلقت مرتبه ستم است و فضیلت نیست که خداوند او را
تشریف ساخت بان فضیلت اشاره با و فرموده که میفرماید یا ایها الناس اعلموا انما احبب الی
روی شوق با ما منع صغیر از ذریه من فارده خداوند مبارک و تعالی فرمود لا ینال عهدی
الظالمین که با این پیشرفت باطل میشود اما منظر ظالمی نادر و قیامت پس ما است در صغیره
صغیرا مفر شد پس از آن خداوند او را کرامی است با اینکه امامان را در ذریه او فرار داد کسانی که
اهل صغیره و طهارت بودند که میفرماید و هبنا لاسحق و یعقوب یا قل و کل جعلنا صالحین
و جعلنا هم عترة محمد و نبا و اوصیایهم فضل الجبران و اقام الصلوة و اتینا الزکوة و کنا نوالنا
عالمین و در کافی دارد است از حضرت صفان که فرمودند خداوند ابرهم را سید خود فرار داد
پیش از آنکه او را پیغمبر نماید و او را پیغمبر نمود پیش از آنکه او را رسول نماید و او را رسول نمود پیش از آنکه
او را عیاق خلقت بر او را خلعت خلقت در پیش از آنکه او را امام قرار دهد چون همه شایدا در او جمع

در بیان صفات امامان

در مورد آنجا علی الناس اماما بر همه آنرا که مقدار و در بیان امامت عرض کرد و من در بی حد و بند
 فرمود لا ینال عهدک اطلاق فرمودند حضرت سید امام و پیشوای مصلحت نمیشود در معانی الاجتیا
 است این سلطان سید رضا علی بن موسی الرضا علیها السلام و التشاء که از برای امام علی ما نیست
 باید امام اعلم و دانان تر از خود باشد باید پاک تر از مردم باشد یعنی در علم باید شجاع تر از مردم باشد
 باید پیر من مردم باشد باید عابد تر از مردم باشد امام منو الله پیشو خشنه شده یا کینه امام
 از پیشتر میباید چنانکه از پیشتر و میباید امام سابقه ندارد امام و فنی از شکم مادر و من
 میباید بود و احدی نیست میباید از خود را بشناسد این بلیه میکند امام محترم میشود امام حشم
 از خواب دل و بند راست میباید که امام زده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پشت او
 است از امام دیده نمیشود بول و غایطی چونکه خداوند زمین را ما مؤمنان را که باطنی از امام
 خارج شود بوی او از بوی مشک بهتر است امام اول از مردم است از خود دانها امام مهربان تر است
 بر مردم از پدر و مادر و از دانها امام تواضعش بجهت خدا از هر کس بیشتر است و آنچه از جانب مکلفین
 ما مؤمنان کبر نه تر است و آنچه مکلفین خدا را از او باز داشته امام خود را باز دارنده تر است
 امام دعا و مستجاباتی که دعا کند بر سنی از هم شکافه شود نزد امام است صلاح رسول خدا و بیشتر
 از بزرگوارستی بن و الفقار نزد امام است صحیفه که در انجیل فیه است اما شیعیان او را و زنیامت
 و صحیفه که در انجیل است اما شیعیان او را و زنیامت نزد امام است جامع آن صحیفه است که طول او
 هفتاد ذراع است و در انجیل است جمیع آنچه را که مردم محتاج یا و هستند از او لا دارم نزد امام
 جفا که در اصغر فلان پوست بزی است که در آن است جمیع علوم حتی اوش خدش و حی جلد و مضیق
 نزد امام است صحیفه طاهر علمه لایم از حضرت با فرموده روایت شده که از برای امام و معرفت حق امام در
 و علامت منو الله پیشو خشنه شده سخن گویند اینها دین نوشته است بر از وی است و عت کلام
 رنگ صدق و عدل از همه نمیکند که با و نمیکند محترم نمیشود سابقه ندارد بوی خوشی دارد
 چون مشیت زمین میباید آنچه از او خارج شود سکنی که هر میکند مبتنی الدعوه است در کلام

در صفات و احوال امام علی علیه السلام

۲۱

در تفسیر قوله نعم و عنت کلمه ربك صدق و عدل و در بیان احوال آن حضرت صلوات الله علیه روایت شده که حق
عز و جل چون خواست که امام را از امام خلق کند بر اینگونه ملک کرد که بر او در قدری از این بر غرض او را بد
بامام بنوشد پس در رحم مادر و در شکم یکشنبه روزی تا آنکه نشو و نما از وی باز نداشتند بعد از
آن و هرگاه مادر امام او را وضع نماید خداوند همان ملک را می فرستد که اینا برده بود یا اینکه بنویسد
بر ناز و بی شک و عنت کلمه ربك صدق و عدل لا اله الا الله و هو السميع العليم پس هرگاه بر خوانست
چهاره امامت که بنویسد یا منب و رسد خداوند بپندد که اینا بر سر مناد بر بغی از تو که امام بر پند
بان مشا احوال بندگان را در محاسن صفت از بر بدین معنی و این گونه که گفت یا منب و رسد
مقابل خانه کعبه بدین فاطمه بنده شد مادر امام بنویسند آمد او را و در زانین که فرزند بود عرض کرد
پسر خود که را من بنویسم و او را و درم و با چرخ از تو آمده از سر سبز و کتابها و من قصد تو کنده ام جد خود
ام هم چنین خدا با من مولا که در شکم منست اسان کن بر من و لا د و راوی گوید بدین پیشه
کعبه شکافه شد فاطمه داخل شد بدین بود امام بنویسند یا اینکه گوید فاطمه من داخل دین اسلام شد
و در خانه خودم بهو شایسته و او را فاطمه او را چون خواستم بر دینا هم ها نفی نداد و او را فاطمه اسم این
میلور و اعلی بکد را و اعلی است خدا علی اعلا است من اسم او را اسم خود منسوب کردم و او را فاطمه
با دای خود کردم و او را اکاه کرد بدینم بر مشکلات علم خود در مصیبت الانوار از سلمان فاد بهی و آیت
میکنند که او را بمقداد بن اسود کندی را بود در عفرای و جاعل از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
آنحضرت مشرف شدند و آثار خرد در گواهیها ظاهر بود بر پیش حضرت ظاهر شدند عرض کرد ندیدند
و مادران ما فدا شوند ما شنیدیم در باره علی بنی که ما را محزون کرده و از توازن می خواهیم رفت
بر آنها حضرت فرمودند چه گفتند آنها در حق برادریم و سپردیم علی را طالب عرض کرد ندانم سوا الله و
گویند که علی چه فضیلت دارد و بدین می که فرمود اسلام علی اسلام داد و یافت طفل صغیری بود و میا
از این من می خوریم و فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کرد ندانم
حدیثی را بر آنها فرمودند تا آنکه فرمودند بدین سینه که خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و مادر

درمیا صنعا غلاما اما

[illegible]

در مختار و غلامان امیرالمؤمنین

در نفس حق تعالی و نعمت کلمه ربك صدق و عدل و در سبای اجناس حضرت خاتم الانبیا و اولاد
 عز وجل چون خواست که امام را از امام خلق کند بر اینک میگوید که بر او دردی از این بر غرض او را بد
 امام بنویشد پس در رحم مادر و در شکم بکشد تا روزی که شکم او را زنی باز در شکم کند بعد از
 آن و هرگاه مادر امام او را وضع نماید خداوند همان ملک را میفرستد که ابرایرده بود تا اینکه بنویسد
 بر ناز و نیک و نعمت کلمه ربك صدق و عدل لا اله الا الله و هو السميع العليم پس هرگاه برخواست
 بجهه امامی که بنویسد امام او را در شکم خداوند ببلند کرد تا بهر شش و منابر بغیر از نو که امام بریند
 بان مشا اهل بندگان داد و بجا آید صفت آن بزرگوار است و اینست که گفتار ایشان شنیده بود
 مطابق خانه کعبه بدین فاطمه بنده شد مادر امیرالمؤمنین آمد او را در زانین کرد و عرض کرد
 پروردگار من تو ایمان آوردی و با اینچه از تو آمده از من سلب کن و کتابها و من بصدق تو کنده ام جلد خود
 از هم خلیفتان خدا با اینچه مولود کردی در شکم من است آن کن بر من و لادنا و اوی گوید بدین دین خدا
 کعبه شکاف شد فاطمه داخل شد بدین بود امیرالمؤمنین تا اینکه گوید فاطمه من داخل بیت الحرام شد
 و در خانه خودم بودم و با من بود و او را فاطمه او را چون خواستم بپریدم هانفی نهاد و او را فاطمه اسم این
 میو او را علی بگذارد و علی است خدا علی اعلا است من اسم او را اسم خود مشتق کردم و او را نادید
 با او بودم و او را گاه کرد ایندم بر مشکلات علم خود در مصیبت الانوار از سلمان فارسی و ایت
 میکند که او را مقلد بنام شود کندی را بود در عقاید و جواهر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
 آنحضرت مشرف شدند و آثار خود در روایات و آثار خود به پیش حضرت ظاهر شدند عرض کردند پدندان
 و مادران ما فدا شوند ما شپشیدیم در باره علی سحیح که ما را محزون کرده و از نوادری خواهیم بود
 بر آنها حضرت فرمودند چه گفتند آنها در حق برادریم و پس عزم علی را طالب عرض کردند با سوالاتی
 گویند که علی چه فضیلتی دارد که در پیشی که من را اسلام علی اسلام داد و بافت طفل بیغیری بود و ما
 از این سنی محزونیم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کردند بلی
 حدیثی بر آنها فرمودند تا آنکه فرمودند بدینست که خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و مادر

در بیان احوال امام علی علیه السلام

آدم بودیم بشیخ خلدای کریم پس نورمانقل شد همیشه در پشت پدران و ادغام با کبریا مادران نور
 مشید شد بشیخ مادر ظهور و بطون زهر عیسی و عصی نازمان عبدالمطلیک نورما ظاهر
 بود در ملاجند و شهادت زان ما و مادران ما جو نور ما و نصف شد نصفی در طرف عبد الله
 رفت و نصفی در طرف ابی طالب بشیخ ما شنید که میشد در پیشگاه اهل بیت و عمو من و قوی
 در میان جمع مردم پیدا بود نور من در صلب پدرم و نور علی در صلب پدرش آنکه بیرون آمدیم
 از پیش پدران و شکمهای مادران و جبرئیل بن ناز شد و وقت ولادت علی کهنه با محمد حقه
 ناسلام مبرساند و نور الهی من می گوید بولدت برادر زنی در عت علی ابی طالب حقه بود
 می گوید این فرزان رسیدن ما ناز شکار و ظاهر شد بقوت نور و شکار شدن برادر نور و نور
 وصفی نور و خلیفه نور و کسی که من نیست نور با و محکم کنم و بعد از او اسم نور بلند کنم من کفتم الحمد
 پس پنجیل بر خواستم باقم فاطمه نباشد زاکه او را در دزدان کردن و نازان او را میا که فرستاد
 با فاطمه جبرئیل بن گفت خود را اندک میمانانان بپوشانان و فتنی علی بدینا امداد و ابر باین
 حضرت فرمود من کریم ایچ را ما مو بودیم از جانب حق که جبرئیل جنه را دیر ازان گفت در شوق
 را در از کن بجایه مادران آگاه علی ابی طالب بدست من کریم دست است خود را بکوش بخت
 خود گذاشتن ان گفت و فاطمه گفت و شهادت بوجدانیت خدا داد و خواند پس ازان نشا خدا را
 گفت پیغمبر ما بدستم بجایه که دانه را شکافت و خلق با پیافرید که علی ابتدا کرد در خواندن صحیفی
 که خدا بر آدم فرستاده بود و دیشته ده بود علی خواند از اول تا آخر از اول حرف تا آخر
 ان صحیفه که شش حاضر میبود هائنه افراد میکرد که علی هب ازان و حفظ دارد پس ازان خواند صحیفه
 بفرج صحیفه برهم و نور پیغمبر موسی و پنجیل علیه پس ازان فرزند از اول تا آخر خواند باقم او را که از
 حفظ دارد مثل اینکه من از حفظ دارم بشرا آنکه از من نیست و ایچ و جبرئیل پس با من مخاطب شد و من با
 او سخن گفتم با ایچ نا ایبنا و اوصیا سخن گفتم پس ازان بر گشت بحال طغولیت خود بر سر سبب
 می خواند و چیست برانها که گفته اهل شد شر را که میند پس ازان پیغمبر فرمود شما را قسم

بعضی از قضای مثل الخیر و بعضی از صفات الهی

بحد امتداد باید بیند که من افضل انبیا هستم علی افضل اولیایا و وصی منم و همه مسلمانان
 و بعد از سبت که ادم چون دید اسم مرا و اسم برادرم را و اسم فاطمه دختر مرا و اسم و سبطم حسن
 را که نوشته بود بر سیاه عرش عرض کرد الهی یا پیش از من خلقی را خلق کرده که ای بزرگوار من خطا
 رسیدم فای ادم عرض کرد پس این اسم چیست که بر سیاه عرش میبینم نوشته شده است خطا
 در سبندای ادم اگر این اسم بود خلق می کردم نه اسمانی بنا شده را و نه زمینی بن شده را نه ملک
 مفرج را و نه نورانی ادم عرض کرد الهی سبت که بخواه این نوشته می بینم نور که مرا بیاورد
 پس خداوند را امر نمود خطاب سپندای ادم که ای پادشاه این اسم از ذریه تو و اولاد تو است
 ادم حمد خدا را بجا آورد و هر ملکی که افتخار کرد فرمودند پس هرگاه این از فضل ما باشد خداوند
 ما را از فیضش باده باشد عطا نکردیم موسی و عیسی را از فضل مکران که بیا داد پیشتر از
 آنها الحمد لله جمله صفات نام این است که معصومان باشند این که بتوانند داد و تبلیغ نمایند مقصود
 از عصمت هر آنست یعنی باید استعدا قبول فیض خود باشند تا آنکه از جمله فیضها تبلیغ نمایند
 و استعداد شرط است و حصول تبلیغ و اداء آن مرئیه بود مرئیه و لا یشترط لفظه که سابق بر
 مرئیه نبوت بود که ولا یشترط لفظه قبول فیض بود و نبوت نیز بعینه زمان داد و تبلیغ بود پس باید
 عصمت سابق باشد بر وقت اداء چون مرئیه و لا یشترط مرئیه و فیض است که موجب فیض و استغناء
 از حق است که باید متعلق با خدا باشد و در جمیع افعال و دستورات و افعال و احوال و اجزای خوب و بد
 مکرره و دارنایچه را مکرره خواست و اینست معنی عصمت و عدالت طایفه و این مرئیه و صفات
 از لایحه میشود کسی که دو داند انصاف و بصفا و خیر و نیکی و نایب خلیفه شود
 چون که میان این دو حالت تضاد است پس خلیفه باید موصوف باشد بصفا کسی که نایب او است
 تا اینکه صد و کند اسم خلاف بر او چون که صفات کسی که خلیفه از جانب او است صفات خدا
 و خلیفه باید همان صفات خدا را در او باشد و از این جهت است که حکما گفته اند که از برای اینیها
 خواصه هستند از این جهت صفا جوهر نفسانی و شده صفا او است و نمود اینست او که با و برسد

کتاب شایع الایمان

میباید علی البیرو و جیسند و شوند بصفان خدا در کسب و تعلم و گفتار و اندیشه و اینها را نفوس مفلکه
 هستند که شواغل آنها از خواست ظاهر و کماست و این همه خلل صند از ماده جسمانیست و نمیشد
 مینا آنها و مینا انوار حجاب و نه شواغل چون نفس خلل صند از مینا و مینا هله او به
 انوار است و منصف بکمال است و منصف با خلل و حجاب است و فی منصف شد بمکرم اخلا
 و فی سبیه و مینا کرد و باصل ملک و نبوت خود و بیکر آنها مینا حجاب خدا را نمیکند و بعضا و الله ما
 امرهم و تفعلون تا بفرمودن هم بامر و بعلون هر چه خدا بامر و ما مود کنند طاعت کنند
 و فایده عصمت صفت احکام و حفظ آنها است که در کتب و احکام بناید و انتظاری و احکام
 الله باشد و فی کتب که از جانب خدا مینا باشد و ما مود کردی بیکر فایده این منصب عظیم نخواهد
 بود و در محتاج البیرو و مصباح الانوار شیخ طوسی است بناید خود افضل بر عو که گوید خدمت
 حضرت صادق و زوی حضرت فرمودند بافضل هر که شناسد الله که معرفت آنها آن مؤمن است
 در درجه اعلیٰ بفضل گوید عرض کردم بشناسان این ای قای من فرمود بافضل بدان که الله مینا
 آنچه را خداوند عزوجل خلق کرده و بیافزیده و الله کل نفوی و جانان اسماها و زمینها و کوهها و
 دریاها و دریاها هستند میدانند که در آسمان چند ستاره در فلک چند ملک است میدانند
 وزن کوهها و کلاله دریاها و چشمها و و در فی از درخت میزند مگر آنکه بدانند و در درختها
 زمین میفند مگر آنکه بدانند و در درختها میفند مگر آنکه بدانند و در درختها
 اینها را و دانستند اینها را بفضل گوید عرض کردم ای قای من دانستم از بار و دارم و ایمان آوردم
 بلی بفضل بلی ای مینا بلی ای طیب بلی ای طیب شک و کوارا شد بلی ای هر مؤمن و مؤمنه
 در معانی الاختیالات الحار و در حضرت محمد با و غیر از پدرش از پدرش جلالت کلام و فایده که گفت
 چنانچه از ایشان بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و کل شیء احصی بکاه فی امام مبین ابو بکر و عمر و عثمان
 از جای خود گفتند یا رسول الله امام مبین و وزیر است فرمود نه گفتند انجیل است فرمود نه گفتند
 زبور است گفتند قرآن است فرمود نه گاه حضرت ابی ابراهیم ندید غیر فرمودند این اسنان امامی که

در بیان بعضی از خصایص امام علی علیه السلام

۲۵

حدیثی است که در آن آمده است که در او غلیم هر چیزی را در دایره الا بات از محمد بن عثمان را بنیاد خود از صاحب
بن سهل که گفت چندین مرتبه از او را که می خواندند و کل شیء احصیاه فی امام مبین فرمودند
میرالمؤمنین است و بلکه ابان مصباح الانوار شیخ طوسی روایت کرده که از جمله عجاایب ابان و معجزات
او چنین است که او در غفار روایت کرده که گفت خدمت من است امیرالمؤمنین و من فرستم در بعضی مفاصل
حضرت سیدم بودی غلیم بودیم و در بعضی مثل سید جبار است من این را که بدیدم از خود رفتم گفتند الله
اکبر بزرگستند خدای که عباد را می پندارد حضرت امیرالمؤمنین فرمودند مگر این را ای ابان از بگویند
است خدای که اینها را خلق کرده منم بخدای که نفوذ را بر او کرده من میدانم عدد آنها را و میدانم کدام
یک آنها را زند و کدام یک آنها را مرده باز خدای که در آیه از سوره فتح را روایت کرده که گفت مردی از اهل
خراسان خدمت حضرت امام موسی آمد و گفت که با حضرت بکلام می جویم کلام مرغ حضرت را می شناسی
جواب داد و گفت ای کوید چون از من بپرونی رفت عرض کردم ای قایم من نشیند مثل این کلام
فرمودند این کلام که و هی است انا هل چین و هی اهل چین کلام آنها چنین نیست با من فرمودند انا با تعبیر
داری از این عرض کردم بلی فرمودند و بنمایم و عجب از این دید و موسی که امام میدانند سخن مرغ و
سخن هر دو و چنانچه امام پوشیده نیست هیچ چیز در خارج از جمله از حدیث او و موسی جعفر روایت
مینکند که فرمود شاید تو بگوئی که ای انکلام من با ایشان بجهت من گفت ای الله فرمود بعضی می گویند
بیشتر بنام مرغ عجب از عجب این کلام من است از او نیست آنچه شنیدند و او از من می گویند مرغی که گویند
است بنام خود از دریا فطره را و می بینی بنام که غفار که خداوند را که بنام امام می شناسد در دایره است
از او که می شناسد و عجاایب امام اعظم است عجاایب را و در دایره است اسناد است که هر که خواست احدی را که امام
موسوی را سپید بنیان عرض سخن گفت امام بفارسی جواب داد و در خراسان گفت ای الله مانع من نشد
از سخن گفتن بنیان خودم جز آنکه کان کردم که شما قادر بر این هستید حضرت فرمودند سبحان الله اگر
من نتوانم جواب تو را بفارسی بگویم پس من چه فایده است بر تو دارم پس از آن فرمودند انا با صحت حدیث
که امام پوشیده نیست از کلام احدی از مردم من سخن مرغی و نه جوابی که در او و موسی شاید

در بیان احوال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بیان احوال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۲۷

و اینها خوانند و از آنها ترسیدم عرض کردم تو افضل یا علی بن ابی طالب
 بود چون ولادت او شد شبند که یکی میگوید بیرون رواج خانه عثمان است نه جای ولادت
 مادر دم فاطمه بنت اسد چون نزد یک شد وضع حمل اوید و او کعبه شکافه شد شبند یکی میگوید
 داخل شو پس داخل شد در وسط خانه و من زائیده شدم در خانه و از برای احدی غیر از من چیزی
 نیست نه پیش از من و نه بعد از من و آیت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند نظر کند
 با سر اصل در دروغتار و میگوید در دروغتار و میگوید در دروغتار و میگوید در دروغتار
 صبر و مابرهیم در سخاوت و عیسی در سخاوت و عیسی در سخاوت و عیسی در سخاوت
 او باید نظر کند باین طایفه و کتاب هدایه السعاده عامه از حضرت صفوان روایت کرده اند که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز نشسته بودند با اصحاب که علی آمد فرمودند رسول خدا ص
 هر که بخواند نظر کند بادم با صفوه او و بیوخ با برکت او و سلیمان با مملکت او و مابرهیم با جلد
 او و یاقوت با جلال او و یوسف با جزا او و بلال با خلاقیت او و موسی با مناجات او و یار دین با
 منزل او و عیسی با زهد او و محمد با طاعت او باید نظر کند بادم علی بن ابی طالب بعضی از صحابه
 گفتند این همه فضایل در علی است فرمود بلی من نگفتم این را پیش خود بلکه خدا علی داد و قرآن داد
 زده پیغمبر را بر کرده خداوند میفرماید در حق ادم ان الله اصطفى ادم در حق علی میفرماید ان الله
 الکتاب الذی فی اصطفتنا علی عبا ما در حق نوح میفرماید کان عبدا شکورا در حق علی میفرماید
 کان عبدا شکورا در حق علی میفرماید ان الله هدانا لهذا السبیل اما شاکر اما کفور در حق سلیمان
 میفرماید ان الله هدانا لهذا السبیل اما شاکر اما کفور در حق سلیمان
 ابوهیم میفرماید الذی فی در حق عیسی میفرماید ان الله اصطفی عیسی بالذکر و بجا فون یوما کان شره مستطرا
 در حق اسمعیل میفرماید فلما اسلمنا و لیل یومین در حق علی میفرماید و من الناس من یشره و یفسد
 ابی عامر خاندان الله در حق او میفرماید ان الله اصطفی ابا عبدنا و آیه در حق علی میفرماید

درمیا افضل یون علی الزینبیا ؑ

خواهم بامصبر خجسته در حق و حق موسی میفرماید نه کان رسولاً یقید روح علی میفرماید نه
الابرار بشریون من کاس کان من جهاکم افوزاد روح و او میفرماید یا نجعلناک خلیفه فی الارض
در حق علی میفرماید و یسخر لهم کما استخلف الذین من بنیام در حق او پس میفرماید و رغبنا
مکانا علیاً در حق علی میفرماید سندس خضر و اسنبر و وحلو است و من فضة و سقینهم و کلم
شرا با طهور و در حق عیسی میفرماید و اوصانی بالصلاة و الزکوة و در حق علی میفرماید و الذین
یفتنون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم را کون در حق من میفرماید یا اعطینا الذلکون و در حق
علی میفرماید عینا فی ربها عینا الله یغفر بها فیها یغفر او یطعمها الطعام علی حبه مسکینا و یتیمها
و اسیر او و جماع الناس شیخ از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم رسول خدا ص که میفرمود
خداوند من پنج چیز عطا کرد و بعلی هم پنج چیز عطا کرد عطا فرمود بنی جوامع الذلک و عطا فرمود
بعلی جوامع العلم را خداوند او را سپنج کرد و اینست که او را عطا فرمود و بعلی سلسبیل عطا فرمود
و حق داد و علی را بطام از دل داشت و من امیر الحج بودند بنزد خدا و از برای علی کثرت در کلمات
و او پرده ها برداشته شد با من نظر کرد و من با او نظر کردم ابن عباس گوید رسول خدا ص کبریا کرد
گفتند بدو و مناد مردم فدای تو باد چه باعث گشت شمشاد فرمود یا بن عباس بدرستی که او را سخن
که خدا با من گفت این بود که با محمد بنظر کن و بر من نظر کردم حجابها شکافته شد و آسمانها بان کردید
دیدم علی را که سر خود را بسو من کرده با من سخن گفت من با او سخن گفتم و خدا عز وجل با من یعنی گفت
ابن عباس گوید که من با رسول الله ص بجز خدا با شما سخن گفت فرمود که خدا با من گفت ای محمد من علی
را وصی تو و وزیر تو و خلیفه و جانشین تو گردانیدم بعد از تو و الا علی ای تو می شود سخن تو را
من علی را اعلام کردم و علی استیفاء بود پیش روی خداوند علی من گفت قبول کردم و اطاعت کردم
پس خداوند بعلی آنکه امر فرمود که سلام بعلی کردند علی جواب سلام آنها را داد و دیدم ملائکه را
که با من بشازت می آمدند و نکل شستم بگو ای ملائکه مگر آنکه ملائکه بنیت گفتند و گفتند یا حجة
قسم بخدا که من این حق میگویم و بیغمی گردانیده خوشحالی داده همه ملائکه با من نشین نمود

در حدیث معراج

خداوند پس هم نوا فرمودند بیدم ملائکه حاملین عرش که سرها خود را بسوی زمین افکندند و اند
 انجیر مثل چراپنها سیرها خود را بر زمین افکندند اند گفتا بحدیث نیست ملک مکران که نگاه کرد بسوی علی
 ابی طالب از همه فشارت بهم الا حاملین عرش که اها هم الان از خدا گرفتند و این ساعت خدا
 آنها را ازین داد که نظر نمایند بصورت علی ابی طالب پس نظر کردند و فرمودند چون بر زمین آمدیم او را
 خبردارم با چنگ زدشت و او را خبر میداداشتم که قدم از قدم بر نداشتم مگر آنکه برای علی گفت شد تو
 در نظر من بودی سر خدا که عازن سالک بکسر نکشت در جبریم که پادشاه فروش ازجا آشفند در خطا
 است فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی تو میشو ایچ من میشوم تو می بینی ایچ من می بینم
 اینکه تو می بینی ایچ من می بینم عرض کرد ایچ خبر رضاست از جانب شما است یا رسول الله از شما
 این شیخ فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله تو می بینم و تو می بینم و تو می بینم و تو می بینم
 با که خطاب سیدنا محمد ازین اخلق که داد و ستداری گفتند برورد کار علی خطاب سیدنا که ملتفت
 شوم ملتفت ایچ خبر خود شدیم بیدم علی ابی طالب یاد را بجا شد بدوش احمد از شک ملک
 چون دعای سبحان بر فلک از سر دوش می چو بار گشت بر دل پاک علی ابن زکشت
 از دیکار یکم کردم و در بود بای من گفت بوی الله بود شبنم از کبریا و خسار من چو یکد
 تو بهاش از آن فرسید گفت با وی سر و دست نا خدا کای نهالی و شش اهل الله در شب
 معراج چون بالا شدم تا بخلوتگاه او ادر شدم شوق فصل دوش و شام مناد و عشره بر جا
 ار کام مناد دستم آمد و من هوشم را سترد از درونم و خشن حال بود ساطع اندر پیش
 بشافتم در کف پای تو اکنون با من نیست خالی از تو جای با علی که اگر بود خدا با علی توان
 شده از مقدار بن اسود که علی در روز آخر از سپاده بر کار خدای سپاده و عمر را گشته و قوم
 او منقرض شدند سبب گشته شدن عمر و هفده فرقه و من بیدم هر فرقه را که در عقب آنها علی
 بود که آنها را چون خرمن با شمشیر حتما میبرد و حال اینکه در کنار خندق در موضع خود بود و در
 عقب آنها شرف چون که از اهل ان که هم حضرت بود که در عقب کعبه می فرستند جا بر دایه می کردند

در بیان معجزه جناب امیر علی

که در جنگ بصره حاضر بودم و در کباب مولای متقیان مردم با خادش هفتاد هزار جمعیت
 کرده بودند من ندیدم که چنانکه مرا می گفت علی مرا که نباید ندیدم و چون مرا که
 می گفت علی نیز شنیدم که کشته خود باری می کرد مگر آنکه می گفت علی مرا که
 بمن فرموده من را که او را عجله می بیند که گفتم بطرحه که بفری بر سپیدار ششصد بود با جان
 خود باری می کرد گفتم که نباید داشت بگو گفت علی ای طالب کفتم ای حریف بلغیر ای چند ابله
 علی که چون پیشتر چیزی در دست ندارد بجز این داشت گفتا بجا بر نگاه میکنی بی بی که علی که
 کاهی در هواست کاهی در زمین کاهی در مشرق کاهی در مغرب مشار و معارب و پیش و پس یکی
 میکند و دیواری مگر آنکه طعنه پیشتر بر او زده بودید احدی را مگر آنکه او را بکشتن باز نم زد
 با او را برود و انداخت و گفت بپای دشمن خدا او را می دهد و از دست او بجات جابر گوید
 بجهت کرم از آنچه طلب می کند عادت همدانی عرض کرد خدمت امیر المومنین که من شمارا دوست میدارم
 و از دوستی من از میان احوالات خود را حال جان کنان و از حال کنش من را طاعت حضرت
 فرمودند و احوالت من را به پیغمبر من می شناسم او را و مرا شناسد و مودت با خدا و همدان من
 بهت پیغمبر من مومن و منافق و کافر بفرقه طایفه و عفره بنعنه و اسمعلا و انصحنه
 الصراط معترض فلا تخف عثره و لا تزل احوال المنازعه من و فف للفر من ذریه لا یفرج الرجال
 ذریه لا یفرسیران له جلا بجل الوصو مستملا اسعینک من یارد علی ظالمه بخناله فی العلل و العلل
 همدان شیع و شیعنا اعطانی الله بهم الاملا ایحار هر که بمیرد از دوست دشمن من او را
 به پیغمبر تو زدن دشمن از صراط مرخواهی دید من را بفر گویم و اکنار ایمن و را که دشمن جان او بود
 و صحر و دوستی او متصل است و از دشمنی من هانم با بجهت کرم که از غسل و حال و دشمنی من ماند
 او سلافا را در روزی که گفتار روزی ششصد بودیم خدمت مولای خود امیر المومنین علی
 زمانه که مردم را بجز این خطاب معیت کرده بودند من ناچهار امام حسن و امام حسین و خاندان

در بیان احکام و عبادت و عبادت و عبادت

۳۱

و بخار با سر و مقلد از اسود کندی تا گاه امام حسن عظیم را در بزرگواری خود عرض کرد یا امامی
 المؤمنین سلیمان بن داود را ملک عظیمی سپید کرد احد از مردم را ملک سپیده و خدا با و عطا فرمود ملک
 را که احد از عالمات عظامه فرموده ای یا امامی چنانچه از ملک سلیمان را مالک سپید حضرت امیر المؤمنین
 فرمودند و منم بخند که دانند و اشکاف و خلوص را بنمایند و بدو نمونان شد ملک را که احد ما را دان و
 نشد نه بعد از پدر و نه پیش از پدر حضرت امام حسن عرض کرد ما دوست داریم که به بینیم چنانچه
 از اینجور خدا شما را مالک عظمی از ملکوت تا اینکه ایمان مؤمنین با انا پمانه که دارند حضرت فرمود یا علی یا
 حنا و کرانه پس حضرت امیر برخواستند و رکعت نماز بخواند و در خندند بعضی خانه خود و با حضرت
 نگاه میکردیم دیدیم دست خود را بجانب عزمی را زد که بحدی که زیر بغل آن بزرگواریان شد پس
 دست خود را بجانب خود کشیدند دیدیم قطعه ای بدست حضرت و میباید میکشید و انا پمانه
 رسانید و بر پهلوی آن را بر روی یکی پس اشاره فرمود باینکه ای ابرو فرزندای سلمان گویند منم بخندای
 که دیدیم او را که فرمود و میگفت شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و شهدان محمد احمد
 و رسول و شهدا و میباید که نوته و صفی سول کریم محمد سول خدا و نوته خدا هسنه هر کس شک بنویس
 آورد هلاک کرد بدو هر که بنویسند جنت راه بخار از اینجور کثرت پس از آن در و بر آمدند تا بر روی
 رسیدند کوپاد و بساط کردند و بوی آنها مثل مشل خوشبو بود پس حضرت امیر فرمودند
 ما بر خیزید و بنشینید بر این ماهه ششیم بر روی یکی از آن ابروها و بجای خود قرار گرفتیم پس از آن
 حضرت برخواستند و بر این اسنادند و تکلم فرمودند و اشاره کردند بر فتن بطرف مغرب
 نه میباید و ندا شنیدیم که چه سخن گفتند کلام حضرت تمام شده بود که بادی بر ابرو آمد و ابروها
 بلند کرد و بنوعی تا گاه حضرت را دیدیم بر او و بیکری بر کرد و نور فشنه و بر حضرت و جانه زد
 و بر سر او ناجی از با فون سوغ بود و دیای او و بعلین که بندها از با فون در خشنده بود
 و در دست او انگشتی از دست پیچید بود که نزد آن بود نور و حضرت دیدها را چنانچه گفتند
 حضرت امام حسن عرض کرد که ای یا سلیمان بن داود بسبب انکشتن طاعت اعدای کردند تو ای

در بیان معجزات حضرت امام حسن عسکری

پدر چه چیز را اطاعت می کرد که حضرت فرمود و لدی منم و خدا منم چشم بدیده خدا منم لسان من
 خدا در غلو او منم و خدا منم نور خدا منم بایا الله منم کثر الله منم طهرت منم منم منم منم منم
 طهرت و دوزخ منم پیشوای فرشتگان ایمن منم و وسعتی را می که بنویسم انکشتن سلمان بن داود
 و امام حسن عسکری که بی سلمان گوید حضرت امیرالمؤمنین دست خود را بر بجامه خود برد و انکشتن
 بر دوازده زانو و نیکان و آن با قوت سرخ جهان و سطر را نوشتند بود حضرت فرمود منم خدا این
 است انکشتن سلمان بن داود که اسما ما بود نوشتن شده است سلمان گوید ما تعجب کردیم از این کار
 حضرت فرمود ندانم چه تعجب کنی ندانم چه نسبت من امر و شتابانم چیز را که احدی پیش از من و من
 بعد از من ندیده باشد حضرت امام حسن عسکری که بنا بر امیرالمؤمنین ما دوست می داشتیم که بنیاد بنا
 با جوج و ماجور باشد حضرت فرمود به یاد که بروی بجهه ما سلمان گوید بنا چون سخن حضرت را
 شنیدیم بر برابر رفت ما را بطور داشت ما رسیدیم بکوه بلند و بر آن کوه درخت خشک و کثیف
 کردیم که بر کوه او درختی شده بود ما گفتیم چه شده است این درخت را که خشک شده و مرده و
 از خودش بر سر رسید که درخت شما را خبر میدهد حضرت امام حسن فرمود ندیده شده است بوزن
 این درخت که بر سر رسیده آنچه ما می بینیم از خود درخت جواب داد حضرت امیرالمؤمنین فرمودند
 من بر تو این درخت جواب ده آنها را با این خدا سلمان گوید بخدای عظیم منم که شنیدیم درخت را می
 گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بقیع حق بعد از او حضرت فرمودند که
 چیزی را اظهار بخیر خود پس درخت امام حسن عسکری که با محمد پدر تو امیرالمؤمنین هر شب آمد
 در پای من نماز می خواند و تسبیح خدای عز و جل می کرد و بسا ابرو من می نشست هر وقت آن نماز فار
 می شد بر سقیه می آمد که بوی مشک از او بلند بود و بر رو کریم بودی نشست بر آن کریم
 و صبر و من از آن صبر و صبر شد ندانم که می کردم و دیگر چه شب است که با بچا پنا آمدند و چیزی
 نداشتم نا حال و نا حال که بمن می آمدند بدن بدست بمن روی داده و آن همه غم و حزن بر او خشک
 شدم و بر کوهانم ریخت از او بخواه تا بنشیند از من تا من ندانم که گفتم بیوی او را این وقت بنظر

در بیان معجزه

۳۳

کردن من با و سلمان گوید ما تبحر کردیم پس حضرت بنو نوحا استند و از کس پیرو دامت و نور یک
درخت رفتند و دست مبارک را دید و خست مالیدند و قسم بخدا که جان من رقبه فلان را
بشدیم از درخت مالیده از من میبایم درخت را که سبز شد و بولد در آورد و مویه داد بفلان
خدا و بزرگان و از نبوه آن خوردیم از فلان شپش بنی بود عرض کردیم نا امل و مین این امر عجیب
فرمودند بعد از این عجیب خواهد دید برخواستند بمکان خود رفتند بناد فرمودند و بنا
نیاید و آمد و معازا باند کرد به بلیت که در بنار مثل خامه سرها و بدیم در هوا میگردیدیم
ایستاده سر برافشانگ دو پا او در زیر دریا بکشد سب و در مغرب دست بگری در مشرق
چون ملک نظرها افتاد گفتا شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و شهدان محمد عبده و
و شهادت میدیم که فوجی و حق و حق و شک و دانیست هر که شک و دانیست که فوجی است
عرض کردیم نا امل و مین این ملک کبست چو است و در مغرب و دیگر در مشرق است حضرت
فرمودند من او را بپاداشتم باذن خدا را اینجا و او را موکل کردم بنظر از شته و روشنائی روز
و همیشه را اینجا هستند تا روز قیامت من ندیدم بر من بنا و میبکم و میبکم این را بخوام باذن خدا
امرا و اعمال خلایق بسوی منست من بلند میبکم از اعمال را بنظر خدا پس از آن رفتم تا رسید
بست با جوج ما بجوج حضرت بیاد فرمودند و ذای بر این کوه و بدست خود اشاره کردند بکوه
بلند که نزد است بود نا چشم کار میکرد بلند بود و این قدر سبب بود که با پاره شیه بود که از او
دو دیر میخو است حضرت فرمود من صاحب این سد بر این بندگان سلمان گوید بدیم انها را
سر منم بودند بکشم انها را زدن بودند بدست بکن راع طول انها ده ذرع انها ای انها بک
منم دیگر انها طول لای قدر فامنا انها اصل ذرع و پنهانای انها هفتاد ذرع و منم بهم یکی کوسها
خود را بر پا چون فرشت میبند خند بکوش بیک روی خود زای و شامند حضرت بناد فرمود
بر ما را بکوه فان ما را بود بکوهی که از ما فوز سبز بود و محط بد بنا بود و آنکوه ملک بود و جوت
بنیاد و این ملک موکل بقای بود چون نظران ملک با امل و مین هم افتاد عرض کرد السلام

در بیان معجزه

۳۳

کردن من با و سلمان گوید ما تبحر کردیم پس حضرت بنو نوحا استند و از کس پیرو دامت و نور یک
درخت رفتند و دست مبارک را دید و خست آمدند و قسم بخدا که جان من رقبه فلان را
بشدیم از درخت ناله را و من میبایدم درخت را که سبز شد و بولد در آورد و مویه داد بفلان
خدا و بزرگان و انبوه آن خودم از خدایم از خدایم بنی بر بود عرض کردیم نا ابراهیم و من بنی امر عیسی
فرمودند بعد از این عیسی خواهد دید و برخواستند بمکان خود رفتند بنیاد فرمودند و بنا
نیز بر دامت و معارف اندک که به بلبلت که در بنیاد مثل خانه سرها و بدیم در هوا میگردیدیم
ایستاده سر برافراشته دو پا او در زیر دریا یکدست است در مغرب دست بگری در مشرق
چون ملک را نظر نما افتاد گفتا شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و شهدان محمد عبده و
و شهدان میبایم که فوجی و فوجی و شکری را و نیست هر که شک را و در کافرانست گوید
عرض کردیم نا ابراهیم و من بنی این ملک کبست چو است و در مغرب و دیگر در مشرق است حضرت
فرمودند من او را بنیاد استم باذن خدا را اینجا و او را موکل کردم بنظر از شسته و روشنائی روز
و همیشه را بنیاد استم تا روز قیامت من ندیدم بر من بنیاد میبایم که من بکنم این را بنیاد استم باذن خدا
امرا و اعمال اخلاقی بسوی منست من بلند میبایم که ان اعمال را بنیاد استم پس از آن رفتیم تا رسیدیم
بست با جوج ما بجوج حضرت بیاد فرمودند و زای بر این کوه و بدست خود اشاره کردند بکوه
بلند که نزد است بود نا چشم کار میکرد بلند بود و این قدر است بود کوه پاره شیب بود که از او
رو بر میخو است حضرت فرمود من صاحب این سد بر این بندگان سلمان گوید بدیم انها را
سر منم بودند بکشم انها را و زدن بودند بدست بکن راع طول انها ده ذرع انها ای انها بک
منم دیگر انها طول لای قدر فامنا انها اصل ذرع و پنهانای انها هفتاد ذرع و منم بیک کوه است
خود را بر پا چون فرشت میبایند خند بکوش بیک روی خود زای و شامند حضرت بنیاد فرمود
بر ما را بکوه فان ما را بود بکوهی که از ما فزون سبز بود و محط بل بنا بود بر آن کوه ملک بود حضرت
بنیاد و این ملک موکل بقای بود چون نظران ملک با ابراهیم و من بنی امر افتاد عرض کرد السلام

در تشریح معجزات و ندرت اشیاء سلیمان

یکشاید گشودیم دیدیم و دیدیم من را امیرالمؤمنین ای بابشتم فرمودند سیدیم یکی از شما نمیدانید
 عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این عجب پیشانی و حتی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خدا
 من ما لك هسنتم ملک که اگر گشتا هله نمایند بگویند تو و خال آنکه غلو و هسنت از خدا بوی
 خورم و عیاشام پس از آن آمدیم به کشتا کو با و صبر بود از و صفا هسنت بدیم جواله ایمان و کداز
 میاد و فریاد کنیم یا امیرالمؤمنین اینخوان کیست فرمودند برادر صالح است و ایند و فریادند
 و ملا و است خدا را عبادت میکنند میا ایند و فریادند و نظرش با افتاد کردیم چون از کرب
 فارغ شد گفتیم چرا میگری گفت که امیرالمؤمنین هر روز صبح میزدند شش من این میگری و
 عبادان یاد میکردم چهل روز است که دیگر نیامده اند شغول کرده مرا املا او و شواله است
 چشم خود را نگاه دارم از زیادتی شوق من با و کرب و گرفتار کنیم یا امیرالمؤمنین این عجب است که
 هر روز شما را می بینیم و شما با ما هسنتد چگونگی اینخوان میامد بد فرمودند بخوابید بخانم
 شما سلیمان بن داود را گفتیم با حضرت برخواستند و ما با حضرت رفتیم رسیدیم بنا عی کشت
 او زاننده بودیم و از همه موهبا و داو بود ابا جاری و عیها بلغات و زبان خود بخیر بسج
 را می کردیم چون نظر فرغها با امیرالمؤمنین افتاد میا لای و او می پریدند بدیم فحش و در میان باغ
 گذاشته که از پیروزه است جواله به پیشانی افتاده دست خود را بر سینه گذارده و در دستش
 پیشانی لای و ازدها و پای پای و ازدها و چون نظرشان با امیرالمؤمنین افتاد بدیم حضرت
 افتادند و صورت خود را بحال میا میدادند خال شدند از فیکه بر من میا میدادند ما گفتیم یا
 امیرالمؤمنین این سلیمان است فرمود بلی اینهم انکشترا و انکشترا از دست خود میروند و در دست
 سلیمان نمودند فرمودند با و خبر سلیمان باذن ان کیسکه استخوان پوسیده و از دهه میگذرد
 و آن خدای بکانه حق موقم فها پروردگار اسما نه و زمینها و پروردگار من پروردگار پدر و
 گذشته من است سلیمان گوید شنیدیم سلیمان می گفت اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و سلمه بالهدی و دینی الحق اظهره علی الدین کله و لو کرم المشرکون

در بیان معجزات و اعدای سید الشهدا

۳۶

و شهادت میدهم که تو محمد و جنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر من هستی من از خدا خواستم
که مرا از شیعیان تو که ندانند اگر برای کشتن چیزی مرا نکشند سلمان گوید این سخن را که شنیدم
از جابر بن عبد الله بن جابر بن ابی سیدم سلمان خوابید ما برخواستیم کردش میگردیم در قاف
پرسیدیم پشت قاف چیست فرمودند پشت قاف چهل دینا است مثل آن که چهل مرتبه بگوید
گوید پرسیدیم که چگونه داناشدید اینها فرمودند مثل داناشدن باین دینا هر که در دینا است
و من حافظ و خاص و اینها هشتم بعد از رسول خدا و هم چنین او را بعد از من از اولاد من
پس از آن فرمود که من شناسایم براههای آسمان از راههای زمین اسلمان است اما تو نشسته
شده بر شب تاب بکشد بر روز و نو نشسته شد و نشسته شد من حجت و افعیه مرا خدا منطامه لا اکبر
نامهای ما نو نشسته شد بر سر و نشسته شد بر اسمها نو نشسته شد ایستاد بر زمین نو نشسته شد
قرار گرفت بر پایها نو نشسته شد بر آکنه شد بر بر و نو نشسته شد رخساره شد بر نو نشسته
شد ساطع شد بر عدو نشسته شد طاشع شد نامها اما نو نشسته شده بر کعبه خانه اسیر ابل کرد
بالا و که در معرک مشرعت و او میگوید سبوح قدوس رب العالمین و القرح الا من حضرنا مع
المؤمنین و بعضی از خطبه های خویش خطبه البیان می فرماید بعضی از صفات اب خود را می فرماید
منم انکسب که نزد من است کلبه عینها که میباید کسی آنها را بعد از محمد صلی الله علیه و آله غیر از من
و منم بخرید تا منم انکسب که پیغمبر فرمود من شهر علم و علی دین شهر منم ذوالقرنین که در صحف
اوله مذکور است منم حجتی که بسبب دوازده چشمه آب از سنگ شکافته شده منم انکسب که نزد من
است خان سلمان منم انکسب که بخت احوال و میر منم لوط محفوظ منم جناب الله منم قلب الله منم ان
النبأ ابابهم مرجع خلافت منم ان علیها حسابهم رسید به جاست آنها منم انکسب که رسول خدا فرمود
یا علی صراط صراط تو است موفقه موفقه است منم انکسب که نزد او است علم کتاب گذشته و آیند
منم دم اول منم نوح اول منم ابو نعیم خلیل زمانی که در آتش انداختند منم موسی و منم بنی منم
کشتاینده سببها منم ربنده اینها منم برك دهنده در قضا منم مبنوه بیرون آورنده منم جابر

بیان مختصر مناقب خورشید

۷۳۷

سازنده چشمها منم پس گشت زبینهها منم بلند کننده آسمانها منم فصل الخطاب منم مشیم الجنة و
 منم نجان و منم خداوند منم معصوم از شر خدا منم حازن علم خدا منم حجة خدا بر کسی که در آسمان
 و بالا ای زمینها است منم ایستاده بعد از منم دایره الارض منم حاضر منم راز منم صیحه بالحق
 و در خروج منم انکیسکه پوشیده نیست خلق آنها و زمینها منم قیامت که هر که نکند بآن کند استق
 حای او است منم آنم که کتاب دین منم آسمانها منم آیه که خدا امر فرموده که خوانده بان آسمانها
 منم آن نور که موسی اقتباس کرد از او و دایره تابش منم خراب کننده مهرها منم بیرون آورنده مهر
 از قبرها منم انکیسکه نزد من است هر کتاب ز کتب اینها منم سخن گوینده هر ناله در دنیا منم صا
 نوح نجات دهنده او منم صاحب نوبت نجات دهنده منم صاحب بولس و نجات دهنده او
 منم انکیسکه آسمان هفتگانه را پدید داشت منم پروردگار خود و قدرت او منم بخشاینده مهر تاب
 و عذاب منم عزای است ایلم منم انکیسکه از همه خلیفان اسلام نگاه داشت و اقرار کرد بفضل
 منم عصای کلیم و باو کبریه ام پیشای همه خلق را منم انکیسکه نگاه کردیم در ملکوت پوشیده نشد
 از من چیزی پوشیده شد از غیر من منم انکیسکه می شمارم این خلق را هر چند زیاده باشند با برضا
 بخت منم انکیسکه بنیدل می شود کلام نزد من و نیستیم ظلم کننده به بندهکان منم و خدا در برابر
 او و او گذارده با او امر و حکم کننده میثاق بندهکان او منم انکیسکه خواندم افتاب ماه را اجابت
 کرد منم انکیسکه خواندم آسمان هفتگانه را اجابت کرد و آنها را امر کردم ایستادن با امر
 من منم انکیسکه مبعوث کردم اینها و مرسلین را منم انکیسکه ایجاد کردم عالم را منم انکیسکه پهن کردم
 زمین را و عالم را با قلم منم امر خدا و روح که می فرماید و بسط و تنگ کردن روح فل الروح من امر
 منم انکیسکه خدا فرمود به پیغمبر خود المانی جهنم کل کفار عیند منم انکیسکه نگویند شپا گویم بعد
 از نگویند آنها با پروردگار منم انکیسکه کوهها را بسط داد منم زمین را پهن کردم منم بیرون
 آورنده چشمها و دریا بنده زرعها و غیر منم کننده درختها و بیرون آورنده میوهها منم انکیسکه
 بقدر مصلحتم توانا آنها را منم فرستنده نادران و شوافنده رعد و درختان کننده برق منم

نیم قرآن

ووشنا که هنده افتاب ظاهر کننده صبح ایجاد کننده ستاره ها من ایجاد کننده کشته ها در
 در باها من انکیسکه میا منته بر با کتم من نکسکه اکثر من زده ام واکر کشته شدم کشته نشده ام
 من انکیسکه میدانم ایچره وده هلا بعد از وشتا بعد از ساجه من نکسکه میدانم ضیالات
 در او هم در چشم ها را و ایچره در سینه ها پنهان است من صلاوه مؤثری کوه اها و حج اها و حجها اها من
 ناخوری که خدای من با بدعا نفرم النافور من صاحب شرافت من نکسکه اول ما خلق الله نور من
 بود من صاحب کوبه زابل کننده دولت من صاحب لزال و جف من صاحب اچنا که میدانم
 من با و بلا بار و فضل الخطاب من صاحب ذان العباد له لم یخلق مثله فی البلاد ونازلان
 من انقار کننده و بچشده با ایچره داشت من نکسکه هلا که کفرم جباران و فرعون را کشته
 بشمشیر خود و الفشار من نکسکه نور در کشته بودم من نکسکه بر هم را از اثنی عشر فرید بختش
 دادم و مؤمن او بودم من مؤمن یوسف صدق بود و پناه و بیرون دنده او دنده من صاحب حق
 و خضر و معلم اها من ایجاد کننده ملکوت و کون من خلق کننده من صورت دهنده در رحم من
 نکسکه شفا دادم اکره و ابرو را و میدانم ایچره در ضمیرها است من خبر دهنده بشما با ایچره خور
 و در چینه میکنند رخا های خود من ان بعوضه که خدا با و مثل زده من نکسکه پیدا داشت خدا
 مرا با خلق در ظاهر و خواند مردم را با طاعت من چون ظاهر شد منکر شد خدا را چنانکه خدای
 تو ما بد فلان جانم ماهر فوا کفر و ابر من نکسکه پوشانم کوشش را و استخوان و ایجاد کنم او را بقدت
 خود من بر دارنده شرش خدا با بندگان از اولاد خود و بر دارنده علم من با تو با و بل و ان و کتب پیشینا
 من را سمع در علم من و جلاله در اسمها و زمینها چنانچه خدای من با بد کل شیء هالک الا وجهه
 من صاحب جبهه طلعت و سوزاننده اها من با الله اچنا که کرمی فرموده ان لا یکن کذبوا
 با پاننا و استیکر و اعنهما لا یفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجملة من الجملة و کذبوا
 من الحیوة من انکیسکه جبرئیل و میکائیل خدای من که در من نکسکه جبرئیل و میکائیل
 برای من ابار بختش در دهنده من نکسکه ملک بفرش من ایداد ووشنا ساند مرا فایم و دینا

سیکله
 فنا شود
 سیکله
 فنا شود

در تشریح مقامات

مظهر الشیاء هر کونه بخوانم منم آنکسیکه میدانم اعمال بندگان را و بشیعه نیست از من چیزی نه در میان
 نزد آسمان منم مصیبتا همد منم مشکوئنه که در او است محمد مصطفی ص منم آنکسیکه بدینست عمل
 عالی و کبریه عرفه منم خازن اسماء و خازن ریشه نام منم دانایه بغیر زمان و خاندان او منم آنکسیکه
 میدانم عدد موجودات و وزن سبکی آنها و مقدار کوهها و وزن آنها و عدد قطره های باران
 منم ایات بزرگ خدا که بفرعون نمودند و او خاص شد من کشته میشوم و دفعه درنده میشوم و
 دفعه منم آنکه خاک پاشاندم بروی کفار و برکشند هلاک شده منم آنکه انکار و کذب منم آنکه
 ضرر امت میدادند هر داسخ نمود منم ذکر شده در زمان پیش و خروج کشنده در آخر زمان منم دریم
 شکننده فراعنه و این و غیره و ناز و نده آنها و عذاب کشنده آنها در آخر منم عذاب کشنده جبت
 و طاعت و سوزاننده آنها و عذاب کشنده یعوف و یعوف و غیره منم سخن گوینده بفساد دنان
 و مفسدین هر چه بود بهفتاد و خبر منم آنکسیکه دانایه است تاویل القرآن و آنچه است با و محاسب منم
 آنکه میداند آنچه در پیش و در امر بعد از امری و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت
 منم آنکسیکه نزد من است هفتاد و دو اسم از اسماء بزرگ خدا منم آنکسیکه میدانم اعمال خلائق را در دنیا
 و زمین و مغارب و محو نیست بر من از آنچه آنچه منم کعبه بیت الحرام و بیت الهین و چنانکه خدا
 میفرماید قلبه شد و ارتب هذا البیت منم آنکسیکه خدا مرا مالک میکند شرق و غرب زمین را و در
 نزد بچشم منم آنکه بصر منم محمد مصطفی ص علی رضی جنایه فرمود رسول خدا علی پشت داشت
 منم محمد و روح القدس منم آن معنی که واقع شود بر من نه اسمی نه شبهی منم ظاهر منم آنکه استیلا و
 را بهر کونه بخوانم منم باب خطرها که داخل او میشوند و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی
 رسوله تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود سلطان
 سما و کر و جو علی بود هم موسی هم عیسی هم خضر هم الیاس هم صالح هم یونس هم ادریس هم ارمیا هم
 هم ادم و هم شمس هم ادریس هم ارمیا هم یونس هم عیسی هم خضر هم الیاس هم صالح هم یونس هم ادریس هم ارمیا هم
 امد و در حال سخن گفتن ان فطوح و مضاحمت که در او بود علی بود سید منم آن که شد ادم

در تشریح مقامات

در تفسیر مصداق

مذ علی شد در جمله محال و مفوض علی بود از لحاظ کمی بشود که بپایاگان با یکدیگر نفس نفس بود
 استاده سرفراز که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود علی بود محو نبودند کشتا که نپدیدند
 کاندیده بن احمد محمود علی بود ان معنی قرآن که خداد زهرابان کرد در صفت صفات بشود علی
 این که نباشد سخن گفتن نیست ناهست علی باشد تا نبود علی بود ان قلعه کشتا که دراز قلعه خبر
 بود که بیکدیگر و بشود علی بود ان که سرفراز که اندر که اسلام تا کار نشد و اشیا بشود علی بود ان
 بشود لا و رک برای طمع نفس بر خوان چنانچه بنیالود علی بود چون محمول علی الله علیه و آله
 مظهر صفات کامله الهیه تا و بشود از صفات جلال و متصف کرد به اندیشانی که ان الله
 و اسم الله میگویند چنانکه بشود در احادیث که نشد و چنانچه اسم الطی دلالت بر کمال او میکند
 ایشان نیز از این جهت که بر توفیق از صفات او متصف کرد به اندلالت بر صفات او میکند و شد
 اسم رحنی که دلالت کند بر اضافی بصفات رحمت چون رحمت سول خدا و صلی الله علیه
 و آله مشاهد میگرداند دلالت کند بر کمال رحمت خداوند که این نسبت و فطره از برای رحمت
 او است هم چنین جمیع کالات بلکه دلالت ایشان بر ان کالات بازده از دلالت اسم است بر صفات
 و اسماء مفصله از این جهت نیز است بر ایشان منزه است که دلالت بر ان می بیند خدا بر ایشان نیز
 آثار عجز و عالم ظاهر میگردد که اسماء مفصله از صفات مظهر غایت و کالات او نبیند چنانکه در صفات
 وفات او داشتن محال است لکن در وجوه صفات و تغییرات و جانات مختلف است در هر یکی صفات
 معجزه در خود معرفت خود از ان اسم الهی تا باید مثل قبل استنبه بودیم در معرفت پادشاه مختلف
 میباشد که و می بیند که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد او را و او
 خود کن میسر است و اگر خواهد که هزار بار به رحمت کبری دهدی تواند داد و ایمنی پادشاه را
 بصفاتی او و او را و است از شناخته اگر پادشاه را بصفاتی او جلالت او می کند و خود
 شناخت او را خواهد کرد و هم چنین تا بر توفیق از صفات پادشاه انقدر دانست که او
 قادر بر عطا ای حکم است و انچه میباید میباید که در سکا الاف والوف محکم است

تمت شناختی شناختی علی

میتوان کرد پادشاه بچین شخص در خور معرفت او میدهد هم چنین عارفان را در مراتب معرفت
 بلا تشبیه این تفاوت نیست بکلفظ و حق را هر کسی بمعنائی میدهد و در خور این معنی فایده می یابد
 تا آن عارف کامل که طاعت و جود ممکنه را بافت از حق منقذ از دل و ابد را برای محکات صیقل بد
 و میرند و هم چنین در معرفت انسان کامل یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معصوم علیه السلام
 که اسما و صفات الهی اند که در خور شناخت و معرفت ایشان از توفیق با ایشان منفعی می تواند شد
 بکشف علی هر که شناخته است که هر مسئله که پیش می آید او علی را مثلاً در مرتبه علامه شناخته
 بلکه علی را سبیل فکری و علامه را وسیله کرده دیگری علی را چنین شناخته که شیعه با قصد تفریع و
 کشت و علی را شناخته مالک است از شناخته دیگری علی را چنین شناخته که اگر سخاو و کشتی حد
 هزار تومان مثالی می تواند داد و هم چنین تا برسد بان بزرگ عارفی که علی را در مرتبه کمال چنان شناخته
 که اگر نام علی را بر اسم آن بخواند آن یکدیگر می پیا شد اگر بر زمین بخواند می کند از چنانچه شنیده
 که در اخبار پیش دارد شده که نام های ایشان بر عرش نوشند عرش قرار گرفته و بر کرسی نوشند
 بر آستان او بر آنها نوشند بلند شده و بر زمین نوشند تا نباشد در آستان حضرت
 تا بر عرش روایت شده که وقتی امیرالمومنین می پیا شدند برای قتال با مغوی مردم را بحر نفس میفرمود
 در میان ناگاه دو نفر خواصم کردند و کار حضرت یکی از آنها بجهل در سخن کرد و زیاد روی
 کرد نسبت به حضرت حسان کرد حضرت نکاهی با کردند و فرمودند ایستادند صدام کن ناگاه
 دیدند سر او سرساخته میوز شدند کسانی که در و را بودند نامزد با انگشت بتابه خود تضرع
 میکرد و از حضرت خواست می نمود که او را بگرداند حضرت نکاهی با کردند و لبها خود را حاکم کردند
 این در مجال اول بر کشت بعضی اصحاب از جابر خواستند عرض کرد با امیرالمومنین نور این فکرت
 هست که ما مشاهده کردیم و نور همت اینک با مغوی هر چه شده است که مشا و را کفایت
 که بعضی از دل نه خود و حضرت نام کی شریز را انداختند و بعد سر را بلند کردند که با اطراف می نمودند
 ضم بخدا که جبهه دانه را شکافت و مخلوق را بیافرید اگر بخوام بنیم نای خود را در دوزی این بیابانها

لکنتی علی بن ابی طالب علیه السلام

و صحابه ها و اهل بیت معاویه بر سر سخت او و او را با سبزه بپاشیدند و می گفتند که منم بخورم بخند
 عرض کرد که او را بپاشیدم پیش از آنکه از جای خود بپایا بر خیزد و پیش از آنکه احکام از شما چشم خود را بپوشد
 او را می آوردم لکن نمازگاه منم که خدا فرموده عباد من که من لا یستغفرونه بالقول و هم بامر
 بعملون یعنی از آن کاری بینم که در جوار بکر از منم تبار و این شده که حضرت امیرالمؤمنین بعد از آن
 آنکه صبح زده دیدن کشتی را می فرمودند حضرت امیرالمؤمنین بیکم و بیکم که بر سر هندای مبارک
 خود را در آن کشتی نداده و حالش که بر منم بود و از ابوان مسجد بیرون بردند و با خود فرمودند ای
 گروه مردم تا به این وقت را بگذارد و نشان کند که منم و اینها عتای خود را درم بسپارم معاف
 او را از عتاب منم برون کرد که باین تا او را می کشتم صبح زده با امیرالمؤمنین که از نشان منم
 که من داده بودی منم پای خود را کشیدم مردم منم خبر بشام بودند و میدانشند که علی است
 میگوید خبر نوشتم مدتها آن ساعت که حضرت فرموده بود که باقی از حاجه منم کشیده
 تا ابوان معاویه آمدند مردم نظر میکردند تا با خوردن بسپارم معاویه او بر دوش از تخت صبح زده
 تا امیرالمؤمنین که از نشان منم که من داده بود آن پابر کشت در بستان و این شده از حضرت
 صتا و منم که حضرت امیرالمؤمنین آمدند پیش با بکر و حجت بر او کردند که حضرت خلاف کردی با بکر
 گفت ای منم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم منم و تو باشی با بکر گفت پیغمبر کجاست
 حضرت زین العابدین را گفتند او را بپار منم که رسول خدا را می فرمودند رسول خدا فرمودند شما
 بر بعضی و اینها بکر که ای ابوبکر اگر منم بالذی خلفک من ترا بخله گفتند که باینها بکر که بکر
 هر را ملاقات کرد و او را خبر داد عمر گفت تو را چه میشود و میباید که سینه ها شام را حضرت امیر
 الله است همان سوتی بود که ظاهر شد از برای حسین علیه السلام و فقی که جنازه پدر بزرگوار خود
 را برداشته بودند و غار داری رسید باینها گفت این جنازه را شلم منم بپاشید و فدا باد و بر
 داشتند بدندان همان پیر بزرگوار خود را امیرالمؤمنین است فرمودند اما من حسن که با با محمد منم و صا
 فنی مکرر که پدرت بجنازه او حاضر میشود و با بجد خود حاضر میشود و از خا بر جعفری و این شده

معزة امام حسن علي السلام

[illegible]

در بیان معجزه امام زمان علیه السلام

دوستدارا مبر المؤمنین علی و اما مان را شد بنان صلیب و با او من گفتن چگونگی دوستی
 کسی را که ندانم و پیشتر اسم فدیه معاصی غضبنا از رفتن خداوند بمن و منی فرستاد که
 بولس را ببلعم و از بنی با سخنان او و سلام چهل صباح در شکم من بود در دین باها سپری میکردم
 در ظلمات ثلاث میگردم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم و لانت علی بنی طای
 و اما مان را شد بنان صلیب در بستان اژدها بنان از جابر از حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول
 و طایفه شده که فرمودند حدیث ال محمد صعب مستصعب ایمان باو عجزی و در مکر ملک عجزی باقی
 مرسلی نایبده که خدا دل او را امتحان کرده باشد از برای ایمان پس اینچنین میسرید از حدیث ال محمد
 و دل شما از برای او نرم شد و شناختید او را قبول کنید و اینچنین دل شما مشتمل شد و انکار کردید
 و زکیند خدا و رسول و بسوی علی زان محمد هذا لانه کسی است که هر کس یکی از شهادت میگوید
 که نتواند تحمل کند و بگوید این حدیث نیست و این انکار است که در دین باقی میگرداند شده که
 فرمودند مثل اهل بیت من چون مثالی از انسان کشته فوج است هر که سوار شد بکشته نجات یافت
 تا اینکه فرمودند منکر که لایست ها کافر است منکر فضل ما کافر است و عبور از صفای در آید
 از پدرش از پدرش از علی علیه السلام از رسول خدا از جبریل از میکائیل از اسرافیل از روح از قلم
 که گفت خدای عز و جل فرمود و لایست علی بنی طایفه مدینه هر که داخل قلعه من شد بمن شدان
 عذاب من یعنی پیشتر آن و لایستی که واجب است بر هر مخلوقی در مسافت از عبد الله عمر و لایست
 که گفت پر سیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله از علی بنی طایفه عرض کردم یا رسول الله چیست
 خدا و منزه علی بنی طایفه از بنی شمای گوید رسول خدا غضبنا از شدند فرمودند چه شده است
 مردم را که ذکر میکنند مردم را که از برای او و خدا منزه است مثل منزه من و صفای است مثل صفای
 من مکر مقام نبوت ای پسر علی در سینه که منزه علی بنی طایفه منزه روح و جسد است و در سینه
 که علی از من منزه نفس است از نفس بدد سینه که علی از من منزه نواد است از نور بدد سینه که علی از من
 منزه است از جسد بدد سینه که علی از من منزه میان پیراهن است ای پسر عمر هر که علی را دوست

مضائق و ثواب و سبب علی

مراد و سبب شسته و هرگز بداد و سبب شسته و هرگز علی داشتین بداد مراد
 داشتین و سبب مراد و سبب بداد و سبب داشتین آگاه باش هرگز علی داد و سبب بداد گنا
 او را بدست سبب میدهند و سبب او را سبب میکنند آگاه باش هرگز علی داد و سبب بداد را
 مراد تا از کوشش و سبب و از طوطی بخورد و مکان خود را در بهشت بر بداد آگاه باشید هرگز علی
 و سبب بداد رجان کنند و او را شاد شود و بعد از آن باغ بهشت کردانند آگاه باش هرگز علی و سبب
 بداد و خدا با عطا کند هر عضو از اعضا او حور و با شفاعت ششای مضائق اصل بداد آگاه
 باش هرگز علی را بشناسد و او را داد و سبب بداد و خداوند ملک الموت را بسوی او فرستد چنانچه بسوی
 اینها فرستاد و او را داد و سبب کردانند از هول منکر و نیک و وسعت هند و ایران و بقدر یکسال
 راه و بیابان روز قیامت میدهند روزی یک کعبه به طشت میرند مثل آنکه عرس دارند و نیک کنند بسوی
 شوهرش بر بداد آگاه باش هرگز علی و سبب بداد و خدا او را از عرس خود جدا دهد و او را بمن
 از فرج اکبر آگاه باش هرگز علی و سبب بداد و قبول کند خدا حسنان او را داخل بهشت شود
 خالک آگاه باش هرگز علی و سبب بداد او را این خدا خوانند و زمین آگاه باش هرگز علی و سبب
 بداد و نایب کرامت و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد
 آگاه باش هرگز علی و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد
 بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد
 کشاید آگاه باش هرگز علی و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد
 بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد
 باش از برای خدا در بهشت هرگز داخل شد از آن بخت یافت و از در حبه علی است آگاه باش
 هرگز علی و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد و سبب بداد
 شهر در بهشت ۴ شهر آگاه باش بدست که علی است و الو صبر و اسام الم یمن و خلیفه من است
 بر همه مردم و پدر پیشانی سفیدان از سبب طاعت و طاعت شسته و معرفت و معرفت

در بیان فضیلت علی

ای پسر قسم بخدا که مرا بهیچ معیوت گردانیده اگر یکی از شماها مبارک کن و مقام برود و قدم خود
 با نهند عیانت کند خدا را هزار سال سر از آن هزار سال روز نشود و نه بداد و شب با نهند که
 کند و این برای او باشد بقدر که زمین بر آن ظلا و همه را انفا و کند و همه نندکان خدا بنده او باشند
 و همه را ازاد کند و بعد از این چیزهای بسیار بهان صفای و مرقه شهید شود پس خدا و اهل اوقات
 کند و بغض علی را در دلها نشسته باشد خدا از او قبول نکند نه عذر باری نه صلیه با اعمال او
 او را با نشت اندازند و مشغول شود بان با نکان صد و فریج و و این صیحت با نهند خود و آن
 پدرش تا خدا بنده بد که او گفت حدیث کرده مرا عبد الله بن جبرئیل انافع یوسیدم از رسول خدا
 از علی بن ابی طالب حضرت غضبناک شدند و فرمودند چه شده است و فرمودی که اسم مردی را می شنید
 که از برای او نود خدا منزه است معافی مثل غزلت مقام من مکر نبوت آگاه باش هر که علیه او
 بداد و دست و شمشیر و هر که مراد دست است شمشیر خدا از او راضی است گفتا بکنند او را بهشت
 آگاه باش هر که علیه او دست بداد و پنا فرودمان شود از کور و بخورد از طوطی و نه پندیده مکان
 خود را در بهشت آگاه باش هر که علیه او دست بداد و خدا از او قبول کند نماز و روزه و پنا
 او را و دعای او را مستجاب نماید آگاه باش هر که علیه او دست بداد و خدای سبحان از او مکرر او را است
 کرد و اند و فرمود و در وضو از وضو شست آگاه باش هر که علیه او دست بداد و خدا عطا کند ما و
 هر که در بدو است خود را و شفاعت هشتاد نفر را از اهل بیت خود و از برای او است شهر
 مؤمنه شهریه در بهشت آگاه باش هر که علی داد و دست بداد و خداوند ملک الموت را بسوی او فرستند
 برای اینها فرشتا و خداوند دفع کند از او هول و نگر و منکر او و فرشتا و صورت گردانند و وسعت دهد
 بر او و مسافر هفتاد سال راه را و دوی و از در قیامت سفید نماید و با حیره سید الشهدا
 آگاه باش هر که علیه او دست بداد و خدا او را بجای دهد در سیاه عرش خود با صلیه بن و شهید او
 صانعین را و او را بکنند از روز قیامت اگر از هول قیامت آگاه باش هر که علیه او دست بداد و خدا
 بر او بماند و در دل او حکمت و عبادت کند و زبان او صواب و او بکتابد بروی او درهای جهنم را

در بیان فضیلت علی

در هر که خ
 از او دست

در بیان خیر علی

هر که علیه او دست بدارد خداوند او را ملکی ازین بر عرش که ای بنده خدا عمل با او سیر یک خداوند
کنا همان نور ازین بدگاه باش هر که علی را دست بدارد او را در آسمان و زمین سپید کند
و ملائکه آسمانها با او میناها را کنند با جمل عرش آگاه باش هر که علیه او دست بدارد دنیا بدو
و رو او مثل ماه شب چهارده باشد آگاه باش هر که علی را دست بدارد خداوند نایب
بر سر او گذارد و او را حله عزت کرامت پوشاند آگاه باش هر که علی را دست بدارد می نویسد
خدا برای او نیز برای زایش جهنم و کندن شش از صراط و امان از عذاب و پوای برای او نهند و پیرای
برای او نکند از دنیا و می گویند داخل بهشت شوی خست آگاه باش هر که علی را دست بدارد و میبرد
با حق ملائکه را او مصافحه کنند و اینها او را زیارت کنند خدای عز و جل هر حاجت او را برود
آگاه باش هر که دست بدارد مال محمد را این است از خست و پیران و صراط آگاه باش هر که میبرد
آل محمد من ضامن او هستم بهشت را میبخشند و هر که دشمن دارد مال محمد را در دنیا و آخرت بدو نشود
باشد میان او و چشمان او اما امید است از رحمت خدا آگاه باش هر که میبرد با دشمنی آل محمد کافر
آگاه باش هر که میبرد با دشمنی آل محمد بوی بهشت شود ابو دجا گوید که حاد بن زید با این حدیث
خبر میکرد و میگفت اصل همین است در تفسیر شریفه و لا تخفوا المیزان آمده که یعنی علیه او ظلم نکنند
در حق او بدانند که لا یتدرون علیه من ان یندک است و زینب است اگر آسمان و زمین را با آنچه
انها است از کوههای بلند و بلندها بگردانند بکفر مقابل لا اله الا الله نواز و بر بخیزد و هرگاه
و دوستی علی را بگردانند مقابل آن که علی و الله باشد کفر مقابل بر خیزد چونکه لا یتدرون علیه
و دارد با نفوت از جهنم لا یتدرون علیه من است و توحید و نبوت و او خاتم الانبیا
و از این جهت که هرگاه بنده را بیاورد و در زوی عمل او کوههای بلند باشد از عمل صالح و در
او لا یتدرون علیه من کمال ایمان و توحید است و زینب ندارد بلکه لا یتدرون علیه من کمال سائید و پیرانها است و
که خداوند مبعوث نکرد هیچ بعین اگر مردم را دعوت کند بشود خود و لا یتدرون علیه من که خداوند
آنکه گرفت از او پیران و لا یتدرون علیه من پیران و بی که با او است و لا یتدرون علیه من

در بیان حق و لایق مخلوقات

۴۹ مثنی

ان بین ما فضل است کمال ندارد قبول میشود از بین بمان حساب در میان ملکین بن پاکیزه و لورین و
 الحق و حق یعنی عدل است و عدل بمعنی و لایق و حق علیه است فرمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 علیه نایب حق و حق با عدل پس هر که مینان او کامل شد بجهت علی راجع شود و در سنگار شود این گروه و شکار
 اند این گروه اند که خدا اعمال اطهار قبول نماید و شریح صحیفه در وجه و اهل التوفیق گفته و لایق بحد
 استغفارند سپیده که خداوند بخواند عرصه کرد و لایق اند را علم است و عالم در و اوج بر جمیع مخلوقات
 هر که سبقت گرفت در دل خود را بولایت است از اینها در سلسله اولوا العزم منظم شد بحکم این آیه که در باب
 آدمی فرمود پس حق را بحد لغزها یعنی نیک کرد و لایق اهل بیت را و دل خود را با و بنیت است بر خیر
 و هم چنین هر که سبقت جست بسوگند و لایق از ملائکه مقرب خدا شد و از بی بیوع انشا هر که سبقت
 جست از اصحاب پیش شد از ایشان در خفا هر که پیش گرفت بسوی لایق خوش بپوش و شپش برین شد
 و از قطعان زمین قابل را غنای شد و از بهایم هر که سبقت گرفت بمدوح شد یعنی که اجتناب آرد
 در مذمت کجاشک چونکه او فلان و فلان زاد و ست مبارک این فضایل را بشنود و بپسندد و بپسند
 اگر و لایق علیه بود فلک و در زنده بود ملکی بسبب خدا بپسندد چنانکه گذشت و اخبار و فرمودند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو نسخه را علی اگر بپسندیدم از این که امت بگویند حق توانا
 در حق مسیح گفتند در باره تو چیزی میگفتم که گذر نمی تفتد بقوی مکران که خال قدم تو را برای استغفار
 بردارند و حق ضعیف و خن را پادشاه را در خیل سپهر کردند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 انا و حتی در صورت او بود از او پرسید پیغمبر بپادشاه عرض کرد که علی و حق بطلعه مدد و فاعله را
 حرکت داد فلعه بلرزه در آمد همه بر او افتادند نظاره گان بحث بلرزه افتاد من بر و در افتادم چو
 چوب تخت صورت مرا زخم کرد فرمودند پادشاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بپسندیدم علی بر کس نرسد خدا علی و حق در
 فاعله را حرکت داد فلعه بلرزه در آمد آسمان هفت گانه و زمین هفت گانه بلرزه و دامادش خدا از غضب
 علی بلرزه در آمد فی عین بر سپید با ابا الحسن تو فاعله محکم خبر را کندی با این که سه روز بود که رسیده
 بودی با بقوت بشریت کندی فرمود من نکندم خبر با بقوت بشریت بلکه بقوة ربانیه طبعه کند ۲

در بیان امداد جبرائیل علیه السلام و حج و تبارک و تعالی

و من بعد از آن خدا بفرموده او مطمئن بودم و حق محبت در پاره گردید آن حال از خون انداخت جبرائیل
 امداد بنشینم کمان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان
 ملائکه بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان
 در صوماع جوامع اسماءها و شد و اما بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان
 گردان شهرها آنها را که هفت شهر بود بماندند از طبقه هفتم زمین بسوی هفت آسمان و بیکال
 خود نگاه داشتند بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان
 داشتم منتظر آمدن خدا بودم و سبکی او را ندیده بودم و امر و زو و حق علیه ضربت ها بشی یکا بود و تکیه
 گفت ما مؤمنانیم که یکا در زیاده و کمی و عجز از زمین داشتند و یکا در ماضی و یکا در ماضی و یکا در ماضی
 گرد زمین با هایش سبکی شد و یاد شد و سبکی شد و سبکی شد و سبکی شد و سبکی شد و سبکی شد
 یکا پیل باز و حق علیه واددها و کفر اندیش بر عجز بنشینت بجای کمان و مؤمنان بجای کمان و مؤمنان بجای کمان
 علی از ناپید خدا بود از جای برد و آید شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ندا کرد بندگان
 عبادت کنند خدا را بعد از یکا و فوج زمین خود بدعوای عباد و از برای او مثل کوه احد طلا باشد
 و در راه خدا ایضا و کند و خدا را و دهد و نایج کند هر ارد فقه بود و پایش از آن کشته شود مظلوم
 پس از آن ترا و سبکی ندا شد با سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد
 و او آید شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد و سبکی ندا شد
 حب علی علیه السلام طالبان مریدان کرده اند و او آید کرده اند و او آید کرده اند و او آید کرده اند و او آید کرده اند
 حبل مبرسانند مصالح بن مشیم از پیدش که او کوید بشنیدم از ابن عباس که میگویند شنیدم از رسول خدا
 که میفرمودند هر که خدا را املان کند و منکر و لا بت علی علیه السلام طالبان مریدان کرده اند و او آید کرده اند
 را در راه خدا و او غضبناک باشد و بول نکند از او چیزی را از اعمالش موکل گرداند و او هفت طلا کند
 که بنشیند بصوت او خدا او را خوشو گرداند و سبکی را و کوید از ابن عباس که میگویند شنیدم از رسول خدا
 که با حق علیه السلام طالبان مریدان کرده اند و او آید کرده اند و او آید کرده اند و او آید کرده اند و او آید کرده اند

روایت عامه در باب حجت علی

کردند در باب حجت علی بن ابی طالب تا اینکه رسیدیم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند و
 گذاریدم از آن و عرضی سوال کنم چون جبرئیل آمد حضرت را زانو سپیدند جبرئیل گفت از پروردگار
 سوال کنم و با شما بر کشتن پر ازان فرود آمدن من عرض کرد با محمد خداوند سلامت میرساند و
 میفرماید و سیدار علی را پس هر که علیه اوست بدان در مراد و سست است و هر که او را دشمن
 بداند مراد دشمنی است با محمد و جبرئیل است و سست است باش تا مثل نماید در حدیث لطیف فیض را می
 در داشت از ابی الحسن و اینست که اسماعیل هر وقت نور احاطه باشد بخدا می عرض کند یا الله
 اِنَّا سَأَلْنَاكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ فَإِنَّ لَكَ مَا عِنْدَكَ سَأَلْنَاكَ مِنْ لِسَانٍ وَ قَدْ رَأَيْنَا الْقَدْرَ وَ لَكَ لِسَانٌ
 وَ الْقَدْرَ اِنْ تَضَلَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ اِنْ تَحَدَّثَ اِنْ تَفَعَّلَ لِي كَذَا وَ كَذَا بَعْنِ بَحَايَ كَذَا وَ كَذَا حَاجَتِ خُودِ رَافِعًا كُنْ
 فرمودند پس بدو سپید که هرگاه روز قیامت شود باقی نماند ملک قریب نه بجای رسلی و نه مؤمنی که
 خدا فایده را امتحان کرده باشد از برای ایمان از معاد روایت شده که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ابی طالب ایستاده است که هیچ بگذاورد و در میان نشاء و بعضی او بدو سپید که هیچ حسنه تا او مسفت نماید و فر
 مودند رسول خدا اگر مردم اجتماع میکنند در حجت علی بن ابی طالب خدا انشاء خلق میکند در تفسیر
 ابی شرفه و اسئل من سئل من قبل من سئلنا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شعب ارج خداوند
 جمع کرد میان او و میان پیغمبران پس از آن خطاب سپید تا محمد پس از پیغمبران برای چه معبود شد بد
 گفتند معبود شدیم بر شما هاده ان لا اله الا الله و بر افراد بیوت و بولا پت علی بن ابی طالب را تا
 شیخ زاین عباس روایت شده که گفت عرض کردم با رسول الله در او صفت نما فرمود ای بن عباس
 بر تو باد بدو و سنی علی بن ابی طالب تا زکتم با رسول الله مراد صفتی نما فرمودند بر تو باد پیودت علی
 ابی طالب بنم محمدی که ترا معبودش گردانیده خدا قبول نکند از بنده حسنه را تا اینکه بر سندان زد و
 علی بن ابی طالب خدای تعالی داد تا از استیضای او که با و لا پت علی بن ابی طالب مدعیان قبول میشود بر آنچه
 در آن عمل بوده و اگر با و لا پت علی بنم خدا و از آنچه سوال نمیکند او را تا بشنوند با این عباس
 قسم بخدا که مرا معبودش کرده بدو سنی که اکثر غضبش شد بر او است بر دشمن از کسی که کان کوذ

حکومت حسنہ

است که ان برای خدا و ولد و هستی ای ابن عباس اگر همان که مقرر است و اینها مرسلین اجماع کنند بر آن
عبارت نکنند هر ابن خدا و دنیاها را با تو معتد بگردند ابن عباس کو بد عرض کردم بار رسول الله با
کیست که غلبه دشمن ندارد و فرمود ندای ابن عباس بله کرد و می داد دشمن دارند از امت من آنها
و اینها می مانند و از اسلام بیرون دارند و این عباس بدو سپید که از علایمان دشمنی آنها علی ابن ابی طالب
که تفصیل میدهد خدا و ظاهر از کسانی که پشت ترا دو هستند قسم بخدا که مرا بگو و بگو که فرمود
میگویند که خداوند پیغمبر را که ای تر از من و نه و صید را که امیر از وحی علی ابن عباس کو بد همیشه
با علی بودیم پنجشنبه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند و مرا وصیت کردند بدو و سینه او را که عمل من بهت
نزد من ابن عباس کو بد رضای کن شش ایچه کن شش حصی ترا و فانی سپید عرض کردم بدو و شما
خداست بار رسول الله اجل شما نزد یکست و اینجا مرهه مرهه که فرمود ندای ابن عباس مخالفان کن هر
با علی مخالف کرد و البته ظاهر و پشت آنها اینها شد و دست آنها اینها عرض کردم بار رسول الله چرا
مردم را ترک مخالفان آنها امر میکنی کو بد حضرت که به کرد دنیا بهوش شدند پس از آن فرمودند
ای ابن عباس که با خدا و علم خدا پیشی گرفت قسم بخدا که مرا بگو و بگو که بیرون نرو و احد
از دنیا از کسانی که مخالف او را کردند و خوا و را منکر شدند تا اینکه خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با او
از نهضت ابن عباس هر که با خدا و امانت فانی کنی و از نو داضی باشد بر و راهی که علی علیه السلام طالب
رفتن و با او میل کن هر جا میل کند و داضی شو با و از اینکه امام تو باشد دشمن بداد دشمنان
او را و دوست بداد دشمنان او را ای ابن عباس بزرگ از اینکه داخل شود ترا شکری در علی علیه السلام
شکری که فرستاده و متابعت خوار زاری را بجا آورده که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله
علیه و آله جبرئیل بر من آمد از جانب خدا و او در آسمان پیوسته بود و در او بیعتی که من واجب
کردم بحجت علی علیه السلام طالب این خلق خود برست با آنها این فرض حجت از ان جانب من از سلمان فارسی
روایت شده که گفت خدمت رسول خدا بودیم در مسجد او ناگاه امری از منبر او آمد و من با اهل بیت
مسئله حج و عیج از او سؤال کردیم چون رسول خدا جواب او را دادند عرض کردم بار رسول

سوال فی اسرار خداوند عزوجل

حاجت قوم من از کساید که با شما حاضر بودند یا خبر بدید که بفرمایند که حاجت علی علیه السلام
 از بر کشتن شما آنچه واداشته او بشیران خم و واجب که فی بر صلی بن طاعت او و محبت او و واجب که
 بر همه آنها و لا بیست علی را و بر ما البیت گفتند در این باب بفرماید یا رسول الله بن محبت و لا بیست علی را
 است بر ما از زمین چون از دلداری از چهره دم و صبر کردن شما است یا از جانب خدا و من کرمی
 و او واجب که فی او را از جانب آسمان و واجب که لا بیست او را اهل آسمانها و زمینها بجهت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمودند ای علی علیه السلام بدین که خبر شیل بن فرط مد ر و در خواب گفت صحت سلام
 و بفرماید که من واجب که تم حجت علی علیه السلام و موافق او را اهل آسمان و زمین و عذری بدی
 در باب محبت او را احکام است خود را امر نماید بدین و سنی علی هر که علی دارد و سنی بدارد بسبب او
 نافرمان و با او داد و ستد شسته و هر که او را دشمن بدارد بسبب او شمشیر با من و با تو او دشمن است
 آگاه باش که خداوند عزوجل نفرشته است که با او خلق نکرده خلیفه ام که این که فرار داده از برای او شده
 را پس فراتر است که گاهای نازل شده از آسمان است ماه رمضان است ماهها است و شب قدر است
 سیدها است و روز و سید بخت است و بخت الله الحرام سیدها است و سیدها است و سیدها است
 ملائکه است و من سیدها است و سیدها است و سیدها است و سیدها است و سیدها است و سیدها است
 اند و ان برای هر کس از عمل خود سیدها است و سیدها است و سیدها است و سیدها است و سیدها است
 است که بفرستد پیغمبر چون از طاعت پروردگار خود ای اعراب هرگاه روز قیامت شود
 می کنند برای بر این پیغمبر بر طرف راست عرش و می کنند از برای من میسر بر طرف چپ عرش
 پس از آن می طلبند که بر بلند بر آید و او فرمود و می بیند او را می کنند این دو منبر پس بر همین
 منبر خود و من بر منبر خود و بر او دم علی بران منبر میان من بدیدم طیار از او جیبی را میان دو خلیل
 ای اعراب خبر شیل بن فرط مدینه آمد مکرانکه از من احوال علی را پرسید و با آسمان من گفت مکرانکه
 علی را از من سلام برساند و با ویل لا باوند و بفرستد قولم بتم انما است من الله و کل قوم هادان
 ای بریده اسلامی و انبیا که گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدند نظرنا بکبر و علی بن

در بیان تفسیر بعضی از آیات و روایات

ای طالبان حق و حاضر نور پس رسول خدا بعد از طهارت دست علی را گرفتند و چنانکه بنده خدا
خود فرمودند: «ما انتم» یعنی خود حضرت رسول پس دست علی را بردند و تفسیر علی فرمودند
و لکل قوم هاد پس فرمودند: یعنی هر کس که بخواهد از عالم و غایتی و مبروری هاست
میدهدم را اینکه تو چنین هستی در تفسیر فای اکثر الناس الا کفورا از تمام عالم با چنین روایت
شده که جبریل علیه السلام را چنین آورد فانی اکثر الناس یولاه علی الا کفورا در تفسیر من هکذا بناف
اجنبنا از امام محمد باقر و روایت شده که فرمودند علی بن الحسین علیه السلام در سوره مريم
میگوید و میگوید من هدینا و اجنبنا ما مضی شدیم ایم با این آیه و یایم اهل جوده در تفسیر فطر الله
فطر الناس علیها سیرجند بعضی و لا بنا امیر المؤمنین بعضی بوقت و توحید و لا بت در تفسیر
انما مننا الا مانه فرمودند با ما نه و لا بت علی است در تفسیر فلما اعطاکم بواحدة ان تقوموا
لله فقلوا فی سحر جبریل و واحدة یعنی امیر المؤمنین شیخ طاعت سو خدا صلی الله علیه و آله
علی و فزادی یعنی طاعت در تفسیر حضرت رسول فرمودیم انهم مسئولون یعنی و لا بت علی و عیون و آ
که حضرت امیر المؤمنین میگوید شنیدم و ای مردی را اهل خیر را بداند و راه هر دو رفتند و آ
ایر رسید که می گذشت جبریل بر روی آب رفت و گذشت حضرت فاضل از که ای را که میباید شنید
ایچنین میباید شنیدم تو هم از این میگذشتی چنانکه من گذشتم حضرت فرمودند مکان خود را نشان بده
از آن اشاره باب کرد ندانسته شد چون پنج و حضرت گذشتند جبریل این فرمود که بدید خود را انداخت
بیک حضرت پس رسید ایچون چه گفته بود که ابراسنک کردی حضرت فرمودند تو چه گفته که بر روی آب
جبریل گفت من خدا را با اسم اعظم قسم دادم حضرت فرمودند از اسم اعظم چه بود عرض کرد خدا را قسم
دادم با اسم و صفی محمد صلی الله علیه و آله که اسم اعظم است حضرت فرمودند من و صفی محمد صلی الله
علیه و آله جبریل گفت راست گفته ای از آن مسلمانان شنیدم شیخ طوسی در شرح صحیفه روایت شده که
ان حضرت عیسا فرمود که فرمودند چون در دنیا مت شو خداوند مخلایق را جمع کند و او حساب
اول کیمر را که میخواهد نوح است با وی کو بنده با بلیغ کردنی نوح می گوید بلی میگویند که بیست

شوق

شاهد و تبلیغ توفیق میگوید محمد بن عبد الله صلى الله عليه و آله فرمودند توفیق بر ما باد و یا نکرد
 مردم گذارد تا بخود را بخند من محمد بن عبد الله بر ساند و حضرت بر بل مشکی نشستند و الله علی و در حد
 آنحضرت هستند اینست که خدا می فرماید فلما واه و لقنه سینه و جوه الذی کفر و توفیق عرض میکند
 یا محمد خداوند از من تبلیغ بر سپید عرض کردم تبلیغ کردم از من شاهد خواست که من محمد شاهد من
 حضور و سو میفرماید یا حضرت یا بجزه و بید و شهادت بدید که توفیق تبلیغ کرد حضرت و توفیق
 جعفر و حمزه شاهد پیمان هستند یا چه تبلیغ کردند و ای گفت عرض کردم فدای منم پس علی
 کما است فرمودند علی زد که از اینست صفات من از محمد بر عباس و و این شده و یغینس قوله و نعم و جعل
 لکم نوراً تمشون به و یغفر لکم ذنوبکم و الله عفودرجم با سناد خود از کتب اصحابان که گفت پیشو
 روی حضرتنا مبرک کردش میگردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سینه لبین من زد و عرض نمود ای
 کعبه برای علی و نور است و نور است و آسمان و نور است و زمین هر که چنان دین و او خدا او را
 داخل پیشانی باد هر که خطا کرد خدا او را داخل آتش نماید مردم را از جانب من بشارت ده از سیدان
 فارسی و این شده که گفت ابو بکر و عمر و عثمان حدیث است یا بنیاد رسول خدا و سپیدند عرض کرد
 یا رسول الله چه شده است شما را که تفصیل و برتری میدهد علی را در هر حال و یا حضرت رسول
 فرمودند من تفصیل و برتری ندادم علی را بلکه خدای تعالی او را تفصیل داده که گفتند لیل ان
 چیست فرمود اگر من قبول نمیکند از مرد هانی شما را است که نواز اهل کعبه بنشینند من شما را
 بسوی آنها می فرستم یا علی و سلمان را شاهد بر شما میگویم سلام کنید بر آنها هر کس که خداوند
 اصحاب کفر برای او زنده کرد و جوابش را داد خدا و افضل است که گفتند این شد پس یا طاهر
 و پیش کرد و علی را خواندند و من با بساط نشاندند و هر یک از آنها را بر سر کوفه نشاندند و نشانده
 سلمان که نواز من را در گوشه شهادت نشاندند و فرمودند بنا کرد که ای یار جبار بنها را بسو اصحاب کعبه
 و بسوی من بر گردان باد بنویسد با ط و زامد و مارا بود ناگاه بجاری زدند و رسیدیم ما را فرود
 از سر نفر گفتند ما پیش منیم هر یک از اینها را خواستند که گفتند السلام علیکم یا اهل الکعبه

白雲

11

حدیث کتاب

احکام جوابها را نداده پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) خواستند بعد از آنها در کف نماز کردند و عا
 کردند و صدانند ای صفا کفش کف هر که در او بود لبش گفتند فرمودند حضرت امیرالمؤمنین
 السلام علیکم ایها القبله الذین امنوا بکم فلهم هکذا گفتند علیک السلام ای برادر رسول خدا
 و وصی و امام المؤمنین خدا عهد نما گرفت بعد از ایمان بخدا و بر سالت محمد (ص) و بولا بیت نبوت
 المؤمنین تا روز قیامت و زجر اهل همان حضرت بود و رفتند و گفتند یسلمان یا ابا عبد الله ص
 و ابی کریم سلیمان گفت با من نیست من نمی توانم گفتند یسلمان یا ابا عبد الله ما را بر کریمان گفتند
 یا ابا الحسن یا ابی کریمان حضرت فرمودند ای یار ما ابی کریمان بخدمت رسول خدا ص سلیمان گوید باد
 ما را بر داشت نگاه ما پیش رسول خدا ص الله علیه و آله بودیم رسول خدا قصه آنها را تمامان کرد
 فرمود اینان جنبه من جبرئیل را خبر داد بفرستاد شهادت گفتند الان ما نسیم فضل علی بن ماکران
 جانب خداست بر امت بود و تا قبل الان از محمد بن عباس رسیدند خوان حضرت صفایان و ابی کریم
 کرد رسول خدا ص الله علیه و آله امر کردند تا با بکر و عمر و علی و ابی بکر و پیغمبر و بکر وضو
 بکردند و هر که خود داد و رستند و گفت نماز بکند و و سربند کند اگر اجابت کند که هیچ والا
 مثل انبیا بگوید اگر اجابت کند که هیچ والا مثل انبیا علی بگوید و ندانند گفتند و کردند آنچه را و
 حدام آنها را اما مؤمنان و کرده بود ابو بکر و عمر و جبرئیل رسیدند حضرت برخواست وضو گرفت و نما
 کردند و ندانند و جواب دادند گفتند لبش لبش سر من بنده حضرت امیرالمؤمنین فرمودند ما بنما
 چه شد شما را که جوابها را نداده و جواب او سببی داد بد گفتند ما ما مور نسیم که جواب بگویم
 مگر جواب پیغمبر را و وصی پیغمبر را از آن مراجعت کردند خدمت حضرت رسول ص حضرت رسیدند ای
 را کرده بودند و آنها خبر دادند پس رسول خدا ص بفرمودند و زدند فرمودند ما آنها که شما
 خود را بنویسید بجز خود را و این صیغه یا بیدید و شنیدید خدا و حق جل و علا بر او است
 و سبک شهادت هم و بسا و این عتق را و این حدیثی که رسول خدا فرمودند ای
 چگونه علی امیر المؤمنین نام کردی عرض کرد که خداوند بن و حق فرستاد و غرض بدو که فرستاد

در بیان خجالت اهل بیت

پیش از من دانستم من با و فضیلت با و فضل الخطاب را از امام جعفر صادق و هم روایت شده که فرمودند
 هرگاه روز قیامت شود منادی ندا کند از بطنان عرش کجا است خلیفه خدا در زمین و او پیغمبر
 بر خیزد ندا از جانب خدا برسد که ترا خواستیم اگر چه خلیفه خدا بودی باز ندا کند کجا است خلیفه خدا
 در زمین امیر المؤمنین بر خیزد ندا از جانب خدا بگوید که ای خلیفه خدا ای طالب خلیفه خدا ای
 در زمین حجت خداست بر بندگان هر که چنانکه بجهت او در دنیا با بد چنانکه در دنیا و دنیا
 بجا نیاورد و از امر و دنیا بگردد را کنند و بیوی هشت و نند باز ندا از جانب خدا ای اهل کاه شهادت
 هر که افتد کرده با ما می آورد ما بگفتند هر جا اما مشهور و پس این هنگام بنیاری جویند کجا
 که منابت کرده اند از کسانی که منابت کرده اند و بدند خدا بر او اسباب بسبب ظاهر و
 شده و ثابت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود بالا رود علی بن ابی طالب
 بر فرزند و آن کوه بلند است و پیش از بالا ای او عرش پروردگار است و از زیر او طرها مشهور
 و بر او پیش از او و علی نشسته است بر سر پادشاه و نور و پیش روی او چشمه نشین جاری است و
 احتیاج آن صراط مکر است که با او بر او باشد بولا علی و ولایت زبیر او و اهل بیت او و علی مشرف
 بر پیشانی است پس داخل میکنند و دست خود را در پیش و دشمن خود را در آتش و در عجل از حضرت
 صادق و او ثابت شده که فرمودند چون روز قیامت شود منبری بگذازند که جمیع خلائق و او را بر
 بپند و بر منبری باشند علی بن ابی طالب طرف راست او و علی طرف چپ او و علی آن ملک که در
 او است ندا کند که ای خلیفه خدا ای خلیفه علی بن ابی طالب صاحب پیشانی است داخل پیشانی هر که
 بخواد و آن ملک که طرف چپ او است ندا کند بگوید خلیفه علی بن ابی طالب صاحب پیشانی است
 داخل آتش کند هر که را بخواد از این عجل روایت شده که در حدیث قدسی است که خدا فرمود
 اگر علی نبود جنت غیر از جنت بود پس علی مالک بهشت است و من این را که هر کس خلق شود
 چیزی از برای او پس از این ملک او است در عجل از مفضل بن عمر روایت شده که گفت عرض کردم
 خدا من حضرت صادق را و آن که برای جبرائیل و میکائیل و منیسم گفته بهشت و در آن است فرمودند

در بیان حق علی علیه السلام و اهل بیت

۵۹

بجهت اینکه دوستی او ایمان است و دشمنی او کفر است و اهل ایمان خلق شدند و دوستی
برای اهل کفر پس علی بن ابی طالب و اهل بیت او را است از این جهت تا اینکه فرمودند حضرت که جمیع پیغمبران خدا
مُرسلین و جمیع مؤمنین هم دوست علی بن ابی طالب بودند و تا اینکه دشمنان آنها و مخالفین آنها
بودند برای تمام دوست آنها دشمنی را و گویند که نمی توان داخل بهشت نشود مگر کسی که علی را
دوست ندارد از اولین و آخرین و داخل جهنم نشود مگر کسی که او را دشمن ندارد از اولین و آخرین پس
علی است این هنگام چنین الحقه و الناز از حضرت صادر و روان شده که فرمودند بنیست این پیغمبری
و ادعی این و حق و ملک مقبره در اما آنها و زمینها مگر این که ما بچشم خدا هستیم بر آنها و خدا
هم خلقی را خلق نفرموده مگر اینکه عرض کند بر او که اینها را ما را بخت بر او کرد پس مؤمن شدند
بسبب ما و کافر شدند منکرین حق ما و زمینها در کافی از حضرت با و انرا روان شده که خدا
عز وجل نصب کرد علی را حکم مینا خود و خلق خود هر که او را شناخت مؤمن شد و هر که منکر
شد کافر شد هر که جاهل شد کافر شد و کراه شد و هر که با او چیزی فرارده شد مشرک شد هر که
امد با او بد او داخل بهشت شد در محاسن صدق و از بر عباس روان شده که گفت رسول خدا ص
فرمودند تا علی بن ابی طالب صاحب فوض من و صاحب امان و وفا کننده بوعدها و جنب قلب من
و وارث علم من و پیش توانا است مبرر پیغمبران و امان خدا در زمین او و نوبت تحت خدا بر خلق
او و نوبت بر کن ایمان او و نوبت بر عوار یکی نوبت منار هدایت نوبت علم بلند شده برای اهل دنیا هر که
با ما بیعت کرد بخان یافت هر که از او تخلف کرد هلاک شد نوبت راه روشن نوبت راه راست نوبت
خاندا العز المحجلین نوبت بعسوب الدین نوبت مولای کسی که من مولای اویم و من مولای هر مؤمن و
مؤمنه هستم دوست ندارد و مرا مگر کسی که ظاهر او لاده باشد و دشمن ندارد و مرا مگر کسی که
العاده باشد من با شما بر و بر و در کار من مگر آنکه گفت با محمد علیه السلام بر شما و بیعت شما
با و که او شما را اولیای من و نور اهل طاعت من و فهناک الدنا علی هذه الکرامه فصل فی اثبات
اصامة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و انه وصی الفضل بعد رسول الله ص

در بیان معاصی و بعضی احکام

ع ۱

ناجیه نفره اما صبر است بر آن که جمیع مذاهب بوقت کردند بر اصول و فروع خود باقیمانند
 اما مبتدا مشهور در اصول معتبره در ایمان و عبادت مختلف شده اند و چیزهایی که مساوی است
 اثبات و نفی او هستند ایمان بان باقیمانند که طایفه ای از ما مبتدا همه مخالفند با اصول ایمانی که فرقه
 ناجیه غیر از فرقه اثناعشری باشند با همه ناجی باشند در شهادت بکفر و ناجی رسیده پس در
 میکنند بر این که فرقه ناجیه فرقه ما مبتدا هستند لا غیر معنی این کار اینست که لایق میکنند آن است
 که جمیع فرقه متفقند بر اینکه دخول هشت بخت از ایشان کلمه توحید و اقرار بشارتین لا
 اله الا الله و محمد رسول الله این دو کلمه شهادت داخل هشت میشود و احدی با آنها مخالف
 نشده در این اعتقاد ما مبتدا میکنند داخل هشت نشود مگر کسی که فائز باشد بولایت اهل
 بیت و پیروی بخوبی بسوی خدا از شهادت آنها در محال رسد و فی است که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله پسندان فرمودند یا مبدای و صی و منی از من امتش که بود سلمان گوید که من بوشع
 بن یونس فرمودند یا مبدای چرا او را وصی نمود گفتند خدا و رسول و انان فرمودند وصیت
 بسوی او نمود بجهانکه اعلم امت او بود بعد از او و اعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالب است
 و روایت دیگر سلمان گوید خدمت حضرت رسول هم رسید حضرت در غم این موی بود گفتند یا
 رسول الله یا وصی فرمودند یا مبدای سلمان یا مبدای او صبا گفتند گفتند خدا و رسول و انان
 فرمودند که ادم ششتر وصی خود و ششتر افضل گشته بود که بعد از او ماندند از اولاد او نوح
 و صندلیستام کرد و او افضل از کسانی بود که بعد از او ماندند موسی و صیت بوشع کرد و افضل
 از کسانی بود که بعد از او ماندند و من و صیت کردم بعلی و او افضل از کسانیست که بعد از من است
 و روایت دیگر در کتاب اسرار امامت ذکر شد که سلمان پرسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله السلام
 از وصی و حضرت فاطمه زهرا ساکت ماند پس از آن و از آن خود طلبیدند فرمودند وصی و
 که بود از من امتش عرض کرد بوشع بن یونس فرمودند یا مبدای که چرا موسی و
 بوشع کرد عرض کرد خدا و رسول و انان فرمودند وصیت با او کرد از جهت آنکه بوشع اعلم

در بیان اول سنان از کتب خداوند متعال

او بود بعد از او و اعلم الله من بعد از من علی بن ابی طالب است جامع است نیز بر این معنی است که
 به طالب است اعلم الله من بعد از من است این عبارت صحت و فضل است چنانچه طریقه مستقیم عقاید
 هر یکی بوده چه نقدیم جاهل و عالم عقل و عیاج است خداوند میفرماید ما کتب شما را از خضر
 یعقوب الموت انزال البینه تا بعد از من بعد از آنکه در این جمیع اینها هر وقت مرودند بجای خود
 نشانند مکرر و لا خود را با بعضی از خود و بعضی از شماست بجای آدم نشسته مقام مقام
 نوح قرار گرفته و اسمعیل و اسحق مقام ابراهیم و یوسف مقام یعقوب و یوسف بن یون مقام موسی
 و ابن عم او بود و بعضی مقام عیسی و سید عالم او بود و سلمان مقام داود خداوند میفرماید و لا
 یجد لسنننا احدا بعد منی که سنت من تغییر ناپذیر باشد باز میفرماید بگو و ما کتب بد عاقل را بر تل
 پنجم خبر تازه نیست برای من یعنی پیش از من پیغمبران بودند و وصی داشتند باز میفرماید خطاب
 به پیغمبر خود و اولادک لایزال هدیم الله به هدیم الله ظاهر این کرده اینها خداوند است
 کرده اینها هدایت آنها کن و اینها اعلم الله خود را وصی کردند و فهم اعلم الله خود را وصی کن و
 عقل نیز بر این معنی است که احضار امت بر می بجهت است که تبلیغ احکام الهی از امور معاش
 و معاد با ایشان نماید و این وظیفه کسیست که در عصر خود اعلم باشد با منی یعنی که کتابت نبی
 و نقش را بنویسند و امین گردانند بکسی که جاهل باشد یا بنیاس چگونه اسرار ما را
 خاتمه را بنویسند و او را بجا اهل میکنند در کائنات از منصور و حارم که گفت خداوند حضرت
 عرض کردم که خداوند بجا اهل و اگر از این است که شناخته شود بسبب خلوق بلکه خلوق شناخته شود
 بسبب خداوند خضر فرمودند راست گفته راوی گوید گفتیم هر که بداند که پروردگاری دارد و سراو
 که بداند که از برای این پروردگار در رضا و غضب هست و دیگر اینکه شناخته میشود و معلوم
 میشود و رضا و غضب و مکر و حی از جانب خداوند سوره هر که در حق نبی مدسراور است که طالب
 کند مسلم را در هر کاه ملاقات کرد آنها را دانست که آنها بجهتند و از برای آنها است طاعت
 واجبه بر مردم گفتیم اما نمیدانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از جانب خداوند خلوق خدا گفتند چرا

در تعیین امام علی

گفتن مانی که حضرت رسول ص از دنیا گذشتند محبت بر خلق بعد از او یکپشت گفتند و از این
 نظر بفرمان کرم و بدیدم محاصره میکنند مری قدس و دین و تو که ایمان بفرمان ندارد ما بمرگ عالم
 بخصوص مانی که در آن محبت نیست مگر بیتی که آنچه را گفت و در آن حق باشد گفتیم و بفرمان
 گفتند این مسعود و در آن میدانند و عمر میدانند حد بفرمودند گفتیم هر چه در آن گفتند و من بدیدم
 احادیثی که بگوید که هر چه در آن میدانند بفرمودند و هر که آنچه میباید این بگوید میباید این بگوید
 میباید این و دیگر میگوید من میدانم من شهادت میدهم که علی قلم قرآن است و طاعت او واجب است
 و او است حجت بر خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر چه گفت و در آن خواست امام ع
 فرمود رحمة الله و دیگر آنکه در هیچ عصر تعیین امام با ائمت نبوده ما ندانیم که از جانب خدا بوده
 نماز جانبی که آن از جانب خدا در عصری اشاره بر تعیین زمان می شده که فلا را که اعلام است
 و حق خود که چنانکه شنید و اگر امر امامت مقوض بایستد باید مکرر باشد تقویض ما مورد است
 شارع با من است این است که تقویض بر او است و اجماع است با بعضی است که محال است چون آن
 جمع ممکن نیست و بعضی است که با معین است با غیر معین اما معین که با او نیست و با او باطل است
 باشند با طایفه معتبران بلدی باشند با آن ناحیه و دیگر در جمیع اینها است لازم است که اینها
 باشند و اگر غیر معین باشد لازم است که باطل حد و شرع و جمیع جماعات و جهات و غیر اینها و
 اگر همین اینها را کل امت نباشند هرگز ممکن است وقوع فتاح در میان علما و تعیین کسی
 که حال حجت امامت از دنیا اینها نمایند علما هر بلدی را هر محله بصب یک از برای امامت
 و راهی ندارد که رعیت امام را نصب کند چون امام منبع فتنه است چنانکه در بیتی فتنه واقع بمقتضی
 بعد از آنکه مذاهب بسیار شده دیگر آنکه ممکن است شیطان بشکل آدمی شود بجهت زوایج امر خود
 بیکر و جدعه و مردم را اغوا کند چون معویه بنی زید علیه السلام لعنه الله علیه که امر جاهلستان را که در نزد
 خرو و فتنه و غیر اینها و اینها اما مانی برای امتیاز اصل باطل است زیرا که سعد فاضل علی نبعت
 نکرد و با معویه بیعت کرد و با آنکه از عشرت مبشره بود و هم چنین سایرین بد و حسن این ثابت

در بیان اجتماع

۶۵

آوردن من ندانم میکنم بدین حیاط را عصب کرد من هم وظیفه نور افطع میکنم آخر وظیفه عاقل
 بر این جا پیش از او بد شده و میباید او را در وظیفه و زیل از عصب می نمود و در کشتن او و اگر امری است
 و خلاف این اجتماع است با خنیا را بنها باشد و بیعت کردن نامت با خلیفه چرا بنویسند و بیعت کردن بعد
 چرا می شود که در آن کمال است بنویسند و بیعت با کسی که در آن کمال است و بیعت با کسی که در آن کمال است
 خدا و رسول است که بیعت خود را از جانب خدا و رسول مضمون باشد خود را از خلافت خارج کند
 و مردم را چنین کند بیکر آنکه هیچ عبادان از جمله بن است و هم چنین است اما من پس هم چنانکه
 جایز نیست مگر آنکه بن چنین از عبادان و غیران از احکام شرعیه از خود در رسول هم چنین است
 و در کتاب است اما من در کشته و کل من متفقند که عمر گفت بنی عیسی بنی که قلند و با کمال است
 خدا مسلمانی از این بنی عیسی نگاه دارد هر کس بمثل این بیعت برکشت او را میکشید و معنی قلند و با کمال است
 است که از جانب خدا و رسول بنا شد بلکه مردم انفاق کنند و او را خلیفه کنند هم چنانکه در سقیفه
 بیعت شد و با کمال است او را خلیفه کردند پس معلوم شد که بیعت با امام با عیب نیست بلکه بیعت با
 از جانب خدا با بدی است پس هرگاه باطل باشد اما من کسیکه بیعت او را بعین کردند و خلیفه بودند
 تا پیش از امام علی علیه السلام خداوند میفرماید و از انبیا بر هیچ تیره بکلمات فایده من قال لا جاعلک الخلیف
 اما ما قال من زنی قال لا ینال عهدک الظالمین و مراد بکلیات بنی خاندان کعبه مناسبت علف با و
 و هیچ اسمی نیست و بنابر بعضی احادیث کلمات امامی که حشمت النبی علیه السلام شخصی از بنی هاشم آوردند
 شون گفت و من زنی خدا با امامت بد و زنی من فرار دادی خطاب سپید عهدی با من است
 بظالمین بنی هاشم عرض کرد و با حقیقت معنی الصلوة و من زنی از همه طبع را طاعت پس امامت
 از زنی از بنی هاشم شد علی از زنی از بنی هاشم است و بنیاد و ربه نماز است و بعد از علی از الصلوة و
 بعد از او و پیش از او دلیل بر این مطلب و این است که وقتی این معادله شافعی از بن مسعود روایت
 کرده که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله من عوه ابرهیم بدیم گوید عرض کردم چگونه
 شما عوه ابرهیم خوانده شده بدین شده فرمودند که خداوند در جمل و حی و بنی هاشم که

در بیان ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه

بمشاوره امام بن ابی حمزه راجع و داد عرض کرد و از دفتر من امام فرایده و سخن سید ای
 من بنو عهده کردند هم عطا کنیم مگر آنکه وفا کنیم عرض کرد تا در بیان عهد چیست که وفا نمیکند
 رسید که البته عطا کنیم بظالم از دفتر تو عهد را ابی حمزه عرض کرد و اجنبی و بنوان بعد از احسن
 خدا با ما و پسران را نگاه دار از آنکه عیثات بن کیم و باطن اصلان کثیر از الناس خدا با این
 بسیار از مردم را که از کوفه و از آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند پس عوه منتهی شد
 تسبیح من و تسبیح علی که احد از ماهر کرب پیغمبر نکردیم خداوند را پیغمبر فرود و علی را وصی کرد پس
 باین ابر مسند لایمیشو که امام باید معصوم باشد از فعل و فعل منکر که میشود فعل منکر را و خدا
 فرمود که عهد ما منت بظالم نیست چه بخود ظلم کند مثل بن پیغمبر یا بغير ظلم کند مثل اینکه
 مردم را بعبثات بن عوف کند یا ظلم دیگر بکند ما اجماع کرده ایم که اجماع امت شد
 و خداوند بیکر از اجماع قضا ظاهر است نه آنکه نکند و علی و رضا بودند و اظهم من الشمس
 صاحب جمیع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و سنن ابی داود و در ابی که ده اشان
 از مالک بن ابی نجر و عیسی بن عمار و عیسی بن عمار و عیسی بن عمار و عیسی بن عمار و عیسی بن عمار
 عمر گفت که چو حضور رسول الله از بیتارفت ابو بکر گفت که رسول خدا فرمود که ما کرده ایم
 میراث نمیکند و ایمان ما میماند صد فرستاد شما ابو بکر را دروغ گو و کلاه کار و خبانه کنند
 داشتند و خدا میداند که او را سنک و بنک و کار و نایع جو بود و چون ابو بکر و من گفتیم
 که و رسول خدا و ابو بکر را دروغ گو و کلاه کار و خبانه کار و نایع جو بود و خدا میداند
 که من را سنک و بنک و کار و نایع ختم اول آنکه کلام عمر که گفت ابو بکر بنک و کار و نایع حقیقت است که
 راست باشد که ابو بکر نایع حقیقت است که می آید بفرموده با الله تکیه بپیغمبر چون پیغمبر فرمود
 علی با حق است و چون با علی بنسب با تقوا و عافیه و خاصه و تکیه بپیغمبر است و اگر من را بشود
 راست باشد کلام عمر دروغ است که گفت ابو بکر نایع است تا بنا آنکه از حدیث و صحیح از صحیح
 عامه است قبول دارند پس عمر که گفت علی و عیسی که شما ابو بکر را دروغ گو و خبانه کار

حدیث کتاب

احکام جوابها را نداده پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) خواستند بعد از آنها در کف نماز کردند و عا
 کردند و صدانند ای صفا کفش کف هر که در او بود لبش گفتند فرمودند حضرت امیرالمؤمنین
 السلام علیکم ایها القبله الذین امنوا بکم فلهم هکذا گفتند علیک السلام ای برادر رسول خدا
 و وصی و امام المؤمنین خدا عهد نما گرفت بعد از ایمان بخدا و بر سالت محمد (ص) و بولايت نو بآ
 المؤمنین تا روز قیامت و زجر اهل همان حضرت بود و رفتند و گفتند یسلمان یا ابا عبد الله ص
 و این کران سلمان گفت با من نیست من نمی توانم گفتند یسلمان یا ابا عبد الله ما را بر کران سلمان
 یا ابا الحسن یا بر کران حضرت فرمودند ای یار ما را بر کران بخدایت رسول خدا سلمان گوید باد
 ما را بر داشت نگاه ما پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم رسول خدا قصه آنها را تمامان کرد
 فرمود اینان جنبه من جبریل را خبر داد بفرستد شما همه گفتند الان ما نسیم فضل علی بر ما کرد
 جانب خداست بر امت بود و با و بل الا بان از محمد بن عباس رسیدند خوان حضرت سلمان و این کرده
 کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کردند تا با بکر و عمر و علی و با بکر و علی و بکر و رضو
 بکر و فلهما خود داد و رستند و گفت نماز بکند و و سربند کند اگر اجابت کند که هیچ والا
 مثل انرا بر بگوید اگر اجابت کند که هیچ والا مثل انرا علی بگوید و ندانند گفتند و کردند آنچه را و
 حدام آنها را اما مو با و کرده بود ابو بکر و عمر و جبریل رسیدند حضرت برخواست و وضو گرفت و نما
 کردند و ندا کردند و جواب دادند گفتند لبش لبش سر من بر حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند با آنها
 چه شد شما را که جوابها را نداده و جواب او سببی داد بد گفتند ما ما مور نسیم که جواب بگویم
 مگر جواب پیغمبر را و وصی پیغمبر را از ان ارجح کردند خدا من حضرت رسول ص حضرت رسیدند اینجا
 را کرده بودند و آنها خبر دادند پس رسول خدا صیقه شرحی بر و زورند فرمودند با آنها که شما
 خود را بنویسید بچه خود را و این صیقه بچه دیدید و شنیدید خدا و حق جل این را بر و است
 و سنکبست شما دهم و بسا و ان ابن عثمان را و این حدیثی که رسول خدا فرمودند و این حدیثی
 چگونگی علی امام المؤمنین نام کردی عرض کرد که خداوند بن و حق فرستاد و غرض بدو که فرستاد

در بیان اوصاف و خلق و احوال

این بر من است خطبه خوانند و مضاف بل خود را ذکر کردند و معنای خود را بیان کردند تا آنکه ابو بکر یکی
 از اشراف و مشهوران شد ابو بکر را خواست خطبه خوانند و عند خود را در بانی بدارد و ذکر کرد و بعد
 از نماز ظهر علی بن ابی طالب را در پیشگاه بنابر آنچه در این حدیث مذکور شده اجماعی بر خلاف
 این بود که بنظر عامه که همان معتمد شده است و حضرت فاطمه را در این حدیث مذکور شده و در هر دو حدیث و احوال
 مسلمانان صورتی نداشته است و کسی که در جمیع بطریق البیاض غایب می باشد مواضع شایسته از آن که
 انحصار شکر و سپاس و در این اوقات داشته است و این خطبه شریفه را حدیثی از ائمه
 که از معصومین و محدثین است و این حدیث مذکور است که معصومین علی بن ابی طالب
 نامه که مضمونش اینست ما بعد از حمله خویش بر خزان در دست یکدیگر و در میان مردم زبانی
 که امروز این است بر نکشتن با یکدیگر بعد از رسول خدا مگر آنکه حمله کرد و بعد از آن و ما
 دانستیم این از بوزان نظر خشم آورد و صفایان را و بوزان و آلهای بلند و اوضاع کردن توان
 بهشت خلفا و از یکدیگر جدا شدند و بهشتی که هر یک از ایشان را یک بخش داشت آنکه بهشت کردند
 از روی که این است و این است که در این حدیث مذکور است که چون علی خواست بجانب مدینه رود
 خطبه خواند بعد از حمد ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حقیقت پیغمبر خود را بعالم بقایم
 و از این احوال است که آنکه فرمودند و منصرف شدند و ما را منع کردند و ما را از این بودیم
 از هر مردم پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از اینکه کلمه مسلمانان را بکند و بخواهد
 مسلمانان را بر زمین و مردم نومسلمانا بودند و درین دو کس اضطراب بود و هنوز فراموش نمیداد
 و باند ضعیف فاسد میباشند این را به الحدید گفتند که از سخن مشهور معصومین که بعلی نوشتند که
 در روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که
 روزی که با ابو بکر بهیچیکر رفتند و نکند این حدیث از اهل بیت و اهل سواد را مگر آنکه بازن و
 در پیش بندگان ایشان رفتی و خواستند که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحبه رسول
 حدام و احباب خود را نکردند و از ایشان مگر چه از نفی این نفی و اگر بگویند که احباب خود را

در بیان سخنان گذشتگان و احوال پیشین

کردند و اگر من هم چیز را فراموش کنم اینها را فراموش نمی کنم که با پدرم گفته و فرقی که میخواستند از آنجا
 بگذرانند که اگر چه بی نفی ما فتنه که صاحب عزت بودند قاتل میکردیم با ابوبکر با ابن ابی الحدید گفته ما
 امیناع علی از بیعت ابوبکر ما آنکه او را بغض و درند به خونیکه مذکور محمد بن عثمان و ابان سهری تواریخ
 روایت کرده اند و هم نشانند و ما فرمودند و باز گفته که چون نزد عمار بن السخت که فاطمه از دنیا رفت
 غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و صحبت کرد که آنها را و همان گفتند اینها من را اعتقاد ما از جمله کاهان
 صیغیر بوده است و امر بنی است و باز گفته که من و ابوبکر بعضی بقیبیا سنا خود میخواندیم اینها
 را که بمیان سود بنز حواله نمودن پنج بنی خضر رسول خدا نموده و او را سپید و فرزندی از شکست
 شد و این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هتد کرد چون من اینها را خواهم و بعضی
 گفته که رسول خدا خون هیا را مباح کرد از برای سنان و بنی بنی سقط او ظاهر
 است که اگر در بجای بود مباح می نمود چون کسی را که فاطمه را در میان پند و فرزندان او هتد کرد
 و باز ابن ابی الحدید بیعت سقیفه را روایت کرده از محمد بن جری و طبرستان که معتقد است بن مورخین است
 ایشانست و از واقعه که عمر را استیلا حضرت و سلم بن اسلم با جاعله بد خانه علی رفت و گفت بن
 ایند و الا خانه را بر شما میسوزانم و این خوانند از بنی اسلم روایت کرده است که من از آنها بودم که با جاعله
 هیز جری است و بد خانه فاطمه بریم در وقتی که علی آنجا است امیناع کرد ندان بیعت ابوبکر و عمر
 گفته که میری که در آنجا خانه هست الامید سوزانم خوانند و با هر که در این خانه هست و دان
 وقت علی فاطمه و حسن و حسین و جمعی از صحابه را در خانه بودند فاطمه گفتا با خانه را بر من و فرزندان من
 میسوزانم که نیست بلی والله میسوزانم و آبرویم نهی از هر روایت کرده که بیعت نکرد علی مگر بعد
 از شش ماه و جرات بهم رسانیدند بعد از وفات فاطمه و ابیضا آبرویم روایت کرده است که قبله
 اسلم با کرد ندان بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکنند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول
 خدا صبر کرده گفتا است که علی و من را استیلا از من روایت شده که با ابوبکر و شش بجهت اسنا من
 پوشنده اسما مکنی بود که رسول خدا در مرض موت و داس کرده و امیر کرد بر وقتی که بودند

در بیان کلمات و بکری و بیانی

و هر که داخل در قوم بودند که تخلف کردند از من شدند بجهت بیجای که عایشه با آنها داد که پیغمبر و کار
 و فتنه است که شهادت و بیدار دارند سنت شایسته و است و علی امیر خلیفه می شود و حضور رسول و
 که بعضی از ایشان اسماء تخلف میکنند بعد از آنکه در فدک رگشند حضور پیغمبر و پسند چنان فرمودند
 بدانگاه که او در حضور فرمودند بروید خدا الغنم کند که کسی که از جیش اسماء تخلف کند
 اسماء وقتان در و نفرماندند ناسد آنچه شد اسماء بکرمه بنده بنام بعد از شهادت پیغمبر
 سید المرسلین و خداوند مضمون نوشته او بکرمه بعد از بیعت کربلا از مردم نوشت با اسماء بن
 بود بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است بکرمه پیغمبر و رسول الله صم است اسماء بن زید
 اما بعد از رسیده که مسلمانان مرا خلیفه کردند و راضی شدند بخلاف من نوشته مرا
 خواندی بسوی من یا یعنی من تو را عزل کردم از امامت که رسول خدا تو را امیر کرده بود یا اینکه اسما
 امیر بودی که بود یا چون دیگر بضم که من رسول خدا او را امیر و اسما بن رسول نوشت بسم الله الرحمن
 الرحیم نوشته است اسماء بن زید که پیغمبر و امیر کرد بسوی از کرده پس چرا ما بعد کتاب
 از تو بمن سپید که اول و اخرا و منافض داشت اول نوشته که من خلیفه رسول خدا هستم باز راضی
 او نوشته که مسلمانان را خیر شدند بخلاف من و مرا خلیفه کردند اگر مسلمانان تو را خلیفه کردند
 من هم یکی از مسلمانان هستم من که تو را خلیفه نکردم و راضی هم نیستم بخلاف تو پس هرگاه نوشته
 من بود سپید و کن تراهی که پیغمبر تو را ما مؤد کرد با من یعنی تو امیر من نیستی تو را خلیفه نکردم
 بیایم بمؤمن چون نوشته اسماء با بود بکرمه سپید مطلع شد از مضمونش عمر گفت باید اصل کتاب
 را در دست کرد تا اینها خود در دست شود ابو بکر گفت خیر باید کرد عمر گفت باید دست سجدت از علی
 گفت تا علی بیعت نکند این امر تمام نمیشود علی بیعت کرد کار اسماء نقلی ندارد این بود که آن نقاب
 رفتن در خانه علی واقع شد که خانه را سوادند علی را بر دند بپسند ستر و ستر و از بیت بیضا کرد
 و محسن را سقط کردند عتاس هم منکر خلاف نشد با سغیان بن حرب و غیر بن عوام که در میر و اوق
 ریختند بخانه علی کردند و شمشیر را شکستند باضا را برداشتند و زن را زدند و در درون

白雲

11

در بیان معاصی که مضایع است

باشند به سبب آن بکفر امامت تائب شده باشند و یا سببها که مخالفند و یا سببها باشند حال
 آنکه اگر بکفر شده اند و بعد از آن در حق امامت تردید دارند و یا در حق امامت تردید دارند اما در
 امامت که عده و دین است به سبب بکفر که فایده این سبب بدو و پدید آمدن حقیقه و الحاق
 خلق میباشد که مضایع ایشان نسبت به رسول خدا و حرم خدا و رسول خدا صلی الله علیه
 و آله از آن مشهور است که مضایع بلکه باشد و در جمیع صحاح از حدیثین شریفان و ائمه کرام
 که رسول خدا فرمود که فاطمه زهرا را در من منست هر که او را زده کند مرا زده می کند و هر که او را
 از او می کند مرا از او می کند هر که او را برباعی اندازد مرا برباعی می اندازد و اخبار بر سبیل توان و اد
 است و بعضی آنها در معجزات و لایات گذشت که پیغمبر فرمودند که علی از منست و من از علی ایادی
 علی ایادی منست خداوند فرموده هر که از بکشتن خدا و رسول او را کافرند و در کتاب آمده که
 است که ابوبکر و عمر و خالد بن ولید را امر کردند بقتل علی بن ابی طالب و او گفتند که کلاهوی علی را بپوش
 چون من سلام نماز دارم و بخیر گذریش باین چون ابوبکر بر تپه نشاندند و از او داده پشیمان
 شد و از فتنه و سجاجات سطونان حضرت رسید و نشاندند و مکر میخواند و از بر سلام
 نمیکفت تا آنکه مردم کان کردند و نماز سه و کرده است پس ملتفت شد بجای خال که گفت ای خال
 مگر ایچیز من بود ایان امر کردم بر دایمی سه مرتبه این سخن گفت و بعد از آن سلام نماز گفت این
 ای محمد بن قنل کرده است که از استخوان ابو جعفر نقیب بر سیدم که ایا حقست فضا خالد و امیر
 ای بکر و عمر و ابی بکر گفت که و ای سادات علوی این را بابت کرده اند و بار خدایا
 کرده اند که فرمودی آمدن زلفین هدایت را بشارت کرد ابو جعفر و سوال کرد از قول ابو جعفر که می گوید
 چنانچه از سبب و از آمدن نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و عجزان چون فعل کثیر و حدث و فرزند
 در چنانچه است چنانچه ابوبکر در تپه نشاند گفت ایچیز گفت چه بود ایچیز ابوبکر گفت سخن گفت
 بر روی پشیمانی که این سوال را بکر بر سیدم و فرزند گفت بیرون کیندا پیغمبر را که از اصحاب ابو جعفر
 است فضل شان در کتاب اصحاب نقل کرده و گفته که این فضا را از سفینا و ابن جزی و کعب

حدیث کتاب

احکام جوابها را نداده پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) خواستند بعد از آنها در کف نماز کردند و عا
 کردند و صدانند ای صفا کفش کف هر که در او بود لبش گفتند فرمودند حضرت امیرالمؤمنین
 السلام علیکم ایها القبله الذین امنوا بکم فلهم هکذا گفتند علیک السلام ای برادر رسول خدا
 و وصی و امام المؤمنین خدا عهد نما که من بعد از ایمان بخدا و بر سالت محمد (ص) و بولا بت نو با
 المؤمنین تا روز قیامت و زجر اهل همان حضرت بود و رفتند و گفتند یسلمان با ابا عبد الله ص
 و ابی کریم ان سلمان گفت با من نفس من تنهوا من گفتند یسلمان با ابا عبد الله ما را بر کریم ان گفت
 با ابا الحسن ای بر کریم ان حضرت فرمودند ای یار ما ای بر کریم ان بخدمت رسول خدا ص سلمان گوید با
 ما را بر داشت نگاه ما پیش رسول خدا ص الله علیه و آله بودیم رسول خدا قصه آنها را تمامان کرد
 فرمود اینان جنب من جبرئیل مر خبر داد بفرستاده شما همه گفتند الان ما نسیم فضل علی بر ما کریم
 جانب خداست بر امت بود و تا قبل الان از محمد بن عباس رسیدند خوان حضرت سلمان و ابی کریم
 کرد رسول خدا ص الله علیه و آله امر کردند تا با بکر و عمر و علی و ابی بکر و پیغمبر و بکر وضو
 بکردند و هر که خود داد و رستند و گفت نماز بکند و و سربند کند اگر اجابت کند که هیچ والا
 مثل انرا بکر بگوید اگر اجابت کند که هیچ والا مثل انرا علی بگوید و ندانند گفتند و کردند آنچه را
 حدام آنها را اما مؤمنان و کرده بود ابو بکر و عمر و جبرئیل رسیدند حضرت برخواست وضو گرفت و نما
 کردند و ندانند و جواب دادند گفتند لبش لبش سر من بنده حضرت امیرالمؤمنین فرمودند با آنها
 چه شد شما را که جوابها ندانید و جواب او سببی داد بد گفتند ما ما مور نسیم که جواب بگویم
 مگر جواب پیغمبر را و وصی پیغمبر را از ان عاجز کردند خدا من حضرت رسول ص حضرت رسیدند ای
 را کرده بودند و آنها خبر دادند پس رسول خدا ص بفرمودند و زدند فرمودند با آنها که شما
 خود را بنویسید بچه خود را و این بچه را بچه بدید و شنیدید خدا و حق جل و علا بر او است
 و سنکبست شما دهم و بسالون از ابن عباس و ابی بن کثیر که رسول خدا فرمودند ای
 چگونگی علی و امیرالمؤمنین نام کردی عرض کرد که خداوند بن و محی فرستاد و غرض بدو که فرستاد

در بیان نقض خلافت خلفاء

۷۶

طالب بعد از حضرت رسول امام است بلا فاصله گفتن با چنین است من این قائم گفته و دلیل بگویند
 دعوی خود را احضار نیست اقامه دلیل را بپندارند تا گفتند که سبب آنکه بنوا ما من علی بن ابیطالب
 را بیکار و منکر نیست بلکه من و تو منقسم بر اینکه او امام است بعد از حضرت رسول و این مرد
 هست که من بقی واسطه میکنم پس من در این مسئله با فی المثل و تو مبتدئ ما بر این بنواست که اقامه
 دلیل کنی مگر آنکه امامت علی را طالب با امر منکر باشد و خرافات جماع نمائند که آن هنگام اقامه
 دلیل بر من واجب میشود گفتند که منبر انکار امامت و ولیکن منکریم که او را بر سه کس است
 که پیش از او خلافت کردند گفتند پس بنوا دلیل باید بر دعوی بر آنکه من بنوا بود و اثبات این و بیضا
 موافق نیستیم و حاضران حسن بقره را پسندیدند و گفتند خوب حاجت شیخ عربست که میگوید
 بنو مدعیان منکر مدعی در اثبات دعوی خود محتاج بکوا هستند پس چون الزام او بر اقامه
 دلیل نمودم گفتند لا تلبس بر این دعوی من نیست است گفتند بکد دلیل را بر این کافینست گفتند جماع
 واقع شده بر اما ما را بکری بعد از حضرت پیغمبر بلا فاصله و جماع در شروع حجت است گفتند
 اگر مردی از این جماع اجماعیست که از کثرت ثمالین با ما من بگوید و بنو و حاصل شده
 اینچنین اجماع حجت نیست زیرا که مخالفان ما من بگوید نیز در وقت موجود بودند اگر چه
 نظر بکثرت موافقان او قلیل می نمودند و حجت نیست بدلیل قول خدا تعالی و قلیل من غلبنا
 الشکون بلکه کثرت در بسطای از امور مدعوم است چنانچه خدای تعالی فرموده لا خیر فی کثیر من
 یجوبهم و کم من فتنه قلیله غلبه فتنه کثیره باذن الله و الله مع الصابین و اگر از ان اجماع است
 که از اتفاق اهل حل و عقد در روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاصل شده باشد
 مرد باطلان در دو طریقت یکبار بود که استغنا منان در مدینه من بیتین پیوسته و اگر چه این
 مؤبان نتوانم که آن نیست که اجماع نوز من حجت نباشد الا بدخول معصوم در آن و هر
 اجماعی که خالی از آن باشد بدیهه حجت نیست زیرا که جابز است خطا بر هر یک از آن احادیث
 اجماع بجز نه ماد و نسبت باشد و تم ابطال آن بطریق که در نوبه شما نیز مستقیم دان اینست

که اجماع

در بیان نفی خلاف خلیفه

۷۵

که اجماع چنانچه کند پشت نقاشا اصل حل و عقد است از امت ^{مستقیم} امرها نامور و این معنی
 نشد و راه نامت ای بگوید روز سقیفه بلکه فضلی صحابه و زهاد و علما و اسلاف و سادات
 بسبب بودند در سقیفه بنی ساعده حاضر نشدند و بالجمله نقاشت که علی و عباس و پسرش
 عبد الله و زبیر و مقداد و عمار و ابوذر و سلمان و جعفر از بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه
 بمصیبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بجهت تراشتغال داشتند و چون امضا اشتغال
 حضرت را بلوایم مصیبت حضرت رسول ص و عدم الثبات و اختلاف دیدند در سقیفه بنی ساعده
 مجتمع شدند بجهت نظم امور خود و نظر در تعیین امیر انداختند چون ابو بکر و عمر و ابوعبیده
 جراح و جمعی از خلفا که با ایشان بودند خبر اجتماع انصار را شنیدند بجانب سقیفه رویدند
 و با ایشان شیوه مجادله و محاصره و زیدند تا آنکه انصار از بان مصالحه مناسبت و منکر امیر
 کشودند ابو بکر و اصحابش بان راضی شدند و او را به خود را که الامیر من قبلش بر ایشان تخت نموده
 و مع هذا بشیر سعد را که یکی از رؤسا انصار بودند و بر مرض سعد بن عباد که در شهر انصار
 امضا من انصار بر اسم و افتاده بود و نیز به ده با خود بار ساختند لاجرم عمر و ابو عبیده با نظرها
 بشیر سعد مبارزه بر بخت ای بگریخته و دست و دست او زدند و گفتند السلام علیک یا خلیفه
 رسول الله و از اینجا معلوم میشود که بخت ابو بکر در روز سقیفه و ضربت مهر بوده و از این
 جهت عمر گفت بخت ای بگریخته بود خدا مسلمانی را از شما نگاه داشت پس هر که بگریخت مثل این
 بخت او را بکشند و هرگاه فضلی صحابه و زهاد و ذوی الامتداد از مهاجر و انصار در آن
 جا حاضر نبودند بخت ای بگریخته بود چگونگی اجماعی که مدعیان استقام میرسد فاضل
 هر وی چون این مدعیانرا شنیدند گفت اینچه ذکر نمودی مسلم است لکن اجماع است که ذکر نمودی
 روز سقیفه حاضر نبودند بعد از آن باید که آن در بخت ابو بکر موافقت نمودند و بخلاف آن
 شد تا آنکه الامر را ایشان بیک دفعه واقع نشده باشد و این در اجماع شرط نیست گفت حصول
 موافقت و رضا ایشان بعد از آنکه چنانکه تو کان رفته حجت غلیشود زیرا که احتمال اگر اه

در بطلان اخبار سنیا

۷۶

واجباً و تقیه را در آن راهت بنابر آنکه چون اشرف علماء و زهاد دیدند که متصده با خدای
عوام کالای غم را که از روی علم بصیرت و هر باطلی میل نمیکند و از دنبال هر چه میروند و فریاد
داده بخوابند و بسالختند و بزرگان ایشان را استماله نفیله امور و عده نفوذ باطل بلاد و
تغویز دادند لاجرم از مخالفت ایشان برخاستند و بر سر پدیدند و از روی تقیه و اکرام تابع ایشان
گرفتند و منادیه باقی بادی که از روی اکرام باشند با جماع مبطل اجتماعت فاضل هر
گفتن آنکه ادا کنند که ایشان از روی تقیه و اکرام تابع شدند تا مدتهای او در دست شود که هم
که در علم میزان مقرر شده که از اخبار الاحتمال بطلان استلال و احتمال اکرام در این اجتماع قائم
است پس باید که باطل نباشد تا آنکه اماره اکرام در ضمن نیاید و از این نظر هر چه از آن
جمله آنکه ابن ابی الحدید نیز روایت کرده از ابن عباس که گفت من همیشه محبت اهل بیت سالت
بودم و چون حضرت رسالت ص و فاطمه زهرا و ائمه دین پیامبر رسیدند از خانه میرزای آمد
تا به بنیم مردم در چهره کارند بدم که ابو بکر و عمر و ابوعبیده در کوچه میرند و جمعی از خلفاء
بر همین و بسا ایشان میروند و عمر و عثمان و عقیله و کعبه و هر یک از مسلمانان که میسرند
با و میگویند که ابو بکر و عمر و عثمان و عقیله و کعبه و هر یک از مسلمانان که میسرند
ایمان داشتند بدم بغایت زده کشتم از علی بن ابی طالب و فم حضرت جماعت بدیشان رسانیدم
در وقتی که بنور انحضرت را در دست منکر دین سپید کردیم و نشانی بر زمین نهاد و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم احسب الناس ان یبقوا ان یبقوا اللهم لا یقنون عتاس ان یبقوا
حاضر بود گفت زینب ابی بکر بنی هاشم الی اخر الدهر یعنی شش شتابی هاشم زهره سن شد
و این روایت نیز از نسب اکرام و این که علی و عتاس و قریحه خلافت را برای خود داشتند بکر آنکه
روایت مشهور است که چون سعد بن عباد در روز سقیفه بیار بود از سقیفه بکر امتناع نمود
ابو بکر خود گفت که لکن مال کتب عهد را و این بکر است که گفت بکشد عهد و احاطه
بکشد دیگر این روایت مشهور است که چون ابو بکر در عهد از ابام خلافت خود بر بالای منبر

روز شنبه از مسجد شریف با ابو بکر گردید

دوازده هزار نفر از مهاجران و شش هزار از انصار در آنجا حاضر شدند و بالا رفتن او را بر منبر حضرت پیغمبر
انکار کردند و چند تن از بزرگان با او عتاب کردند و بآلای منبر می‌رفتند و جویای نتوانست
بر آنجا برآید تا آنکه پیغمبر فرمود: «یا ابوبکر! ای کعبه از کعبه لا تقوم بحجة فماتت نفسها»
در هذا المقام ای پست فطرت هرگاه منواله امامت حجت کنی بر خود و داد را به مقام واداشته انکار است
ابوبکر اگر فتنه از منبر بر آورد و بجای آن آورد و چون روز جمعه دیگر رسید با جمعی کثیر می‌مانند
سعد بن وقاص خالند بن ولید و هرام هر یک از ایشان صد جلف پدید آورد لشکر کشید و با جماعت
ششپشها کشیده بمسجد را آمدند چون نظر عمر بن خطاب بر جمعی از صحابه افتاد سلمان و غیره
که نا اویز و ندامت‌آلود با ایشان خطاب نمود و سوگند یاد کرد و گفت: «والله ای صحابه علی اکرام و
کرام شما متکلم شود با آنچه در روز جمعه متکلم شد چشم‌های او را از سرش بیرون خواهم آورد
سلمان برخواست گفت: «صلی الله علیه و آله انما قال بنی الحی و بنی النضر فی السجدة انما هو علیهم
ظافعة من کاتب اهل النار یزید و یزید و لا شک انک منهم سلمان گفت: پیغمبر راست فرمود
که فرمود و چنینی که بر او دم و دیر عزم در مسجد نشین شد بر وی و بر خیزند طاعت از سگها
اهل جهنم واداره میکنند گشتن پیغمبر را و شک نیست که توابع از آن سگها مینمایند عمر شریف
کشید تا او را بر منبر تکیه و اگر گفت و بر زمین کشاند و گفت: ای پیغمبر! هاک چیست با
بشیرهای خود ما را می‌سازند با جماعت خود زیاده میکنند منم بجا اگر کتاب خدا و عهد
و موال خدا سبقت گرفتند تو دهم بشما که کدام یک از ما کسر عده و بی ناصیه هستیم انگاه
ایحضرت با حق خود گفت از مسجد بیرون زد و بد و هرگاه احوال بد بمنوال باشد ظاهر میشود که
بعثت بیگانه اندوی آگاه بود و آنکه جماعتی که در روز نقیضه از بعضی او تعلق نمودند نتوانستند
که بعد از آن روز منابعت نمایند و این هنگام اجاعی که مدعا بود حاصل نشود دلیل بر وجود
و اطمینان که منابعت پیغمبر بود و خلافت اهل المؤمنین قائم نگردد و فاصل هرگز اعتبار و بی‌اعتبار
این دلیل نمود گفت دلیل دیگر بر مدعا خود دارم گفتیم ان کدام است گفت: آنکه حضرت پیغمبر در

باطن بود در لیل ایشان ابو بکر بنیامین

موت امر خود که مردم در خلف ابو بکر بنیامین گذارند و این دلیل است بر تقدیم او بر سایر صحابه بزرگ
مقدم در نماز مقله مستند در عزان از امور و قابل بعز و نبشت گفتن این دلیل از چند وجه صحت
و دلیل است اول آنکه خبر تقدیم ابو بکر در نماز اگر صحیح باشد همچنانکه کان است و بر تقدیم
دلیل بر امامت او باشد و هر چند در بعضی از روایات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر امامت او و هرگاه این چنین نصی در باب امامت بودی باینکه که دلیل ضعیف است و از
محتاج نکردیم بلکه باینکه همان نصی با و اهل سقیفه و روی و طبرستان و سایر ارضاء و با
سیره و خلاف فراموش نمیداشتند بر بعضی که چندین خلاف و شمشیر بیرون آوردن از غلاف
دادن واقع خواهد شد و چون بمشک از چنان نصی که موجب قبولت کا بود و همچنین امری
در شوار عدول نمودند معلوم شد که ایشان از دادن رضی حق بود و عرض بود و احباب توان
احتیاج بان مغلطه بوده که دیگر آنکه تقدیم زمان دلالت ندارد بر امامت که عینا است
از این است و امور بدین و دنیا بنیاب رسول خدا که خاصه دلالت بر عام نباشد خصوص
بر من و شما که امامت فاسق را بخیر کردیم و باید عدالت و دران شرط میباشد و انفاست در
آنکه در امامت عام عدالت شرط است و نزد شما از امام صفی که ظاهر شود و عزل و واجب است
پس چگونه چیزی را که احتیاج بعدالت ندارد و حجت میباشد دران چیزی که محتاج بعدالت است
و دیگر آنکه روایت تقدیم انحضرت ابو بکر را در بیان منفق علیه نبشتن بر آنکه آنچه ما بصیرت
آست که چون بلال آمد و از دست و وقت نماز خبر داد و عایشه دید که حضرت سالت صحران تاب
مرحوم بخیر در راضطراست بلال را گفت که با ابو بکر که امامت نماز مردم میکند چون بلال
کان کرد که امر حضرت رسول دران باب واقع شده است بنیامین و ابو بکر را بران خبر داد و چون
ابو بکر پیشتر است و تکیه نماز گفت حضرت سالت بهوش آمد و از تکیه را دانستند و رسید
که این کبشت که نام مردم امامت نماز میکنند گفتند ابو بکر است پس امر فرمود که سر بسجده
که در اسلام فتنه عظیمی نباشد انکه بر علی و عیسی و فضل بن عباس تکیه نمود و بیرون رفت

بیون از امام علی بکر با جعفر بن محمد

۷۹

چون بحران ببید ابو بکر را عقیق خود ساخت و بر نفس بقیس خود با ما منت مردم بود اخذ و اما
دعوی اهل سنت که اما ما ابو بکر با جعفر بن محمد رسول بوده باطل است انچه در کمال آنکه انان
و این است و آنکه او بکر در ان باب به بلال در سید بمشافه حضرت رسول م نبود با بنظر نهی که
با و گفته باشند ای بلال بای بکر بگو نماز گذاردیم دم با بگویم دم که نماز گذاردند عقبه بکر بای
ان امر کسی بکر اسطر بوده و هرگاه در انشا و اسطر هم در سید احتمال دروغ گفتن و باطل
مستحبه که بکر بای که با اتفاق و اسطر معصوم نبوده و هرگاه احتمال کذب باقی مانده باشد
در ان امر که بوساطت بوده و جحیم نمایند بکر که محمل است از پیش خود گفته باشند و از سید
حضرت سالک استنبه باشند چنانچه مسارعان حضرت از منزل و عزل بکر و بر نفس
خود اما منت مردم نمودن دلالت بر ان دارد و و تم آنکه اگر اما منت بکر با بران حضرت بود
خروج حضرت با شدت مرض و جدا کردن ابو بکر و از محراب مؤلفه نماز بر نفس بقیس خود
شدن و او جوان امر که اول بار فرموده مناضحه صریح است که لا بولستان صاحب و حق
و اگر مسلم داریم که اول بار با ان فرموده بودی کوئم که عزل بنی اودا و بعد از انکه چنانکه
کان شما است از برای ان بوده که نفی و عدم صلح است و از جهت نفی هم در امری از امور
امت خود ظاهر است از ان که مشعر است آنکه او صلح است با ما منت نماز بکر اگر از غایت
پیتر و بنف نفی هم فاسق و زشتا جابر است پس چگونه صلح است با ان داشته باشد که اما نام تمام و
ریش مطاع جمیع انام باشند و سبب است این فضا بعضه بران و عزل نمودن او از آن
و بعضه فرشتان او با او است خود در غزو حنین و فراد او بر منصف صامل ظاهر است که ان
هم اظهار نفی او بر جمهور و بپا عدم صلح است و از برای امری از امور بوده و عجب است که
استند لال میکنند هم اما منت بکر با مر که در حضرت نماز می که از ان معقول شده با اتفاق
ان نماز با تمام نکرد و استند لال میکنند بر اما منت حضرت امیر المؤمنین با آنکه در وقت که حضرت
در لسان بغزای بنو امیه فرما و در مدینه خلیفه عقیق و اتفاق است که او را عزل نمودند

مطلب آخر از اربعه نکات

در استخلاص و در مدینه که در هجرت آنحضرت است در حال صحبت و اختصار با او از مناسبات و امر و نهی و غیر آن نکودان و نماند و حالت محبت است بر استخلاص او و در دیگر امور نیز که قابل بغیر نیست و چون سلسله کلام با پیغام کشید سفره طعام سبیل عیسی مد کوز در رسید و حبشه و مجادله منقطع گردید و همگی بطعام خوردن اشتغال و در بدند و در اشای طعام خوردن امر بعضی بخاطر در رسیدن و در حدیث مشهور که من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة و الجاهلیة پس خبر بران نکردم و از فاضل هر وی اجازه الفای بعضی نمودم که چه میگویند در این حدیث با وجه است بانه گفته می باشد بر حقان است گفت پس بگو امام فو کیست گفت بر ظاهر خود و محمول نیست بلکه مراد از امام در این حدیث است تاویل او آنست که هر که بمیرد امام زمان خود را که فرستند شناسند بمردن جاهلیت مرده است گفت بنا بر این لازم می آید که تعلم فران بر هر یک از مردم واجب عینی باشد تا آنکه هیچ احدی بر این قائل نشده گفت تا زمان مراد نیست بلکه فاحه و سوره است که فرائض آنها شرط است در صحه زمان و بنا بر این فاحه عینه اند با جماع گفت که حضرت رسول را بخندیشا ما لم یضاه و ساختن فرمود و لم یعرف امام زمانه و محضیصل امام باهل زمان چنانکه در حدیث و افع است دلیل است بر اختصاص اهل زمان با ما می که معرفت و برایشان واجب است و بر نفی و قایل شد باینکه مراد باین امام فاحه است محض بعض فائده میماند پس آن تاویل منضم حدیث است شد از آن تاویل جلیل بر کردید گفت بنا بر این حدیث مد کوز حال من و حال تو بر او است در مقتضای آن در این حدیث گفتیم نه چنین است بر مراد که ما میباشیم که اعتقاد با ما منقاد و معرفت او بعد دلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی پس ما و تو بر او نباشیم پس گفت آن ما می که اعتقاد با ما مناسبت او داری هر که او را نمی بینی جاه و مقام او را نمیدانی و در دین خود از او نفی و بهره نمی ناپی و فو مسائل خود را از او غنیشکو پس من و تو در این حکم برابر باشیم گفت خاشا و کمال حدیث را دلالت نیست بر اینکه جاه و مقام امام را باید شناخت و الحمد لله که من و او را میباشیم دلالت دارد

کتاب فی الجاهلیة

بر وجوب جوامع و لزوم متابعت او دارم بخوبی فایده را در معرفت و ظهور و برونش است
 میفایم و اینست آنچه مقتضای بر من واجب است بر آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام که هر که از امامان زمان
 فتوی را نکرفت با مکان امام زمان را ندانست بر من واجب است و الحمد لله که من و اوست
 و بقرائن اعمی است که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس بر من واجب است چون سخن
 باین مقام رسید فاضل هر دو عاجز شد گفت من نیز در طلب یافت امام و شبندم که در ولایت
 بمن رسید که دعوا ما میبکند میخواهم که خود را با او برسانم تا صحیح دعوی ما باشد و ابدانم
 و آنکه تابع او شوم گفت الحال تو را این وقت اما میبست پس در اینوقت از اهل جاهلیت و اگر میری در
 جاهلیت خواهی بود یا آنکه اهتمام نمودی این امام در طلب یافت امام خلاف من بود و احباب تو
 از اهل سنت است بر آنکه ایشان قائل نیستند بر وجود امام در هر زمان و حکم بر وجوب وجود
 هر وقت میکنند پس سنا گفت جوابی نداشت حاضران مجلس انخوردن طعام و در غش شدند
 و داشتند هر یک بمنزله خود مراجعت کردند و فاضل هر دو نیز با ایشان رفت **فصل** چون
 اخبر اجماع ما مؤلف شد بر وفای منکلیت عامه در خراسان بر او عفو داشت مجموع آنها را از مع
 بنویخت اخذ عفو شده است و اجتناب منقوله از امام علیه السلام در هر یک از آنها وارد شده و حق تعالی
 از همه امام تحت بر زبان وی جاری گردانیده است و نظر باینکه الفضل را شهادت بر الاحد
 اجتناب از او را ردی نمائیم تا آنکه طالب خود در نهایت بصیرت با استدلال و جعفر بن علی بن ابی
 در کتاب عبودیت از اهل حق علیه السلام گفته و فرایست کرده است که ما مون بحاجت معتقد
 میکرد برای نظر در امامت و مخالفین را جمع میکرد و با آنها تکلم میکرد و امامت را مایل بود
 علی بن ابی طالب و تفصیل او بر جمیع صحابه بجهت تقریب حضرت و ضاع و حضرت رضای فرمود ما صحابه
 خود گمان داشتیم که ائمه با ما داشتند که معز و بشو با ما مون بحاجت غمنا و امر اینکشد لکن
 ناید صبر کنیم تا کار با جل خود برسد و ما را بر جمع کرد ما را بجمع گفت که ما مون
 مرا امر کرده با حضرت با اهل حدیث و جماعه از اهل کلام و نظر جمع کردم از برای ما مون

44

از هر دو صنف چهل نفر را از آنها بردم در مجلس نا حاجبیا مومن را خبر کنم رفتند نشستند ما مومن را
خبر کردم امر کرد که داخل مجلس کنم آنها را پس آنها را بردم سلام کردند ساعدها آنها سخن گفتند و آنها
ما مومن را صاحب پس از آن گفت من میخواهم مباح خود و خداوند را موز شدا و حاجت نام هر که او را بول
شد بد کند نه نا حاجت را در بر خیزد بقضاء حاجت خود و بنشیند موزه های خود را بکنند
عبادهای خود را بنشینند همه کردند اینها آنها گفت بودند ما مومن گفت آنها القوم من شما را حاجتی
کردم نا الحجاج کنم بستانم از خدای عزوجل از خدا بترسید نظر بخود و امام خود کنید جلالت
و مکات من مانع شما نشود که کمان خو کنید در جای خود نا طل را در کنید هر که گفت بترسید از
جایها خود بر ارض بغیر بخدا جوئید برضوان او و ایثار طاعت او احدی رفعت بخلافی بخت عصبیت
خالق مکرانکه خدا او را مسلط کرد بر او با من مناظره کنید ایلم عقلتها خود و من مردی هشتم
کما تم ایست که علی بن مریم است بعد از پیغمبر خدا که و است گفت شما قول مرا راست بید
و اگر خطا کردم بر من رد کنید و بنیاد را بجاده میخواهم من از شما بیستم میخواهید شما اول بید
اهل حدیث گفتند مای بیستم ما موز گفت بیاورید و یکی بعد از دیگری سخن خود را بیاورید
اگر یکی از شما سخن گفت اگر نزد یکی از شما ها زیادتی هست زیاد کند اگر خلل دارد اصلاح کند
یکی از آنها گفت که کان داریم که بفرستیم مریم بعد از رسول خدا ابو بکر است از چهار و ابی که پیغمبر
رسیده و اجماعیست که فرمودند افتد و ابواللذین من بعد ابو بکر و عمر چون ما ما مؤد شدیم
باقتدا با آنها و اینست که پیغمبر را امر با خدا نکرده مکرر پیغمبر مریم ما مومن گفت و ابیات
سبب است باید با همه آنها حق باشد با همه باطل باشد با بعضی حق و بعضی باطل پس اگر همه آنها حق
باشند همه آنها باطل است از جهت آنکه بعضی از آنها ناقض بعضی دیگر است اگر همه باطل باشد از
ایضا باطل است و از آن جهت چون این دو وجه باطل شده باید با بدو هم ستم باشد که بعضی
از آنها حق باشد و بعضی باطل باشد حال که چنین شده بلی باید که حوالا اعتقاد کنیم و خلل
را باطل پس اگر دلیل خبر بقیسه صحیح باشد اثبات است اینکه فراگیری و اعتقاد کنی قیاما

باطل کردن هر مائت و شصت و پنج باب

این روایت که گفته از اصل باطلست زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود بود و انما یحیى و یدم و ابوندد بنی بخله و این که این روایت که باطل است باطل است
 با هر دو متفقند با هم از جهت باطلی که در متفقند از جهت باطل و عدل و صورت و جسم یک
 باشند این نیست و در دو نفر یکی شوند از جهت باطلی که در متفقند چگونه است افعالها و این
 تکلیفها لا یطایر است زیرا که مؤلف که میگوید از اینها مخالفی که میگوید یکبار بلبل را بخند
 آنها اینکه ابوبکر اهل دینه و اسیر کرد عمار را و از او کرد ویر کرد این عمل را به باید بگوید بغیر
 خالد بسبب خالدين بن نویره ابوبکر امتناع کرد عمر متعه نشاء و متعه حرام کرد و ابوبکر نکرد
 عمر توان عطیه بنهاد و ابوبکر نهاده ابوبکر عمر را خلفه کرد و عمر معین نکرد و امثال آن بسیار
 در این حدیث جعلی است که ما مؤمن نکند برای خصم در بیارند و آن نکند این است که در
 میکنند اشد و ابوالدین بن بکر ابوبکر عمر و روایت نکردند بکر و عمر بعضی با بکر با الف و قاف
 کرده اند و اگر این روایت صحیح بود باید بکر بنی با شده و ابوبکر بنی با کرده و این که نه اند معنی
 او اینست که آنها الناس با ابوبکر و عمر افتد بکنند یا بعد از این است از کتاب خدا و غیرت من و نه
 بنصبت و این که نه یعنی بالف و عمار او این است که ای ابوبکر و عمر افتد بکنند یا بعد از این است از
 کتاب خدا و غیرت من و اما این روایت با و او که ابوبکر باشد صحیح نیست پیغمبر که افعی صلی الله
 علیه و آله و سلم و این را و دارن محض کند است چون و این بعد از حدیث خلاصه بکر از اشیاء
 حدیث گفته که پیغمبر فرموده اگر من میخواستم دو سینه بکر یا ابوبکر را دو سینه حق میبخرم ما مؤمن
 گفت این هم محالست از جهت اینکه روایت کنند که پیغمبر عفتد مواخات نیست میان صحابه و علی بن ابی طالب
 علی گفت یا رسول الله مرا بکسی عفتد حق نیست پیغمبر فرمود ترا عفتد بجهت خود پس هر کدام از
 این دو روایت اگر ثابت شود بیکری باطل میشود بکری گفت که علی بن ابی طالب گفت بجهت امت بعد از
 پیغمبر ابوبکر و عمر ند ما مؤمن گفت این هم محالست بجهت اینکه پیغمبر اگر فضلی را بنهاد بدو بود بکری
 مر بن عمر بن عاص را امیر نکرد و یار و بکر اسامه را امیر نکرد و بر آنها نکر نیاید و این را میگویند

۱۴
از وایت اگر ثابت شود و بگوید باطل میشود بگری گفت که علی گفت بعد از عزل پیغمبر که
من سر و این مجلس از هفتم به بعد از آن لکن منبرم اگر خود را بجالس و نشانم باندازد بگوید بکفر
خود و بگوید که ابوبکر در خانه خود را بست و گفت ای کس هست طلبکار کند من اقاله کنم
یعنی هر که در این مجلس است من نشین بگویم بدین خود را از خلافت عزل میکنم علی باقی گفت و سول
خلافه را مقدم داشته گفت که ترا مؤخر دارد ما مؤخر گفتن این هم باطل است از جهت آنکه علی در
خانه نشست و بیعت نکرد با ابوبکر و شما خود را این میکنند تا فاطمه چنان داشت علی بیعت نکرد
و فاطمه وصیت کرده که علی شایسته را دفن کند و عمر را ابوبکر بخیزد و او حاضر نشود و چه بگوید
آنکه پیغمبر را و خلیفه کرد پس ای اقباله کند و باضنا بگوید من را خبر شدیم که یکی از این دو بنا
خلیفه شوند یعنی اباجیده و عمر بگری گفت که عمر حاضر گفت با رسول الله میان دو جا
کدام را پیشتر دوست دارد بدو فرمود عایشه عرض کرد از من است مردان فرمودید شش ما مو گفت این
هم باطل است چنانکه و این می بیند که پیش روی پیغمبر عز نر بایست بود عرض کرد خدا با برسان
دوست بر من خلق خود را انبوی خود که از این مرغ بخورد علی آمد بر این دو روایت کدام یک
را قبول میکنند بگری گفت که علی گفت هر که مرا تفضل دهد بر ابوبکر و عمر و احدا قریب
میزانم ما مؤخر گفت چگونه کیسه که حد بر او نیست علی او دانند که بعدی کنند از حد و خدا را
امر خدا عمل کند و حال این که تفضل علی بر ابوبکر و عمر فرمود نیست شما خود را امام خود
میکند که گفت من خلیفه شما شدم و بهتر از منا پیشم نزد شما ابوبکر است کونرا اسناد علی
پس او پیشتر است شما و اینکه گفتن این کلام را با اسناد گفتن با دروغ اگر اسناد گفتن با بدیا
از حج بگوید از روی مظنه بگوید اما دخی که منقطع سند و آما منظره که منجر است و در
کا خود را اگر دروغ گفتن که محال است که کذاب بنویسند امور مسلمانان شود و با حکام آنها
اسنادی که کند و اقامه حد کند بگری گفت از پیغمبر روایت شده که ابوبکر و عمر دوستند
پس از اهل بیعت ما مؤخر گفت که محال است چنانکه در پیشتر پیوسته و این شده که

ناظر کردن ماه و نواختن موز

خدا مت پیغمبر آمد حضرت فرمودند بدین داخل بیشتن نمیشود و چگونه که در حقش فرمودند
 می فرماید انا الله انما همت انشاء فجعلنا هذا بکار ما انما را با و اگر بگویند جوان شود بر نعم شما بیشتن
 که شما خود در فایده کرده اید که پیغمبر فرموده حسن و حسین و سید جوانان اهل بیشتن دانایان
 آخرین و پدایانها بکارها است دیگر گفت که پیغمبر بگویند که پیغمبر فرموده اگر من میباشم
 میباشم این عمر میباشم میباشم موز گفت اینهم محالست بجهت آنکه خداوند پیغمبر را بدانا او
 الیک ما اوجنا الی نوح و التین من بعده بان پیغمبر را بداد خداوند ما من التین میباشم و منک
 و من نوح اینهم موسی و خضر میباشم که انکسب که خدا میباشم و موز گفت او نکر و نکر باشد
 مقدم نبود و انکسب که میباشم و موز گفت او نکر باشد موز شود دیگر گفت که پیغمبر نظر بر من
 کرد و زعفران بنیسم فرمود و فرمودند بفر خدا و تعالی ما هات کرد جمیع سیدکانش عموما
 و میاهات کرد بعضی خصوصاً ما موز گفت اینهم محالست از جهت آنکه خدا میباشم میباشم که کند
 بعضی خصوصاً پیغمبرش را داخل عموم مردم کند و میاهات جمیع مردم عموماً که یکی پیغمبر باشد با
 اینکه افضل از بندگان است و موز گفت اینها موز گفت اینها با آنکه عجب تر نیست از
 از و آنچه که میگویند پیغمبر گفت داخل بیشتن شدیم شنبدم صفا غلبه دل داد بدم بلال تو کرد
 ابو بکر از من پیشتر که فرموده آمد بیشتن پیغمبر میگویند که پیغمبر علی همت از ابو بکر است شامی گویند
 که کاکا ابو بکر بهتر از پیغمبر است چون پیغمبر بیشتن فرمود و سنا افضل است از مسنون و عینا که
 دولت میبکند که سلطان از سنا بر عمر فرار میکند سلطان بربان پیغمبر را بداد و اهل نظر بنوی
 الی فی سلطان از سنا بر عمر کجاست پیغمبر کفر الفا کرد اینها عجب تر است از اینها دیگر گفت
 که پیغمبر فرمود اگر خدا ببال میبشد احدی نجات می یافت مگر عمر بن الخطاب موز گفت این محالست
 با صبر ای و ما کان الله لعلهم و انت فیهم شماعی مثل پیغمبر را داده اید دیگر گفت که پیغمبر
 شهادت داد و خود عمر بیشتن که از عشره مبشره بود ما موز گفت که ما عینا شهادت را هک
 بیشتن بود بخدا پیغمبر گفت بود ما هم بعد از آن از منا فقیهین هستیم یا نه پس اگر پیغمبر صراحت با و

مقاله امتیاز علمای اهل بیت علیهم السلام

گفته بود که نواز اهل بیت و صدیق و پیغمبر نکرده تا اینکه حدیثی را که در این باب بود و صدیق تو خد
 کرد و صدیق پیغمبر نکرده پس چرا از حدیث پیغمبر که من از منافقین هستم نادر این دو خبر هر دو
 منافقین اندا اینکه مامون گفت چرا از حدیث پیغمبر و سیدالشهدا عقیقه بگوید که خضر منافقین
 را نشان دادند بعد بحدیث لیل العقیقه که خواستند شن خضر نواز دهنده خضر را بقتل رساند
 حدیث پیغمبرها شن و اگر پیغمبر فرزند که شتر دم کرد خضری بکشد از منافقین را بعد پیغمبر را نکرده اما
 و شخص عمر داخل منافقین لیل العقیقه بود داخل صحنه بگری گفت پیغمبر خود را در نواز و نهادند
 و آمدند در کف و دیگر من و آنها هیچ داشتم پس او دیگر را در مکان من نهادند از بختان بافتند
 عمر بجای او نهاد که در هیچ یافت پس از آن پیران برداشته شد مامون گفت این هم محال است بخت
 خالی نیست از اینکه اجسام آنها است و نواز و با اعمال آنها پس اگر اجسام است پس بر هر ذره و هم
 مخفی نیست که محال است بجهت اینکه اجسام آنها باز ندادند بر اجسام است و اگر اعمال باشد که اعمال
 نکرده این انکار چه پندای کند و اگر اعمال باشد کدام عمل نفاضل و زیاده دارد بعضی گفتند که
 اعمال الصالحه مامون گفت پس هر که زیاده دهد صاحب خود را بر عهد پیغمبر پس از آن حدیث
 زیاده عمل کند بعد از وفات پیغمبر پیش از عمل زیاده کننده و عهد سولایام میسرند این دو
 اگر میگویند که این عمل بعد از عهد سولایام زیاده دارد بر آن عهد سولایام پس در این عصر پیدا
 می شود که جهادش پیش و حجتش زیاده و در وقت و صلواتش اکثر باشد گفتند بامون که زیادت
 گفته زیاده کننده عمل در این عصر میسر شد بعد عصر پیغمبر مامون گفت پس نظر کنید در آنچه روا شده
 از امامهای خود که از آنها فراموش کرده اند خود را بر این که در فضایل علی سید که بر بیست و دو
 میبایست با اجتناب فضل علی را اجتناب بکند و ای تمام آن نوزده نفر از عشره مبشره و سید که شهادت دادند
 این اهل بیتند بنا بر این اگر با یکدیگر از اجزاء فضایل علی بر این که در روایات فضل امام شمامح با شما
 و اگر در فضایل علی اجتناب از شرف نیست پس همان اجتناب فضل علی را از امام خود روایت کنید
 بخدای نکنید مثلاً بگویند از اجتناب فضل علی اگر چه مامون نکشت اینست که پیغمبر خود را در

سوال در مامور در جهات علی

علی در روز خندق هزار شصت و پنج نفر را با خود برد و بزرگواران خدا را بکشت
 ناستحاث او است و خانه کعبه که برای اهل کفر پیش از او نه بعد از او افتاد و بیفتاده که امام سیدنا خود
 اثر او در دنیا و آخرت است و بیست و شش نفر از اهل کفر را کشت و بیست و شش نفر از پیغمبر و اهل بیت خود را کشت
 بیست و شش نفر از اهل کفر را کشت و بیست و شش نفر از پیغمبر و اهل بیت خود را کشت و بیست و شش نفر از اهل کفر را کشت
 ماما مومن گفت از شما سوال میکنم افضل اعمال چیست و زید که خدا پیغمبرش را بکشت و زید که گفتند
 پیشتر که فیروز اسلام استند که خدا پیغمبرش را بکشت و زید که گفتند و اولاد المعز بون مامور
 گفتند پاداشند و با فضل کبیر اگر سبقت در اسلام گرفته باشند غیر از علی گفتند علی بدینی
 گرفت در اسلام ناز سن بود محمد بلوغ نرسیده بود که حکمی را بجا میآورد و ابو بکر اسلام آورد
 در حالت پیری که حکم را بجا میآورد و میان این دو حالت فرق است مومن گفتند از اسلام
 علی خبر میداد الهام از جانب خدا بود باید عونی پیغمبر را که بگوید با طام بود که علی را پیغمبر
 تقبیل داده اند زیرا که پیغمبر علم نشد بلکه جبریل از جانب علی و معترف بود و اگر بگوید
 پیغمبر بود این دعا پیغمبر از پیش خود بود یا با خدا بود اگر بگوید از پیش خود که خدا و گفته اند
 که وصف کرده پیغمبر خود را که پیغمبر ما بود و ما انما من المکلفین و میفرماید و ما بنطق عن الهوی
 ان هو الا وحی یوحی و اگر بگوید خدا بود که خدا امر کرد پیغمبر را که علی را بخواند پس اسلام از دنیا
 کودکان و ابناء علی را بپوشانید علی را بخواند با سلام چون اعتماد باور داشت میدادند که از جانب
 ناپدید میشود علی مومن گفت اما از برای حکم جان است اینکه خالق خود را مکلف با الا بمان کند
 اگر میگوید جان است کافر بگوید جان نیست چگونگی جان است که پیغمبر خود را امر نماید
 باینکه بخواند کسی که متکثر از قبول مامور نیست بنا شد بجهت حق و حداثت سن او و معصا و ان
 قبول دیگران که پادیده اند پیغمبر را که بخواند از کائنات کودکان اهل خود را با غیر اهل خود پس اگر کان
 کنند که پیغمبر احد را بخواند علی با سلام بخواند پس از فضل است از علی جمیع کودکان پس خدا کرده
 بر رسول ناز مومن گفت کدام عمل بعد از سبقت در اسلام افضل است گفتند جهاد و نبیل

سؤال مامون در جهاد علیه

مامون گفت ای اباقتادای ای خدا را بی جهاد و فتنه ایچرا از برای علی الهیست و جمیع موافق
 بنی صبیح این غرضه بدر بود که کشت علی از مشرکین و آن غرضه از نبیست و مجاور کشت و چهل کشته
 مثال یاقی بود که از اینها گفت که ابوبکر با پیغمبر بود و در عرشه ندر بر منبر بود و مامون گفت ای
 عیسی که ای ابوبکر خود بنده بود با پیغمبر شریک بود در دین با پیغمبر محتاج بود و ای ابوبکر
 ابوبکر کدام یک از این سه منم نزد شما در شهادت اگر خود بنده ای بود که بخود یا الله از این کان یا شریک
 بود با پیغمبر در دین بران هم چنین با پیغمبر محتاج ناو داشت و هم بدین فتنه بود و ابوبکر
 در عرشه چه بود پس اگر فتنه ای که بیا بن بود که بیک و دین با بد هر که جنگ نکند فاضل و
 افضل باشد از مجاهدین و حال اینکه خدا میفرماید لا یستوی الفاعلون من المؤمنین غیره و
 الصبر و المجاهدون فی سبیل الله ما مواظم و انفسهم فضل الایمان المجاهدین ما مواظم و انفسهم علی
 الفاعلین و رخصه و کل اوعد الله الحسنة و فضل الله المجاهدین علی الفاعلین بر اعطیت خداوند
 فضیلت داده مجاهدین بر کشتی که جنگ بر خدا نداشتی و اسحق بن عمار گوید مامون بن گفت بخوان بر
 من سوره هل الاذام بگو بدین خواندم نار سپیدم با بر و بطعمون الطعام علی حبه مسکینا و بدینما
 و اسیرا تا ابر و کان سبعکم مشکور اما مامون گفت این باب در شان چه کس نازل شده گفت در شان
 علی گفت ای ابوبکر سپیده که علی و فی اطعام کرد مسکین و بدین و اسیر را که گفت با شد من شما را اطعام
 نمیکم لوجه الله بخوبی که خدا میفرماید گفتن نه مامون گفت ای خدا ای عزوجل مباد است سر بر علی
 را و بدین او و بدین او ظاهر کرد در کتاب خود بجهنم شما حقن خلف امر او با دانسته که خدا فی عز
 و صف کفره باشد بخیر ای از اینچه در پیشست صف کفره ایچرا در این سوره است از قوای که قوای
 از فتنه بوده گفتن نه گفت این هم یک فتنه است چگونگی قوای از فتنه میشود و گفتن عبادانم گفت
 که تا سر صف قوای این باشد از فتنه مثلاً او بدیه میشود چنانکه میرزا او بدیه میشود مثل
 اینکه بگویند ای اسحق و بدیه اشو فلان القوای و مراد از اینها شدند که کوای قوای در شان نازکی و
 لطافت مثلاً اینکه دکت فزس ای طلع و بعد تر بجا که کوای از نازکی و فتنی و در بدن از اسب مثل

باب اول که در بیان احوال ایشان است

مردم منتهی شدند و در چنین ایامی نماند با پیغمبر مگر هفت نفر از بنی هاشم علی با پیغمبر میزد
 عیسی و تمام مریک پیغمبر را داشتند پنج نفر دیگر را طرف پیغمبر بودند مبادا که گفتار با اسلحه
 خود بر پیغمبر تیر تیری رسد تا اینکه طرف را پس موافقین را به موضع علی بود با آنها که حاضر بود
 از بنی هاشم پس افضل که پسر از کشته که با پیغمبر بودند سیکه نازل شد بر خضر ابا انکس که در غا
 بود افضل است که با پیغمبر بود و اهلبیت و سیکه را داشت با آنکه بجای پیغمبر خوابید نه
 و جان خود را فدای پیغمبر کرد تا اینکه تمام شد آنچه مرسوم بود پیغمبر بود از هر خداوند پیغمبر را امر
 کرد که بجای امر کند که بخوابد و بجای پیغمبر جان خود را فدای کند پیغمبر علی را کرد علی عرض کرد
 اگر من بخوابم شما سالم نمائید فرمود بی عرض کرد سمعاً و طاعة پس از آن رفت و بر خوابگاه
 پیغمبر خوابید و خود را بجا آمد و پوشا پند و مشرکین در خانه را کشته بودند سکی ندا شدند
 که پیغمبر است خوابیده و اجاع کرده بودند که او را بزنند از هر طایفه بگرد و ضربت زنند تا اینکه بنی
 هاشم نتوانستند خون او را طلب نمایند چون از هر قبیله فائل بوده و علی می شنید آنچه قوم می
 ازند بر د و تلف کردند آن خوابیده که علی را بشد و بچنان فریاد پیغمبر را بشد پس علی از شنیدن کلام
 قوم جمع نکرد چنانکه ابو بکر و عمار جمع کرد با اینکه ابو بکر در خدمت پیغمبر و علی تنها بود فریاد
 ابو بکر را بلندیدند و ابو بکر جمع میکرد و دور علی که فریاد بودند علی همیشه جگر میبرد و در راه
 خدا پیغمبر خداوند ملکه خود را فرستاد که محافظت کنند علی را از دست مشرکین فریاد چون صبح
 و قوم رفتند با این علی را بدیدند پیغمبر نسبت گفتند محمد کجاست علی گفت عیند انم گفتند ما
 نیز می آوریم بچنانال اینکه پیغمبر است کفار رفتند علی خود را بر پیغمبر رساند پس همیشه
 علی افضل بود هر چه رو میزد و خونه او را میخواست تا اینکه خدا او را مقصود و وحی کرد امر ندیده و
 ستایش و سپندیده شده خدا ای سخن با حدیث لایست و او است بکنی گفتن چرا گفت و ثابت
 کن به بدین حدیث و لایست و ثابت کرد گفت لایست پیغمبر که خدا واجبه کرده ان برای حق چنانکه قاض
 نکرده برای ابو بکر و عمر گفتن مردم می گویند این بسبب بدین حال قرار است گفت پیغمبر حدیث

91

و لا در آنجا گفت و واجب کرد گفت بعد از برکشیدن از حجره الوداع مامون گفت بنده بن خمار نه گما
 شد گفت بمو نه گفت پس بنده بن خمار نه بمو نه گفته شد پیش از آنم عذر گفتن ای گفت بن بگو که تو
 اگر می روی داشته باشی و یا نه سه ساله شده باشد بگو بد مولا ای یا بنار خوی من می آید که
 نه گفت پس خوار منم گفتم از خبر بگو به غیر من منم نمی گفتم و ای و شما با فخرها خود را و ناراجه خودی
 کنید خدای من را بداند و الحبار هم در هبنامم را یا با من در و ز الله و الله نه روزه برای هفت
 که فرزند نه مان خواندند لکن مامور شدند تا طاعت کردند پس از آن گفتنا یا و این منم که فرزند
 پیغمبر است که فرمودند علی با علی بن عباس می مثل منم هر روز از موسی گفتنا یا بمندای
 که هر روز برادر یک دو مادی موسی بود گفتنا یا علی هم چنین است گفتنا یا هر روز
 پیغمبر بود و علی بود پس منم که بود و خلیفه چنین بود این است که منافقین گفتند علی
 خلیفه کرد چنانچه در تالی با او خواست پیغمبر را و داخوش کرد خداوند پیغمبر را بدعا بشارت موسی
 که هر روز خلیفه ای موسی و اصلح و لا ینفع سبیل المفسد بن گفتنا که موسی هر روز را خلیفه خواند کرد
 در میان قوم در زمانه که حیات داشت موسی پس از آن رفت بمقامات الله و پیغمبر چنان رفت علی
 و اینم مامون گفت خبر ده از موسی مال که هر روز را خلیفه کرد که با موسی بود از اصحابش
 بمقامات گفت گفتنم ای گفت بر هر قوم هر روز را خلیفه کرد گفتنا یا علی هم چنین پیغمبر و خلیفه
 کرد و او داد و مدینه گذاشت خود بخت و عیلم با صغاف و زنان و کودکان گذاشت
 اگر چه پیشتر قوم با حضرت بود لکن علیه خلیفه نه نه آنها کرد دلیل بر اینست که علیه خلیفه کرد به
 قوم در میان خود و بعد از زمان خود فرما بش حضرت رسول که فرمودند علی از من است پیغمبر
 هر روز از موسی مگر آنکه پیغمبر بعد از من نیست و علی و بن پیغمبر بود با من فرما بش حضرت بنما
 که موسی خدا را خواند و عیلمش این بود که خدا با و نبی برای عیلم ده اهل خودم هر روز با
 خود را هر روز حکم کن پشت مرا و او را شریک کن در کار من پس هرگاه علی از پیغمبر غیر از هر روز
 باشد از موسی پس بن پیغمبر است چنانچه هر روز و بن موسی و خلیفه را بود پس از آن مامون

در خلافت علی در زمان

او کرد با صحت نظر و کلام گفت از من این بر من باشد ای پسر سید گفتند ما می بینیم گفت بگوئید یکی
 از آنها گفت ای امامت علی از جانب خدا بود که نقل شده از پیغمبر مثل نقل شدن واجبتا مثل چنانچه
 رکعتی نماز ظهر و پنجدهم زکوة و دو بیت زخم و خج بیکه ما مور گفت چرا گفت چهر شده که در
 آنها اختلاف پیدا شد و باید در امامت علی بندها اختلاف شود ما مون گفت جمیع واجبتا
 مثل خلافت نیست که مردم میل و رغبت بیاورند مثل رغبت و اشتیاق با بگوئی گفت چهر شد
 که پیغمبر کرد مردم را که هر که را بخواهند اختیار کنند که قائم مقام پیغمبر باشد و از روی بافت
 بخلاف وقت بر او خود را و از خلیفه کند پس اگر خلیفه را تعیین کنند عذاب از او شود ما مون
 گفت این کار نشد از جهت آنکه نسبت به بندگان از پیغمبر حجت خداوند مهربان تر است و معصوم
 کرد پیغمبر خود را و با آنها و می دانست که می دانند کائنات هم عاجز و هم ملحق هستند مانع
 هیچ است بیکدیگر که اگر پیغمبر مریدم را که هر که را بخواهند اختیار کنند آن بعضی که
 باید علامت نشانی داشته باشد اگر بگویند که فضا هستند باید عید فیه شود باعد
 او دیگر گفت که پیغمبر مریدم را چه او را مسلما خویش به بیند او را خدا خویش
 و آنچه مسلم از او داشت بدانند او را خدا مانع است ما مون گفت لابد است از اینکه هر
 مردم خوب بدانند با بعضی از اما جمیع آنها که اجتهاد می کنند اگر بعضی باید خوب دان
 به بیند که هر طایفه رضا خود خود را می بیند شیعه می گویند شیعه می گویند علی شای گویند
 او دیگر می گویند کسی دیگر پس آن خواهر اما من کجا درستی شود که اختلاف نشود
 دیگر گفت و بشود که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خطا کرده باشند ما مون گفت چگونه می شود
 این کار کرد که اصحاب پیغمبر خطا کنند و دیگر را اجتماع کنند و حال اینکه بدانند واجب کلام
 و سنت کلام است بر آنکه تو کار می کنی که امامت را بر او اجابت از خداوند مسخران و سق
 خدا پس چگونه است نزد تو چیزی را که من واجب است نزد تو و نه مستحب است ان خطا شود دیگر
 گفت تو که مدعی امامت هستی شایسته ای بر ادعای خود ما مون گفت من مدعی نیستم

اگر چه در امور دیگر که با اختلاف است که با اختلاف است که با اختلاف است

گفتگوی مامون با اصحاب نظر

۹۳

خبر افرازد کننده ام با ما متعلی از افراد کننده شاهد بخوانند شاهد با مدعی میشدند مامون آن
که بگوید بولیت و عزل و انشای خنیا را منراست و شاهد با بد و طرفش را مدعی باشد که
خاصه با او میکنند باید در طرف خنیا باشد غیریکه در کار نیست پس باید در طرف خصما باشد
پس شاهد با من نیست که مقترعستم با خصما است و دیگری گفت که پس بر علی چه واجب است بغداد را
پیغمبر مامون گفت آنچه پیغمبر واجب کرد بر علی از جانب خدا از امانت گفتن را بدیدم بر سرانند
که من امام مامون گفت که اما من با خنیا خود نیست و بفعل مردم هم نیست که بکلیل اخنیا
کنند با فضل و عهد با غیر آنها اما من از جانب خدا متحیا نیکنم با اینهم گفت که با جعلی للنظر
اما ما و از برای ما آنکه گفت که با جعلی الارض خلیفه و بداد گفت که با جعلی الارض خلیفه
پس امام از جانب خدا امام می شود و با خنیا خود در بد و خلقت یعنی مبتدیان و غلام او تشریف
دست و طهارت در منشأ عصمت و امور آینده و اگر بفعل خود یا شد پس هر کس این کار را بکند
باید ستم شود و اگر بخلاف او را کنند معزول شود و خلیفه است از جانب افعال خود
دیگری گفت چرا ابدا امامت واجب شود از برای علی مامون گفت بجهت آنکه از طفولیت شایسته
داخل ایمان شد مثل خارج شد پیغمبر از طفولیت و داخل ایمان شدن و نیز بودن علی از
حنان و اجتناب از شرک مثل نیز بودن پیغمبر از فضیلت و اجتناب از شرک زیرا که شرک
ظلم است و ظالم امام نمیشود و هم چنین کسی که بت پرستی کرد با جماع امام نمیشود و هر که شریک
شد دشمن خدا است پس حکم در شرک بجهت شهادت بر او پیچیده است که امتیاع کنند تا اینکه
اجماع دیگر برآید مثل آن یعنی انجماعی که در بت پرستی و شرک بودن ابو بکر و عمر است که جمیع
مردم میگویند نمیتوان اجماع بنیامده در خروج او از اسلام و خلافت او مامون گفت دیگر آنکه
کسی که بر او حکم شد بکس که نمیشود که حاکم محکوم علت شود پس فرغ متباخا که و محکوم علت
مانند دیگر و گفت چرا علی ممانند نکرد ابو بکر هم چنانکه با معویه و فاکر که مامون گفت سنده
محال شد بجهت آنکه نکرد که نیستی است و نیستی علت بخوانند و علت برای کرد دست و استات

گفتگوی مامون با علی بن اخیلا

کانگریزه از علی بن اخیلا میخواست و اهدای باید نگاه کرد در کار علی بن اخیلا از جانب خداست فقال و یا
 انما بنی غیر خدا اگر نایب است که از خدا است پس شک دند بر علی چون و چو در کار او که هر
 خدا میفرماید به پیغمبر فلا و تیک لا یومنون حتی یحکوا و بنا شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حق
 اما فینک و سلوا السیما ای پیغمبر من منم پیرو در کار تو که ایمان بفرستادند اما اینکه حکم
 در آنچه نواح دارند میان ما بجای که در خواه آنها باشد انوقت سر تسلیم پیش افکنند پس فقل علی
 تابع خود را است پس اگر قبا مشد و اما من از جانب خدا است پس افعالش هم چنین است بر مرد
 است رضا و تسلیم رسول خدا هم فقال روزی بیتیه را نزد کرم روزی که مشرکین مانع شدند
 صلح از خانه کعبه را پس چون باور پیدا شد برای رسول خدا و قوت گرفت محاربه کرد چنانچه
 خدا فرمود به پیغمبر فاصفح الصغیر الجمیل بر از آن فرمود اقلوا المشرکین حبش جلد و هم و خدا
 و احصر و هم و اقلوا الهم کل مصلد بگری گفت که هرگاه کمان کنی تو اما من علی را که از جانب
 خداست و علی واجب اطاعت است پس چرا از برای این با جان نبودی و بدین دعوت و جانی نشد
 از برای علی اینکه نزد کند آنچه مامون بود از اینکه مردم را دعوت کند مامون گفت من نمیکویم
 که علی مامون بدین دعوت بود که رسول نباشد لکن میگویم علی بود که خدا را دعوت مباح و خلق
 هر که مباح است کرد او را مطیع است هر که مخالف است کرد عاصی است پس اگر علی باوری پیدا کرد
 که ما باها قوت نیکم جهاد میکنیم و اگر پیدا نمیشد ملاقات بر آنها است که ناری علی نکردند
 بر علی چون آنها مامون بطاعت علی بودند بر هر حال علی مامون بخادله نبود مگر با قوت و باور
 علی بمنزله خانه کعبه است بر مردم است حج خانه اگر چه خدا را که در اندامها بود و اگر نکرد
 ملاقات بر آنها است نه بر خانه کعبه دیگری گفت هرگاه ثابت کردی با بدامای واجب اطاعت
 باشد با صراطی چگونه باید علی باشد با صراطی دیگری شایسته مامون گفت که خدا چیزی را
 را که واجب نمیکند واجب نیست اما مجهول منعی است باید رسول بگوید واجب چیست که خدا
 خلق برده باشد پیش خدا نگویند ندا شنیدیم یا ای پیغمبر که اگر خدا واجب کند بر مردم روزی یک

در نظام مروت و مصلحت و عمل و عبادت و توبه

ماه و دو بر دم نرساند که از ماه کدام ماه است و اسم بنزد مردم هست که بعضی خود را ماه را
 کنند و از این ماهها بیرون آورند تا اینکه برسند به آن ماهی که خدا خواسته اگر چنین باشد که
 مردم محتاج به پیغمبر نیستند که پیغمبر را بکنند برای آنها و محتاج با ما هم نیستند که از پیغمبر
 کنند چیزی را از جانب خدا این را با ما هم معین باشند از جانب پیغمبر نه ما هم محمول بر مردم پیدا کنند
 گفت که از کجا ثابت شد که علی تابع بودن ما که پیغمبر او را با سلام خواند مردم کار میکنند که علی
 کورک بود و حکم بر او جاری شود بعد باو غ مردان رسیده بود ما مون گفت که علی کسان بود که پیغمبر
 آنها را دعوت کرد پس اگر چنین باشد محمل است تکلیف او و قوت بر او و این را اگر داخل آن کسان
 بنود که پیغمبر آنها را دعوت کرد خدا او را بر آنها فرستاد پس لازم آمد بر پیغمبر اینکه خدا فرموده
 ولو بقول علینا بعض الافاویل لاخذنا منه بالبحین ثم لفظنا من الونین و با اینهمه پیغمبر ما بود
 بعثت خدا تکلیفی که طواف سائر بلاد کان بنود و این محال است که نمیشود و حکیم امر نمیکند و
 را دلالت نمیکند که رسولان محال کنند و شان رسول اجل است آنرا بنده کسی را امر کند بچیزی که خدا
 حکمت حکیم است قوم همه ساکت شدند ما مون گفت پیغمبر رسیدند نقض کردم می پرسم جواب میداد
 گفتند پیش گفتا امت با جماع روایت میکنند که پیغمبر فرمود هر که عدا دروغ بر من بنماید و
 او را افسر کند گفتند چرا گفت روایت شده که پیغمبر فرمود هر که معصیت خدا را بکند صغیره
 یا کبیره و او را بدین خود قرار دهد و پیغمبر با اصرار بر معصیت او و اطاعتان حجیم بخدا است گفتند
 چرا گفت مخرجید هید از سر بکه مردم او را اختیار کردند و خلیفه کردند با جانی است که باو بگویند
 خلیفه رسول خدا و از جانب مضمون شده و پیغمبر او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویند جانی است بگویند
 که خلیفه رسول خدا است این مکابره است اگر بگویند جانی نیستند واجب است که ابو بکر خلیفه رسول
 خدا نباشد و از جانب خدا هم نباشد و شما دروغ بسته اید به پیغمبر خدا و شما بدانید که پیغمبر گفته
 هر که دروغ بر من بنماید و عدا را ترجیحی و است مرا خبر میدهد کدام میان از دو قول شما است است
 این که بگویند پیغمبر فانی کرد و خلیفه قرار داد با اینکه گفت باید بگویند خلیفه باشد اگر بگویند

در ظاهر کردن مومنین عمل و باطن

معنی نکرده که همیشه پیغمبر خلیفه باشد و اگر بگوید با او بیکر خلیفه کرده که شما می گویند اینجا
 آمدند و روغ بر پیغمبر پسندید هر کدام را بگویند آن قول دیگر باطل است برینید از خدا نظر بخواه
 خود گفتند نفیله دارها گفتند شبها نماز اجتناب کنند بخدا قسم قبول نمیکند خدا مکرانکه بنا و
 مکرانچه و پیونده و داخل نمیکند مکرانچه میداند حق است و بی شبهه شرک و کفر بخدا است
 و صاحبش را نشانیست بخدا و آن گفت مرا خبر دهید به بینم با جانهاست که یکی از شاهان بنده بود
 بعد از بن پدین مولا شود و مشغول بنده شود گفتند نه گفت چگونه جانهاست که شما اجتماع کنید
 بر او بگویند او را خلیفه کنید و او خلیفه شما شود و حال اینکه شما او را مولا و مود کرده اید با شما
 خلیفه بنویزد بر او و او را خلیفه کردید گفتند خلیفه بنویس خدا است پس از آن او غضب کرد و فرمود
 او را کشیدند مثل عثمان بن عفان یکی از آنها گفت بجهنم آنکه امام مسلمین و کمال آنها است هر
 از او را صفت هستند و اینها او است و هرگاه غضب بر او کرده اند عنایت میکنند مامون گفت
 مسلمین بلاد و عبادت الکلین گفتند از خدا گفت پس خدا او را استانبکه و کمال باشد بر نبیکان
 خود را غیر خود را که اجماع است که هر که مراد احداث کند و ملک غیر ضامن است برای کسی
 نیست که احداث کند اگر چه با بد از غایت بر آید پس از آن گفت مرا خبر دهید از پیغمبر که خلیفه
 گذاشت و عزل کرد یا نه گفتند گذاشت گفت امت و اکداشت و عزل کرد و عزل کرد و در
 هدایت گفت پس مردم است که متابعت کنند همایون و باطل را و ها کنند گفتند که چنین کرد
 گفت پس چرا مردم بعد از پیغمبر خلیفه نراستیدند و حال اینکه پیغمبر و عین نکرده و خلیفه گذاشت
 پس نزل و عزل پیغمبر کردند و عزل و عزل پیغمبر گذاشت و محال است که خلاف هدایت هدایت
 باشد لا بد ضلالت است و محال است اگر خلیفه نکند شستن هدایت است که بیکان شما فعل پیغمبر
 بود چرا ابو بکر خلیفه کردند و پیغمبر نکرد چرا عیسی و کرد پس مسلمین در امر خلافت مخالفت
 ابو بکر کرد که او وصیت کرد بعمر کان دار بیکه پیغمبر خلیفه نکند است و ابو بکر را خلیفه کرد و
 عمر هم اگر چه معین نکرد باز مخالفت پیغمبر کرد که شورش کرد و مخالفت ابو بکر کرد عمر مستم

بهی اختراع کرد که نه پیغمبر کرد و نه ابوبکر اما پیغمبر که میگویند اصلاً خلیفه نکنداشته اما ابوبکر که
 معین کرد خلیفه اما بنابر این قسم نبردیم چنانچه خود بگویند به بدین این قسم شدیم کدام بلدانها
 صواب در دست داشت اگر فعل پیغمبر و ابوبکر است که خلیفه نکنداشته چرا ابوبکر کذاشت پس خطا کرد
 که خلیفه را ابوبکر کرد بدو بیکر خطا کرد که عمر را معین کرد و عمر خطا کرد که شوری کرد بعد از آن
 مراجعید هیدانگاه که پیغمبر کرد افضل بود که بجان شما خلیفه نکنداشته تا اینکه شما کردید خلیفه
 نراشیدید مراجعید هیدانگاه با احدی مؤلفه امیر شد بعد از پیغمبر با جناب و صحابه تا اسیر و از کمر بگو
 که با جناب مردم نشده پس باید هرگز نماند امر و در دنیا نماند چنانچه مؤلفه آنها با جناب آنها
 نشد و اگر بگویند با جناب شده نکند بیا متکرره این باطل کرده و قول شما و جوهر که دفع نمیشود
 باز گفت که مراجعید هیدانگاه این اثر فلان مافی السموات والارض قل الله ایا اینکه آسمان و زمین
 ملک خداست راست نادر و غ کفند راست است گفت ایا ما سوا الله ان خدا هست یا نه که خدا
 مالک محمد راست گفت چرا گفت پس در این ایه است باطل شدن آنچه شما واجب کردید و خلیفه
 را اختیار کردید و اطاعت را واجب کرد اینه اید و او را خلیفه رسول خدا خواندید و حال اینکه
 شما خود او را خلیفه کرده اید و هرگاه غضب را میکنند و هرگاه بخلاف میل شما
 و خدا کند و او را بکشید اگر خود را عزل نکرد و ای بر شما جدا افزاینده بیدید که خدا را بکشید
 هرگاه با پسندید پیش روی خدای عز و جل و هرگاه داد شد بد بر رسول خدا و حال اینکه در
 برای و پسندید که فرمود هر که بر من دروغ بگوید بیدید می شود مکان و از آن را وی گویند پس
 از آن مامون رو بپسندید نشد دستها خود را بلند کرد و گفت خدا من اینها را بپسندید کردم
 اینها را ارشاد کردم خدا با من بیرون کردم آنچه را بپسندید بر من بیرون کنم از کرم خدا با
 اینها را و انکذا شتم در و پسندید خدایا من بفرست بپسندیدم علی خلیف بعد از پیغمبر است
 چنانکه ما را امیران کرد پیغمبر خود تمام گویند پس از آن ما متفرق شدیم تا ما مامون حیات داشت
 و بیکر ما جمع شدیم در حدیث بیکر وارد است که قوم همه ساکت شدند ما مامون گفت چرا

وَمَا يَفْعَلُ عِنْدَ اللَّهِ نَزْلًا لِّمَنْ يَشَاءُ

سناکت نمید گفتند پنداریم چه بگوئیم ما مون گفتیم بخت بر شما را کافیشناسان ازان امر کرد که
 اهل ادا برون کردند گفت ما برون رفتیم جبرتن ده جملک کشیده پس ازان ما مون نظر کرد
 بفضل سحر گفت اینست آنچه مشها اول و بل همین این قوم بود که کسی کان نکند که جلال است
 مانع شد آنها را از مقصود کردن بر من **فصل** بدانکه شش نفر حاضر در ایام غری پیغمبر صلی الله علیه و آله
 کل مسلمین علی ابو بکر و سقیفه بودند و طلب امر خلافت و اما در مشغول بودند با
 اشترافاس بنده در بخت جبرتن و در در فز او و نه نماز بر او آمدند بلکه از این مصیبت خود را غافل
 کردند و بعد از آن زمان عهده و خاصه بودند و این وقت پیش از آن حضرت متولی امر شدند
 جری شدند بر خدا و شمانش کردند و چون سؤل خدا فرستاده شد بدو بودند و بعضی شدند
 بر دنیا حبه با است و گرفت آنها را با اینکه اهل بنودند و لا یقو و قابل این منصب است
 بود و ناچگونه شد از برای عمر که سعی و کوشش کرد در بیعت گرفتن از برای بکر با پیغمبر صلی الله علیه و آله
 مغل منکر حجاب آورد و وجه قدح است که بکشد با بزرگان از صحابه مخصوصه کرد با اینکه خودش
 هم مثل یکی از مسلمانان بود و اگر بود خدا و سؤل او را با مقام بر پا نداشتند و نه ای بکر با
 گفته بود که این قدامت و کوشش بجهت بیعت گرفتن در خلافت و اما در چگونگی بر خود و از ایشان
 که قیام و اقدام نماید و خاصه مقابل کند شمشیر هندی کنند ازان خدا و سؤل و این معلوم
 هر کسی که بصیرت دارد و ملتفت است که پیشه گرفتن عمر و این امر خلاف باقی صحابه از روی غرض و شو
 بود و مقصودش از این امور مضحک اسلام و اظهار مخالفت بن بود بلکه بران بود که حضرت
 امیر المومنین فرمودند امر و ذکار محکم کردی که فریاد خود صاحب کار شوی اگر مقصودش در
 دین بود چرا در روز دوزخ و زاهد پیشی نکشند بجهت امر دین چرا از جلیس استماع مخالفت کردند
 با این همه سفارش رسول که فرمودند خدا لعنت کند کسی را که از جلیس استماع مخالفت کند چرا در روز
 احزاب قرار کرد فلک عمر و عبد و آنها را صدای ندی بجهت متنازع عمر صحابه پیغمبر را و سنبل
 همه حاضر شدند و احکام بجهت عمر و پیغمبر است چرا وقت تبار از آن مرخص گردیدند پس اگر پیغمبر

حکایت شریف

کفر نذر در سقیفه بجهت امر بن بود باید در این چند مقام که ذکر شد بجهت سبقت کفر نذر اول سلا
 بود پس معلوم شد که مسند و عتقاها بجهت رسیدن بر است و طلبگاه و جبهه بنا و حسد برال محمد
 بود و از برای همین جهت فرمودند علی در حق عمر که خلاف مصالح طبیعت جنبه خشن و سپیدان کینه
 دیرینه بود که وقت مردن شوری من باشش کس فرار داده تدبیر که تا امیرالمومنین کشته شود
 با بناچار بیعت کند بعثمان بنی که حضرت امیرالمومنین را با عثمان و ذریه و طلحه و عبد الرحمن بن عوف
 و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه یکفر باقی بکشند و خلفه نباشد و اگر بکشند و بکشند و بکشند
 بکطرف بیشتر باشد بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 کس را اختیار بکشند سه نفر بکرا که باقی بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 امیرالمومنین فرمود که ندیدم خود را برای محرم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن بن عوف هم بعد از آن
 و ذما دعوتان داشت که این سه نفر از هم جدا نشوند و باقی بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 عبد الرحمن بن عوف را نظر فراموش نماند باین کشته شوم با بیعت کنم با یکی از آنها و باقی بکشند و بکشند و بکشند
 ما لله للشوکر منی اخضر الربیع مع الاول منهم حتی ضربت اقربا لی هذه النظائر بغض احدی و بینه
 فریاد بر سر از مشیقت این شوری چون زمان در من شد بود در دستای من با ابو بکر را اینکه قرین این
 نظائر شدیم یعنی مرا با عمر عثمان بنی که بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 بگو که بصر و مضرب یعنی مخالف اختیار که میگویند خلیفه را اختیار اما است و معلوم است که طریق
 استخلاف از این دو پیر من نیست ثالثه نداده برای خود طریقی بستی و اختراع کرد این است که
 در مرض موت خود گفت اگر وصیت بکنم که انکس که بهتر از من بود وصیت کرد یعنی با بکر و اگر واکذا
 انکس که بهتر از من و ابو بکر بود واکذا است یعنی رسول خدا اما من با اختیار اما است که است از ان
 من العت بینه کمال گفت که در علم آنها اسرار با اختیار اما است که است از ان من العت بینه کمال گفت که در علم
 کرد که بصر من نکره بکسی امر را بشوکر من است شش کس اداخت همه را حاضر و غایب و عمر شهادت داد که
 از اهل طاعتند پس از ان عیب گرفت بر هر یک از آنها عیبی که باعث جانی نبودن امر خلافت بود

و
 که
 که
 اح

حکایت شریف

که در دست اهل باشد مثل بطلی که گفت که پیغمبر از دنیا رفت بر تو غضبتناک بودی بجهان گوی
 که زنده بودی آن حرف این بود که زمان که این جواب نازل شد که زنان خود را بیوستانند از ناحیه
 طلی که گفتند و چه منصفی دارد برای پیغمبر که زنان خود را از ما پیشوند فرمایند و زنهایشان
 بنکاح زنهای او و پس از آن که شهادت داد که اهل بهشتند بعد عیب بر اهل آن گرفت پس آن
 آن گفت اگر سر در و از شوهر گذشت بعد از من و یکی از اهل بیعت کردند و نکشیدند آنها را و
 واکذا بد مردم را که خود را خشتا کنند هر که را بخوانند و در این قصه سوری و کلمات هم
 از چند جبهه منافض دارد و الا اینکه در حق طلی شهادت داد که طلی از اهل بهشت است بعد از آن
 گفت که رسول خدا از دنیا رفت بر تو غضبتناک بود معلوم است هر که رسول خدا بر او غضبتناک
 باشد از اهل بهشت نیست مخصوصا با این حال از دنیا رفته باشد تا آنکه امر کرد بکشتن
 آنها اگر مقتول شدند بعد از آن ستر و چگونگی جان است فلان که میگفت در سواد خدا شهادت
 داده که از اهل بهشت نیست بر آنکه این فلان که عمر کرد اگر مستحق قتل بودند پس بقیه از اهل بهشت
 نبودند چونکه فلان برای من بزرگتر است که از قواعد اسلام خارج شده باشند پس بقیه
 شدن آنها آنچه را و هر کس خالشان این باشد چگونگی حرم حاصل میشود که از اهل بهشت است
 و اگر مستحق نباشد نه از اهل بهشت که خود را واجب طاهر بدانند امر میکند بقتل جانی که مستحق
 قتل نیستند بلکه معظم بوده اند پیش پیغمبر بعد از آنکه شهادت داد که از اهل بهشتند و این فلان
 صریح است و امر بقتل آنها و منافض صریح و نهافست واضح است تا آنکه علی را داخل شوهر
 فرمود و او را اهل بهشت است و از جمله مستحقین خلافت شمرده گفت بجای بد و بیکهها
 بوقتی با ابا الحسن اگر عابره مزاج رفتی نباشد شرم بعد اگر بود و الی کنیم آنها را و امیداری براه
 روشن و وجود اینها هر وقتی حاضر باشد با او بگو در باب خلافت منازعه کردند که بهجت از حضرت
 میخواهند حضرت میباید بفرماندگار است با بقیه خود بر رسول خدا و متهم است میباید
 با پیغمبر پیغمبر را که او فرموده بود ابو بکر میگفت که من شنیدم پیغمبر خدا را که فرمود ما

کتاب عمر پیغمبر

اهل بیت خداوند برای ما احسن و احسن بنا کرد بر خدا و اهل بیت خلافت و نبوت
 را با هم جمع نکرد و اینرا حجت خود کرد و عمر بن خطاب و ابوبکر گرد چهار نفر شهادت دادند بر اینکه ابوبکر
 راست میگوید و عمر را ابوعبیده و سلام مولا که از حدیقه و معاذ بن جبل پس از کرمی باشد که پیغمبر
 فرموده خدا برای ما اهل بیت خلافت نبوت را با هم جمع نکرد چرا عمر حضرت امیر را داخل در شهادت
 کرد و اهل شور گشت ابودنکه که عمر را قابل خلافت میداشتند حضرت را قابل خلافت میداشتند
 و نبوت خلافت را با هم جمع کرد این که منافض است با ان شهادت که داده بود که جمع نمیشود از آن
 چهار نفر امیر و فرمود با ما حسن که خود را داخل شوری میگویند و از آنها بازدار من خود را داخل
 شوری کردم خواستم منافض کلام عمر را برسانم که از من گفتند نبوت و خلافت با هم جمع نمیشوند
 امروز مرا قابل خلافت و اهلیت ان داشتند خواستم منافض کلمات عمر را بر مردم اظهار کنم
 دیگر آنکه عمر گفته بود روز شوری که اگر یکی از دو مرد زن بودند که ابوعبیده و سلام باشد
 مرا بخاطر شوری بیدار که او مستحق خلافت است یا اینکه هر یک میداند که سلام از فرشتش نبوده بلکه
 از عبدها بود این کلام عمر هم منافض است با آنچه روز سقیفه گفته بود با بضاکه پیغمبر فرمود
 اما ما از فرشتش هستیم پس ادعاء انصار را باطل کردند بعد از آنکه من قریش پس واضح شد
 که این شوری مستلزم چند منافض بود در و این کرده مسلم در جمیع خود و جمیع در جمیع
 بین صحیح و غیر اینها از علما و محدثین آنها که پیغمبر و فقی محض شدند در خانه چند مرد بودند
 مثل عمر بن الخطاب و جمعی دیگر از صحابه حضرت فرمودند و او و سفید بن ابی ذر و ابی بنو سلمه
 حدیث دیگر دوا و سانه بنیاد و پیدای بوسیم را می شناسد که کراه نشود بعد از من عمر گفته
 کتاب خدا ما را بر این است پیغمبر شما هدایان میگوید حاضرین مجلس اختلاف کردند بعضی
 قول قول پیغمبر است بعضی دیگر گفتند قول قول عمر است اختلاف بسیار شد حضرت نگاه
 غضب الودی با آنها کردند فرمودند در خبر بدان پیش پیش من نزاع نکنید از پیش حضرت است
 بیرون رفتند از مجلس هر وقت ابجد بشمار میگفتند که پیغمبر را تا اینکه سبک بکنند از آن

محلث من بغیر عیسی

همیشه میگفت روز یحیی بن جبرئیل میبختند همیشه میگفت همیشه میگفت اینجا است که خاکی است
 منار سوختن و منار کافران از آتش الهی بدد شرح فی البیان گفته که اگر عیسی بنده است که پیغمبر
 میبرد و یا پیغمبر است و میبختد که کلمه نکو بود بحریه یا قدرت داشته باشد که کلمه بسجین برآید
 باز این آیه الحیدر گفته که این عباس در سه موضع که عمر گفت که پیغمبر خواست خلافت علی
 را نصیب کند که فرمود و ان فام بیا و زید خدا خواست من مانع شدم و قضای این
 کلام واضح است اگر چه من کتاب الله صحیح بود و در سقیفه جمع شدند دشمنان و قریب
 کردند و از امر چند نفر از راه عدالت که با اهل بیت ظاهر باشند بیعت با ابوبکر کردند اگر
 کتاب خدا کافی بود چرا ابوبکر و عیسی عمر را بعین کرد چرا عمر شوره فرار داد چرا در احکام جلال
 و سرکردان بود و محکم برین باب فراتر از وضو است بعضی گفته اند که فرمودند و در آن
 در جمیع محاربی و ابی که نه که پیغمبر و عرض مؤمنان حضرت عیسی انصاری فرمود و بیا و زید و شای
 نابوسیم برای شما چیزی که بعد از من اختلاف نکنید غنی حضرت قاعا رضی الله عنهما خواستند
 بیا و زید عمر گفت ایمن دهنان میبختد چون پیغمبر طوبی آمد گفتند یا رسول الله حاضر کن
 آنچه خواستند فرمود که بعد از آنکه گفتند آنچه گفتند یعنی بعد از آنکه عمر و حضرت عثمان
 یافتند و حال غضب عمر از این از او شنیدند که گفت ایمن دهنان میبختد و این واقعه از
 راه طعن است عمر فرمود که پیغمبر را و غضب کرد با حال غضب عمر و جلالت فرمود و هر که
 پیغمبر را و غضبناک باشد خدا از او غضبناک است و هر که خدا از او غضبناک باشد با شنیدیم
 جز او است و قیم آنکه خود را پیش انداخت و کلام پیش روی حضرت و اخبنا کرد غیر آنچه
 پیغمبر اختیار کرد با اینکه خداوند حرام کرد و طغی فرمود از تقدم بر حضرت و از پی شرعنا
 انما الین منوالا نقد و این بدی الله و رسوله بآن میفرماید و ما کان لمومن ولا مؤمنه
 اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة حکونه از عمر جایز است که مقدم شویش روی
 پیغمبر را اینکه امری بود که در راه و شان را و بید که بنویسد چیزی را که او میبختد اختلاف

فصل فی بیان حال غضب و عصب

۱۳

بود و در نظر این که صلح یافتن بدین وجه مانع شد تا بدین حد خشم و کنایت
 کرد و چند خشمناک حضرت را اینکه میان عجاایب و اختلاف و بلا قال انداخت و مخصوص پیغمبر
 مفضل و پیغمبر داشت و اختلاف بود و عراش انداخت که بعضی گفتند بیاوریم فرمود بعد
 از آنکه گفتند این که گفتند یعنی بعد از آنکه اختلاف انداختند و است پیغمبر که مفضل و کنا
 واقع میشود پس کناست عصبی فایده میشود و کار پیغمبر باید حالی از فایده نباشد بهین جهت
 نرا که در آن چون مفضل و بن بر داشت و اختلاف بود بعد از آنکه اختلاف افتاد در حضور پیغمبر
 در خانه حضرت پیش از آنکه در حال امانت پیغمبر و عصبی و او طلب میشود و دیگر چه
 مفضل را در این نوشتن حضرت بعد از فوت و اینکه در حال جفا حضرت مخالف میکند مثل اینکه
 مخالف کرد از پیش اسامه یا این که ناکید حضرت و اصرا را در روز که مخالف میکنند حتی اینکه لغز
 هر که مخالف کند لابد بعد از فوت حضرت هم مخالف میکند پس واقع شدن این مورد از عصبی لیل
 بر اینکه عصبی میان آن بود و در بن و مراعات دین را نمیکرد و او امر شرع را رعایت نمیکرد و عظیم
 پیغمبر هم نمیکرد و امثال اینها از حضرت نمیکرد و اینها از عجاایب پیغمبر رسید و قول نمیکرد پس
 ایمان کجای او بود اینجا عصبی که گفتند قول قول عمر است کجا ایمان داشتند که قول عمر را واجب
 داشتند و عجاایب و قول پیغمبر را باطل کردند گفتند که عجاایب باشد و آن کفر از این بالا که حضرت
 همین است میماند بعد از آنکه مانع شد از این مفضل و حضرت بود کفا باین نکرد بلکه عصبی
 و حضرت را نسبت داد و پیغمبر که جان بر سر نسبت داشت و این حضرت داد و در مقابل و حضرت
 در حضوران نزد کوار در حضور عجاایب حضرت را شتم داد نسبت هدا بآن داد و حال حضرت را
 مثل حال کسی که گرفت که در آنوقت عصبی میشوند با اینکه حضرت عصبی کامل بود با اینکه خدا
 می فرماید ما ننطق عن الهوی ان هو الاوحی ووحی و هر که انصاف داشته باشد این دلیل است
 که گویند اینها اختلاف اعتقادی باین بن نداشته و حال اینکه خداوند مجتهد تعظیم مواضع
 بر اینها الی شول یا ایها البیته خطاب فرموده و آن دو موضع هم بجهت صراحت و رسالت

پیغمبر و این که از کوار در حضور عجاایب حضرت را شتم داد نسبت هدا بآن داد و حال حضرت را

بسم الله الرحمن الرحيم

اوست و عیسی مراد و عیسی خداوند رسول خداست و عیسی که محمد رسول الله ص با اینکه این سخن
 از او ادعای سول خداست خدا میفرماید بدان که این بوزن الله و سوله لغیر الله فی الدنیا
 والاخره و اعتدایم عذابا بالیها لیس چنین شخص که نسبت به مبطور و حی چنین کند که تمام مردم
 و عبادی آنها است میشود گفت که پیغمبر از حال امت بخبر یورند که بصدقه هفت فرقه می
 شوند که اصلش هفت است و سه فرقه باشند پیغمبر که از گذشته و آینده عالم بود و از افرات
 هم خبر دارد که فرمودند و در آنست که جدا و منفرد شوند امت من بفرماید و سه فرقه و
 میدانست که حق با بکفر است و باقی در کفر ای اند خدا میفرماید و ما از بعد الحق الا اضلالا
 چنانکه این کلام عمر که گفت پیغمبر خواست بر وجه بخلاف علی کند خدا نخواسته من
 بشدم اما خواسته سول خواست خدا نیست پیغمبر که از پیش خود خبر میدهند کاری نمی
 کند و ما بطور حق الهوی پس نسبت مخالف پیغمبر ندارد خدا از دو قسم میفرماید نسبت
 با اوست که پیغمبر از جانب خدای بوده و خواست پیغمبر از خواست خداست چنانچه این پیغمبر که
 که پیغمبر خواست علیه خلیفه کند پس چنانچه خدا خواست پس نسبت پیغمبر را در و سول خدا در است
 و این محض کفر است یا باید در سایر چیزها پیغمبر باشد و در اینجا قبول نکنی و اگر پیغمبر بود و این
 و از جانب خدا بوده و کلام او از دو نوعی بوده که خواست و خواست خدا پس بگویند که این از ادعای
 پیغمبر است و داده خدا کفر است که گفته پیغمبر خواست و خدا نخواسته بگویند که لازم می آید از این کلام
 که آنچه عمر کرد و مانع شد خواست خدا همین باشد چون گفته پیغمبر شمر در تبه پیغمبر است و
 داشتن تبه خود را این هم بدو از آن دو قسم میشود که پیغمبر خداست و خلیفه و وصی و جانشین
 بعین نیک و امت و جبر و صلاک ندارد با اینکه خدا در حق پیغمبرش فرمود لقد جاءکم من
 من انفسکم غیر عتره عابثه ما عنکم حق علیکم بالموثقی و فی حجتهم فرمایند فلعل الناس
 پس این بافتن خدا می کند که امر حق و اصل حق کرده باشند و اسامی برای آنها قرار داد
 چنانکه در اینها میفرماید و از میان آدم هم مستخرج بود تا زمان پیغمبر

اعلیٰ الله و یغیرهم که هر مان تر بود از آنها از خود آنها انبیا و علی با المؤمنین و آنها میگویند که
اما من در خلافت هم است از این جهت حاضر نشدند چنانچه پیغمبر را فرمودند پیغمبر ص من انبرانی
مثل بد بودم نسبت بولدش هرگاه بنواهند غوط کنند و بپندارند و پشت بپندارند چگونگی
میشود که پیغمبر که خالص چنین است از من است و در و اما میرای ای آنها نصیب نکنند با اینکه
بزرگداشت امر اما مثل ظاهر آنکه ندانند بجز از حضرت و مشغول خلیفه تراشید شدند بجهت
اهتمام در آن پس بنا بر این آنها از پیغمبر کامل تر بودند که فکر دین بودند و خلیفه را معین می کردند
که اعتنا بجهان پیغمبر نکردند با اینکه با اعتقاد پیغمبر پیغمبر پیغمبر پیغمبر پیغمبر پیغمبر
با و خواندند اما آنکه صفت اهل متبوع و با اعتقاد ما پیغمبر کرد در ظاهر حیات نداد و اما عارف
و عالم و شاهد بر اعمال ما هستند فل اعلموا منیر و الله عملکم و رسول و المؤمنون فرغ من
این زمان و از من است پس در اعتنا بجهان حضرت مثل اعتنا بخود حضرت است در حال
حیات در مثل و مثل گفته اند که بجهان حضرت رسول حاضر نشدند و بعد از سر و داند بد پیغمبر
حضرت را نکردند چون فرستادند بیکر بیکر گفت البدا و البدا و قبل البوار یعنی باید بچند
کردن در این امر خلافت ندانستند که بچند کار و شیطانت تا فی از عمر است اول که بیکر است
کردن عمر بود بعد شیطانی که شهادت کرد بجز حضرت بعد از پیغمبر و سایرین خدا و قیامت
که اوم را خلیفه کند و چند سال قبل از او ملک و اکاه کرد که جاعل فی الارض خلیفه از این
جهت عمر گفت که بچند بیکر که کماله بود خدا مسلما آن را از شر و نگاه داشت پس هر که بر کرد
بمثل این بیعت او را بکشید گفتند اگر بنویسم فاشم فارغ شوند از غلاف پیغمبر و بیکر ممکن آن
امر خلافت پیغمبر از این جهت بود که در پس معلوم می شود که حق با پیغمبر است که می گویند
پیغمبر ص فرمود که علی خلیفه است بعضی گفتند که اگر حق با علی بود و پیغمبر ص فرموده
بود دیگر مخالفت نمیکردند متصور بود منع او می گویم اگر آن برای بیکر می بود ممکن
نبود از بنو حنیفه منع او اگر آن برای بنو حنیفه بود متصور نبود رد او خدا جبار و او که گفتام تو در

و قد يقولون ان رسول الله ابيكم جراما ان يترككم بحال انكم مبداء من فرستاده خدایم شما
ابا هیو تو تیره را بخریف نکرده اند و کوساله بر سینه کرده اند خواستند بیدار بکشند و او را بیدار
کنند ندانایان کشند با اینکه بیکان آنها ماضی بود و دیاره اولیا برادران یوسف کشیدند
مض بدش را بر یوسف و او را در چاه انداختند و او را فریاد کشید بزمین بچشم معلوم میشود
که مقصود چه بود از این همه اهتمام در سینه و کلمات **فضل** مناجای عیسی علیه السلام و بعضی
ما حدیث من المخلصین و بطلان خالقهم من تنعم الله الامانه لعلی الخ طالع استبعاد ممکن
که چگونه میشود که جمیع صحابه را بخون بر کرده اند الا قلیلی و اینها در ایام رسول خدایم جان و کما
خود را در ده خون میدادند میگویند که شنیدیم بعضی از اینچه با عفت انداد آنها شد از حق رب
کشند در دین او دند و بعلاوه آنها اینها مشرک و بت پرست بودند و ظاهر ظاهر ظاهر
اسلام میکردند در باطن کافر و منافق بودند و ما بنی اسرائیل مسلمانان زایید می شدند و اولاد
مسلمانان بودند چون موسی علیه السلام از آنها هشتاد و سه هزار نفر از آنها کوساله پرست شدند
حایاتی که آنها مسلمان بودند چینی شد پس اینها که اولاد مشرکین بودند و خودشان در باطن
مشرک بودند که بطریق اولی نمیدانستند و اوقع و امکان است از آنها از دینی اسرائیل بکشند
و قتی که از دریا گذشتند فرعون را بدیدند غرق شده با منایعینان گفتند که او موسی بنی اسرائیل
برای ما در سست کن چنانچه برای آنها چند خدا هست از اجناس مستعار میشود که مخالفانستند
امر رسول خدا را در حال چنانچه ابواب نیز بود چنانچه در دعوی از برای بن غارب و ابواب شده
که گفت که رسول خدایم بپروان بکشند با اصحاب اخراج گشتند چون بیکم رسیدند حضرت
فرمودند هیچ خود را بدیدل بعمره بکشند مردم گفتند یا رسول الله ما احرام حج نیستیم چرا میگویند
فرمودند بیدیدل چگونه من شما را امر میکنم شما اینجا را بدیدل کلام حضرت را در کردید حضرت گفت
عضدنا الشک و گفتند بپروان بکشند از راه و آثار غضب در روی میاد و حضرت را بود بعضی
از وجوه آنکه بیدیدل که آثار غضب در حضرت داشت عرض کرد چه کسی شما را بفضیله رسول خدا او را

عصبت کند فرمودند چرا عصبیت کنی من مردم را بخیر می آرم من یکم سنا بخت بکنند هرگاه ایشان را وای
که مشعل بر عباد است بخا الفت نمایند و شفاها امر بخیر و نیکو و دانا باشند پس در حفظ و شفا
و طلب است تقادیر را عدم خصوصاً حضرت چه مضایقه دارند خداوند میفرماید و ما محمد
الارسول فخلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلب علی اعضاءکم که خدا خبر داد که بعد از من
پیغمبری می آید که فرستایند رسول خدام فرمودند بعد از آنکه خدا ما را هدایت کند در یکی
بر میگردیم در عوالم است که فرمودند رسول خدام بعد از من کافر شوند بعضی شما کردند
بعضی را بنیاد است پیش از این است از کفر این است زیرا که حضرت می کشند از کشتن بکفر و کفر
انایمان دلیلش اینست که فرمودند هر که با علی مقاتله کند کافرند زیرا که علی ناجی است و حق با
علی است و گفتارند که لشکر صفین و بصره اجتهاد کردند با جهار خطا و فاسدند زیرا که اجتهاد
که صاحبش را بکفر کشاند اجتهاد نیست صاحبش مؤمن است و دعوائی ذکر شده که وقتی رسول
خدام در وجهه بود خطبه میفرمودند که ناگاه در جبهه کلبه ای بنام انبیا در آنجا نشست و فرمود
میگفت در میان کعبه نمائند مگر آنکه بسوی او میفرست هرگاه می آمد بهر آن خود را محتاج مردم
را از کندی او و چیزهای دیگر و طبل میزد مردم را اعلام میکرد بآمدن خود مردم میفرستند
از او خبر میدادند آنچه میخواستند و جمعه در جبهه مدینه از اسلام او طبل اعلام تواخت و فوق
رسول خدا بود خطبه میفرمودند مردم میفرست گفتند کعبه در میان کعبه و از آن نفرته
و انبیا در یکر هشت نفر چها را از اهل بیت و چها را از اصحاب مثل سلمان و غیره و حضرت فرمودند
اگر اینها در مسجد بودند هر بنه سنک از آسمان بر اهل مدینه میسر سپید خداوند بر او رسیده
جمعه فرستاد و از او و انبیا او طوا انفضوا الیهما و ترکوا فانما فلما عدا الله خیر من الیهما و
النجاة و خیر الازمین و دعوائی دیگر حضرت فرمودند که هر عقیقه هم میفرستد که از شما
بانی بنمائید و ای قش بر شما وارد میبندد پس تا مل نما که هرگاه از برای فتنه حزبی و بنویسند
خدام اینها را بنمائند پس از برای حجاب و دناست از با جناب میفرستد که کعبه در بنی

مکالمه عیسیٰ با متی

او در دطای ایشان کوننداشند و بناها و اسطغان فرست بودند چو امضا بقدر سپا پند پس
 اینکه عامه نقل نموده اند که هر یک از خلفا ثلثه بدل اموال عظیمه در راه دین نموده اند محض برای
 چنانکه از این حکایت معلوم شد و از این بخوی نیز معلوم است چنانچه عامه و معاصره نقل نموده
 که عیسیٰ الخالی از همه امتیازات بخوی و از هر نسبت با آنها الذین امنوا انما ناجیم الرسول و نقل مواثیق
 بدان بخوی یک صد نفر هیچ بلد از صغایر بعبان هلی بلطانی عمل باین آیه نموده چنانچه حافظ ابو
 رفیع و سایر مصنفین ذکر نموده اند که حصی بن ابی الوثیقین فرمود که ما در وهران هستیم که عمل
 باین نکرده است کسی پیش از من و عمل باین نخواهد کرد با حاکم بعد از من و از این بخوی است که ضربت
 دهناد و شتم از این راه در هم و در خشم و هرگاه که خواستم رازی بگویم بکدام هم بضدق کردم الح
 انحصار داده روزه در هم داده با انحصار بخوی کرده و بغیر از او باین ابراحت عمل ننمود پس اگر
 خلفای ثلثه را اعتنا کرد و از هر دین بود و در ظرفه روز عاجز نبودند از این که بیکدیگر هم بضدق
 کنند و با انحصار ضیاحات کنند و خود را مورد عتاب استغفم ان نقل مواثیق بدین بخوی
 صد نفر در بنا و در نهاده در مهراج اکرامه کهنه اما اتفاقا باین یکی بر رسول خدا دروغ است
 بجهت اینکه مالی نداشته پدرش همان فقره را داشته و ندان بود بر مائده عبدالله بن جعفران روز
 قریه نان میبکشت کندان میبکشت اگر ابو بکر چیزی داشته سبکی او می نمود ابو بکر در حجاب
 میبکشت و کودکان مشرکین بود و در اسلام حجاب بود چون منواله امر مسلمانان شده بود و او
 منع کرد ندان حجاب ابو بکر گفت من محتاج بفقره هشتم فرادادند روزی سه سال او بیک
 از بنی الحارث و پیغمبر که پیش از هجرت ما آمدند بجهت رده داشت محتاج بنو و احتیاج به هجرت
 بنو بعد از هجرت که ابو بکر چیزی نداشته و کچیز بی اتفاق کرده بود تا بدیده و حق او نازل
 شود چنانچه در حق حضرت امیر نازل شد هل الی و اما و بکم الله و معلوم است که پیغمبر شریف
 است از آنکه حضرت امیر بضدق ما و کرده اند نازل شد و بنیالی که ادعای کنند که ابو بکر اتفاق
 کرده که بسپا بود بر بنیالی که چیزی نازل نشده دلالت میکند بر دروغ بودن نقل انفا

معو که بعد از آن بنی جعفر گفتند که اینطور است که شما میگویند پس اینها که شدند و از بنی
 کشیدند مگر شما اینها را بدید و هر که بگفتند شما را شدند و اینها را بدید پس مردم قلیل می باشند
 الله عیاس و معوی که کرد و گفتند ای فرزندان قلیل من عیاس و اشکور و ما اکثر الناس و کو
 هر صفت بموئین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم خداوند صالح قلیل فرمود
 که مؤمنین و کشتا که عمل صالح میکنند قلیل اند و بجای نیست از بنی امیوی و عیسی از مرما اکثر
 اسل پیل که سحره بفرعون گفتند یکی آنچه میبکشی پس ایان بموسی دادند و مصدق موسی را
 کردند پس از آن قوم موسی شدند و تصدیق موسی را کردند با یوریه افرا داشتند بدین
 موسی اینها را اندر پا گذاشتند با آنها عجاایه نامانند و در پا گذاشتند به بهانه که عبادت
 میکردند گفتند این خدای شما و خدا موسی است پس از آن موسی گفت ایها اخلق الارض امین
 الله کتاب الله لکم در جواب موسی گفتند کتاب بگفتند موسی عرض کرد خدا با من مینوایم نگاه دارم
 مگر حق و برادرم را جدا از بنی امیوی اما او میان کرده فاسقین خطاب سپید که تا سر خط
 الفهم الفاسقین پس بنی امیوی این امتیاز را که اطاعت و نکرند و متابعت نموندند
 او را که نادر سول الله بودند و افرا بدین ایمونند و بفران از او کردند و در اینها حسد گفتند
 بود اگر مخالفان کردند اما مام و در خود را بدین عیسی از خود که از یوزها خود کوشا شدند
 ما اندک کوسا البرسته کردند و سجده باو کردند کان کردند که برود و کارد و جانان است
 اجتماع کردند بکوشا البرسته و حرف و باقی ماند با صلاح پیغمبر که بمنزله هرون بود از موسی
 اهل بیت او و جاسمان و ابوزر و مقداد و زبیر و غیر هم بر کشت و میزدند شد عیسی که امیوی
 بد رسته کرد سول الله و اسم بود بعدی خم و در مواطی دیگر حجج میکرند بر اینها از انصار
 میبکند بطاعت امیر پیغمبر خدا جعفر بن ابی طالب و فرستاد فرمود بفرمود که جعفر را بی شما امیر کردم اگر
 جعفر بنی طالب را کشته شد پس بنی خاندان امیر شما است اگر زید کشته شد عیسی الله بود و عیسی
 امیر شما است پس هر کشته شدند پس در حلق خود امت را و امیر گذاشت خاندان عیسی

بنای کفر و بدعت و عیسویت

ای گفت و اینها را امر نکردیم بنا بر این که اینها را دانایان کتاب خدا و سنت رسول میگوید و بعد
 از خود طهارت و امسک داشتند که برای خود خلیفه اختیار کنند پس برای آنها تائید این از پیغمبر
 گشته و راست و رفته است و ای آنها از رسول و از خدا و از تکیه نشدنند قیوم آنچه را که
 شدند مگر بعد از نبوت و تحت پیغمبر و آنها را فایده داشت و کوری و شیشه بکرانکه علی را
 طالب اول و هر است اسلام آوردن و اعظم آنها از پنج کشیدند و در جهل و سبیل الله و دنیا
 هماره و جانشین او و آمد رسول خدا نازل شد و پیغمبر سخن می شنید و چون آنکه علی را میفرستاد
 بجهت اعزام و فقه باو داشت و معرفت که بفضل او داشت و علی را نهر دانایان است بکتاب خدا و سنت
 رسول و علی پیش پیغمبر از همه کس محبوبتر است علی در خانوشه و در میان رسول خدا بود هرگاه
 سوال میکرد باو عظام پیغمبر و در هرگاه ساکت میشد رسول خدا خود را بنده اش میفرمود علی
 شایع باهنگ بود بعد از رسول خدا در علم و فقه و همه آنها حاجت بعلی بودند از برای علم
 و او را و منافی است با آنچه خدا در قرآن در حق او نازل شد که از برای احد از آنها نبوده علی
 از همه خود در پیش از همه سخن خصلت از خصال خیر نیست که در علی نباشد نظیر او و شبیه او
 کسی را علی شریفتر گفت هرگز رسول خدا کس را بر علی امیر نکرد و احد در خانه مقدم بر علی نشد
 رسول خدا اسامه و امیر حبش کرد و ابابکر و عمر را از جمله حبش قرار داد گفتند پیغمبر است
 میباید و این کوراء بنده را بر ما امیر کرد که چون اسامه بنده بود رسول خدا را صدای نکل
 ابن عباس را میبکند و ابی که در کافیش از حضرت صفوان از پدرش از جدش و ابی شریقه
 در حقون نعمه الله شمر نکرد و آنها فرمودند چون امیران ما و ایتکم الله و رسوله نازل شد چند نفر
 از اصحاب رسول خدا در مسجد جمع شدند بعضی بعضی گفتند چه میگویند باین امیر گفتند
 اگر باین امیر کافر شویم کافر شده ایم بنیانیان و اگر ایمان باین امیر و پیغمبر داشتیم برای ما
 که پس از طایفه ما اساطیر باشد گفتند که دادینیم که تخم راست و استوار است و آنچه میگویند
 لکن او را دهنده نیستیم و اطاعت علی را نمیکنیم و آنچه خدا امر کرد که باین امیر نازل شد بعرف

نعم الله ثم يتكلم منها فخرها بمبشراستند و لا بد علی راسه از آن منکر می شوند و اکثر از آنها اظهار
 بولا بنان مصداق این عباس است اینچه طبریه گفته در کتاب سیر الامامه که برین پدید گفته
 از فضل حسین تا افر با وصی او است اینها می کشید و جوع الخرج من رفیع الاسل
 فاهلوا و اسلموا و اخرها ثم قالوا با این لا تشل لست من خذلان لم انعم من بنی احمد ما کما
 لعین هاشم بالملك فک خیرا و لا وحی نزل در من هاج التاب بنی اسنا خذلان فکرم بنی مردم نقد
 از رسول خدا و نقد یافت و از آنها بعضی دهواهای اها بعضی طلبا من کردند برائی آنکه سختی
 باشند و اکثر مردم او را مناد می کردند بجهت طلبه بنی اچنا بعضی عمر محمد لعین اخذت که ملک
 رعی بجهت چند و زده بنا چو می کردند و او را مناد می خواند ملک ی و فضل حسین با اینکه مبتدا
 در فضل حضرت نه شجاعت است خود ش خبر را از آن شعر خود که گفته و خانه عبید الله من بعد
 قومه الی خطبه منها اخرجه حسین فوالله ما أدركوا له لوائف افکره ابره علی خطیر
 ع انک ملک الی والرتی شتی ام اصبح ما تو ما بقتل حسین و فی قتل النار الی لیس و هنا
 حجاب الی فی الرتی فرقه عین ابن خالک و لکنا و اصحاب رسول بود و اما علماء آنها علیه وضو که
 که هر دو امام شافعی می باشند که گفتند که تسبیح نبوی شریف و عسک لکن چو رافضی از امتضا
 خود ما اینهم می بینیم و می شنیم که یکی از امام حنفیه است که می بینیم این ابره هو الذی بصلی علیکم
 و ملتکه گفته که بقیضت ابن ابره جابر است که صلوات میفرستنی بر احاد مسلم لکن بعضی از
 با هم خود صلوات میفرستند ما منع کردیم حنفیه گفتند که انک شریک است و است کرین
 مشرع است لکن چو رافضی احاد خود کرده اند ما در دست چه می بینیم از این جمیل بسیار
 ابو حنیفه گفته که من مخالف حنفیه بن محمد را در هر چه گفت و کرد الا اینکه ندانستیم در حال سجده
 چشم خود را می کشود که من امر کنم بهم که نازند با اینکه بهم می گفتم که من بگویم باز کنند اس
 کرد که بگویم باز کنند و بگویم که تا مخالفی شده باشد برین ای با اضا فطالبت حق چو کوشه
 شریعت بعبید الله بنی داند و احکام را بهم زدند که از صاحبش بقیث سیده و ضد

برداشتن عیبه عبد الرحمن بن عبد رازمیا خلاق

۱۱۲

صواب اگر فتنه اند با اینکه رسول خدا فرمود هر بدی غنی ضلالت است و هر ضلالتی مرجع بازگشت
 انشا الله و اینست که ابن عباس و ابی بن کثیر و سحره از حدیث ابی بن کثیر و سحره از حدیث ابی بن کثیر
 چون محتاج به فتنه شدند گفتند بپادشاه که ستمان بشوند مقدم بدارند علی را با آنها با
 سومنض با امام خود بهم رسانند آمدند جماعتی از قبیل از بنیضا عثمان فرود بیاید اگر ند
 مثل ابی صریح و این گفتند که حدیث جعل کنند و افتراب پیغمبر بکنند حدیثی بیاورند
 بگویند و چون فتنه شد بگویند نا اینکه ابا هریره چهار صد حدیث از انس بن کثیر گفتند
 حق ابا بکر فرموده معاویه علیه السلام او را امر کرد که منادی ندا کند که هر که یک حدیثی در حق
 و ابی بکر کند هشتاد کشته میشود و اسیر میکند و او را و غارت میکند و او را
 و حکم کرد هزار ماه که هر که اسم او را در حق علی گذارد با اسم علی بر سر کشته میشود و اینست
 که عالمی اسم علی را بر سر میبرد و میشود بعد از آنکه خبر دادند امر کردند بان عالم را بپایند گفتند
 که اسم علی را بر سر خطا خطا نماند و فراموش نکردند و این را با اسم میبردند و فتنه شد اسم علی است
 و در حق خود لعن میکنند و ابی بن کثیر را در کتاب سحره از حدیث ابی بن کثیر است که چون
 بنی بکر اماره بنی بکر را از بنی بکر گرفتند و امر معاویه را و او را که لعن علی را در حق است
 گفتند چون وضع شد و در اراضی کرد و بنی بکر سپید صبحی که حلال را با سپید صبحی
 این بود که معاویه گفت که بنی بکر را و بنی بکر سپید که از صبح بر دارم لعن را و او را
 گفتند رای با او است چون و در جمع بنی بکر بودی ما را لعن می خواست و خواست بکار
 و خنای او بود عمر گفت که تو در بنی بکر کافر علی را لعن کردی و سخن ما بکار فریدی گفت پس چرا بنی بکر
 شما فاسق را لعن کردی که کشت بگوید علی کافر است و می گفت اگر علی کافر نیست چرا
 او را لعن میکنید عمر خجل شد از منبر فرود آمد و فرشت بنی بکر را و مسلمانیان که امیر المؤمنین
 عمر بن عبد الرحمن لعن علی را از صبح او را لعن کرد و بنی بکر را لعن کرد و بنی بکر را لعن کرد
 و امر کردند با فتنه و اینست که خود را که سحره از حدیث ابی بن کثیر و سحره از حدیث ابی بن کثیر

تفسیر و تفصیل علم ابلیس

چه بود و از آنکه و غیره آسمان و زمین آمد آنها اعراض کردند و دور کردند و هرگاه قبول نکنند
 از خدا و رسول چنین را از آنچه که داشت زانها و احادیث چگونگی میکنند عالمی که از علی رسید چنانچه
 حضرت فرمودند پس بران روی نفقه یعنی نادر کردن پسران و دو نفقه یعنی از دو امتحان و جهل جدا
 عجایب که می گویند اهل دینه بیکه مال آنها حال شد و زادی آنها اسپر شدند و در این احوال
 کشته شدند و چون که ابوبکر خالد را فرستاد بکشتن بنی حنیفه و بنا حال و مالک بن نویره که اسپر بلیه
 بود خالد آنها را کشته و در کوچه و سیور و بان مالک خالد سگ ناکرده و کشته که هم از ایشان
 همه را داشت ناکرده خالد را الفی سفی الله دادند از روی عداوت با علی که مملکت سیف الله است
 حضرت سید بنی حنیفه می گفتند که پیغمبر را انکر کرده که حقوق اموال خود را صرف کنیم در مضاف
 صلوات اوم خود و خلافت زبیر بنی هاشم است نه برای توای پس از آنکه با ابوبکر بنی حنیفه که مانع
 بنا و بل و او نمیکشند چون که از اصل منکر نکرده بودند لکن ابوبکر را لایق و قابل ندانستند که
 پیش از پیغمبر شدن زبیر که از رسول خدا شنیده بودند که ابوبکر را حق و خلافت و امامت است ابوبکر
 در آخر عمر حسن خود ناسف خورد و پیشماشتن فضل مالک عمر و با نام خلافتش فعل ابوبکر را انکار
 کرد اسپر از ابوبکر بر کرد پس خالد را حاکم نازد که بان مالک ناکرده بود و کافی از حضرت امیر
 محمد باقر روایت شده که روز غدیر خم و فقی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دست علی را بر مالک را
 گرفتند و او را مولای خود و مسلمانان و خلفه کردند ابلیس لعین بغیر از در میان لشکر خود نماز داشت
 و بر و بجز از لشکر شجرانکه نبرد و آمدند و گفتند ایستد و مولای من چه شد و اگر از تو شنیدیم
 بغیر از این بغیر هوایان که ابلیس گفت این پیغمبر را و نکاری کرد که اگر تمام شود این کار را بدانی او خدا
 را معصیت نشود هرگز گفتند ایستد ما بوفی آنکه آدم را از بهشت بیرون کردی چون منافقین گفتند
 که محمد از روی هوا سخن می گوید دیگری گفت باغی بینی چشمها او داد و میزند و کاسه سر چون
 چشم دیوانگان ابلیس بغیر کشید که بطر افشاده اند و سنان گفت ایستد که من بودم آدم
 از بهشت بیرون کردم گفتند چرا اما آدم نقض عهد کرد و بجای کافر شد و اینها بغض عهد کردند

بنا و بل

خواهی بگو و بغیر

و کافر شد رسول چون بغیر خدام رحلت کردیم غبار غباری بر پا کردند بلبس تاج پادشاهان و سواران
 ملاد و نشستند جمع کرد پیاده و سوار و خوراکه کینند خلد اطاعت می شود تا اسام بر پا شود بر
 از آن روز و نه حضرت اینست تاویل این و لفظ صدق علم بلبس طریقه چون که بغیر خلد کرد و وطن از
 بلبس بود زمانی که گفتند بغیر از روی هوا سحر می کرد بلبس که کرد و آنها بغیر منافقین قصد
 کردند که بلبس و کمان بلبس اعوانی آدم بود که گفت بغیر از آنکه لغو نهیم اجتماع در تقیست
 ابرهیم پسند خود از حضرت امام عجل با فرمود و حدیثی تا آنکه فرمایند بعد از آنکه گفت بغیر من که من
 و هذا علی مولا انا لست خالک غیرها خود در بچند بلبس زد که گفت چه شده است شمارا گفتند
 امروز با هم به لبست یعنی که نکشاید و ادای نادر و قیامت بلبس گفت بغیر از اینست که بلبس
 او هستند و او عده دادند خلف عده با من نمیکنند پس خداوند سبحان این را به فرستاد و لفظ
 صدق علم بلبس طریقه فاسعوا لا فریاض المؤمنین یعنی متغیر علی منافقین بلبس نکردند و قوم
 گفتند سابق است بر این و اسیر کردند آنان را و مثل اینکه در کربلا منافقین خلفا کشیدند
 آنها را چون حبس و انضاض و اسیر کردند آنان را و هم چنین هر ذراتی که در دنیا بودند
 شصت نفر از اولای و عالم را کشت و سزا کشت هر یک بغیر از دیگران انداخته و بعضی کتب
 مد کوراست که گفته شد از اولاد علی صد بلیست هر از نفر خداوند میفرماید که فی رسول الله
 اسوه حسنه پس واجبست بر تابعین رسول خدام اینکه محزون شوند در حق حضرت و شایسته
 در سب و افغان بزرگوار و شکی نیست که رسول خدا محزون است بجهت قتل اولاد خود و حضور
 عاشورا بخلایفه امت که روز عاشورا داد و ستادی کردند که بر بدایع هفتاد و دو نفر را
 شهید کردند که هجده نفر از اولاد علی بود و ده اسعد پسند شریف گفته اند هرگاه بیعت کردند
 یکی از امام است و واجب طاعت که چون بیعت نمایند بغیر کردند و تابعین او را مباح
 کردند اللهم العزیز و منایعیه و ابست در کتاب شریف البیوه که ابو بکر در خواب
 دید که افغان از اسنان جدا شد و بیجا گشتند و احوال با هم ناپسند و متفرق شدند قطعه

از آن در خانه ابو بکر اضا د ابو بکر از بجز آن هفت سید بعثت را می گفتند و دانستند که ظاهر شود
بیکدیگر در این زمان پیغمبر و اذن می نمودند و از او بنویسید هر روز نادی بخدا و از این پس بنویسند
و عود از آنجا چون پیغمبر ابو بکر را دعوت اسلام کرد ابو بکر گفت بکدام جهت از تو میگویم که فرمودند
پیغمبر بخدا و ابوبکر اسلام آورد پس اسلام را به بکر بجهت همین علت بود که از آنرا و خدا اسلام
اورد و اما علی شهادت و شهادت و بخدا و اعتقاد از جمله خبرهایی که شهادت و عداوت قدیمه آنها
میکنند با اهل بیت و اینست که صدق و بر حوم ذکر نمیکند در علی از آنکه حبیل که گفته حق است
که ستمی ستم نمیشود تا اینکه علی را دشمن ندارد اگر چه بداند که باشد و در این میان خلکان که نارنج
معبر با آنها است میگویند که دشمنی با او سنی علی جمیع میشود تا اینکه روایت میکنند که کتب خود که
پیغمبر فرمود با علی و ستم ندارد و تمام کرم و من متقی و دشمنی ندارد و تمام کرم و من متقی و دشمنی
الفضل شیخ نجیب الدین ابوالفتح اصفهانی از جمیع مسلم نقل کرده که پیغمبر فرمود که خداوند
فرستاد رسولی در حقش تسعة دفعه که علی بن ابی طالب و امام المقتدر و قائم الزمان محمد
پس تا نبشت که علی امام آنها نبیند بلکه امام المقتدر است که خدای فرماید آن المقتدر و جنت
و غیره مقعد صدق و عند ملکوت مقید و چون که تصدیق امام با امامت با دشمنی علی جمیع نمیشود
بلکه جماعت عامه با ما روایت کرده اند که پیغمبر در خواب دید که زمین خالی بود و زمین
و آسمان بر سرش نیفتاده که بر سرش خفته که لا است کو ترا بود و یا شد با اینجا است و اصداب
و ابوبکر را صدق بخوانند و ندانند که در خواب و چنین چیزی شنیده و او را خلیفه رسول خدا
با اینکه رسول خدا او را در جنت خود و بعد از وفات خود خلیفه نکرد که خود را با هم میگویند
که با جنت و امتش و امیر المؤمنین و خلیفه رسول خدا خوانند ندانند که در چند موضع و از
خلیفه کردند و در میان از جمله در غزوه بنو نضله که فرمودند با و مدینه صلوات الله علیه و در مکه از بنو
من با آن برای او ایاد یعنی بنشیند اینکه بوده با شیراز من بنشیند ها روز از موسی خزان که پیغمبر بعد
از من بنشیند رسول خدا که خوانند چون ابو بکر میگوید امیر کرد اسماء را بر جیش که ابو بکر و

بیت القاب صومعه فقیر بمقام امام حسین

۱۱۸

و عمره را نچیش بودند و خضر رحلت کرد و اسامه را عزل نکرد و او را خلیفه سوختند و میخواستند
چون ابوبکر منوی خلافت شد اسامه غضب کرد گفت رسول خدا را بر تو امیر کرد چه کسی تو را خلیفه
بر من ابوبکر نام زد و گفتند اسامه را رضی کردند و نامزد حاکم خود را میخواستند و عمر را فادو
و بعد از آنکه گفتند این که رسول خدا فرمود علی را و فادو را من است حق باطل را از هم جدا میکنند
چگونه با او عایشه کردند و در امر باطل که خروج کرد و امام چهارم شان واحد از آنها با او جز
بغیر نکردن صفائی که حق خود را طلب کرد و از ابوبکر ایستاد و کلمه سخن نگفت و عایشه را ام المؤمنین گفتند
و با او در جنان خضر را نگفتند و در درش محمد را با بزرگی شان و فریبش از حق و خدا خال المؤمنین
با و نگفتند و خواهرش ام المؤمنین گفتند معاذ بن ابی سفیان را خال المؤمنین گفتند و خواهر
ام حبیب خضر را سفیان بعضی از زوجه خضر بود و حال این که خواهر محمد است بکر یا ثنیان است و خوا
معویه با پدرش را از رسول خدا لعنت فرمودند و معویه را از او کرده پس از او کرده لعن
پس لعین فرمودند و معویه را بر بر بنی بنیاد و او را بکشید و معویه را نصفه المواقفه
فلو بهم میباشد با علی معاذ که کرد و جهاد خلفا است و امام حق است و هر که با امام حق مخالف
کند ظالم است بپیش این که محبت ابوبکر موافقه کرد با علی و مفادقت پدرش کرد و بعضی معاذ را
داشت و معاذ را شصتی او با علی و محارب و ابی الحضر معاذ و ابی انکاب و شی شمره اند و حال این که
با کلمه نوشتند بلکه رسائل نوشتند بلکه از جمله کاتب و محارب است و معاذ را شصت شد
و در حق او آمد و لکن موافق با الکفر صد انفعال هم غضب من الله و لهم عذاب عظیم با این که معویه
همیشه مشرک بود و با بغالت که پیغمبر بشو بود نکذیب شی می کرد و اسمش را میموشی و در
روز فتح یمن بود و طعن بنی بر رسول خدا و کاغذ بخور حریبی نوشت و او را سر زنی نمود
که اسلام آورده بود و فتح در شهر رمضان شد هشت سال بعد از هجرت معاویه و بشیر خود را با
بود از سر پیغمبر که خون او را هدیه کرده بود و فرار کرد و بیکه چون بداد را جا میزدند و نازانند

ظاهر کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله

اضطراب پناه بر پیغمبر آورد و اظهار اسلام کرد بعضی گفتند اندیش از فوختن مسلمانان است
 ما خود را بعین حال انداخته شفاعت او را بکنند عباس شفاعت کرد پیغمبر گفت شنیدم از او علی
 عمر و ابی بن کثیر که خدمت پیغمبر رسیدند و فرمود بر شما ظاهر میشود مگر کسی میرد بر
 سنت من متوسل باشد حضرت برخواستند و زنی خطیب بخواند معویه برخواست و دست پیغمبر
 بر پدیدار کرد و پیغمبر رفت خطیب نشیند حضرت فرمودند لعن الله الفاسد المفسود خدا
 لعنت کند کشته و کشته شده را معویه مبالغه کرد در عمارت علی و جمع کثیر را از احتیاج
 کشت و حضرت را لعن کرد بر منابر و گفت شنیدم از شما این که عید را قطع کرد اما حسن را
 زهر داد پس معویش امام حسین را شهید کردند و از او اسیر کرد و جدا و شایسته سواران کشت
 مادرش را و هر که را خورد خالد بن ولید را سبقت الله و سبقت الله مقلب کرد و خالد را شهید
 دشمن خاند و سواران کشت سواران کشت سواران کشت که روزی احد مسلمانان کشته شدند
 و دندان پیغمبر را شکستند و شهید کردند چون اظهار اسلام کرد حضرت او را فرستادند بقبیله
 بنی نضیر که گفت با کسی که خدایت کرد و خالف حق را پیغمبر کرد مسلمانان او را کشت و سواران کشت
 احتیاج برخواستند و کار خالد را کردند و دشمنهای خود را با ستم بلند کردند بعد از آنکه ظاهر
 می شدند سبقت کردند بر علی حضرت عرض میکرد خدا با من برای پیغمبر و سواران از این خالد کرد پس
 از آن اهل بیت و فرستادند تا آنکه کشتند خالد کرد در قیصر نظام حضرت بر علی فرمودند که فو
 را از حق کن حضرت امیر رفتند و فرما این رسول را بعل آوردند چون پیغمبر حلت کرد ابو بکر
 خالف خالد را مگر که بکشتن اهل بیته خالد کشت از اینها هزار و دویست نفر را با آنکه
 همه مسلمان بودند حکایت اهل مالک بن نویره که شمشیر با این همه شاعرها و از اسبق الله
 گفتند بنا بر کوه و امیر شدند و انداخته اظهار عذر میکردند و خالد که مسلمانان را کشت
 خود را اهل کفر کردند و از آن و زاری امیر را اسیر کرد تا کسی که بخار با اهل بیت بود

او امر ند نمودند تا اینکه پیغمبر فرمودند با علی بن ابی طالب که نشستند و خدای تعالی را دعا کردند
 بعضی گفتند بدتر از ابلیس کیست که سبقت بجنست داد و طاعت کند شتر او و با او در میدان
 معصیت بود و مشک نیست که ابلیس عاید برین ملائکه بود و شتر هزار ساله حامل عرش چون خدا
 آدم را خلق کرد و خلیفه زمین نمود ابلیس را برین بود سجده بر آدم ابلیس استنکاز کرد تا وقت سخن
 طرد و لعن شد و معوی به که همیشه در شریک بود بتی ستم میکرد تا اینکه از رحلت رسول خدا
 پس از آن هم استنکاز کرد تا طاعت خدا و بندگی ابلیس را خلیفه رسول خدا پس معوی بدتر از ابلیس بود
 بعضی چنین میگویند که مخالفی که معصیت با ما نمیکند معوی را اینها و مخالفی که اینها
 او ضار شد که حضرت امام حسین را سینه زد که احوال او و عار و کثرت گناه او را سپرد که اینها
 در بلاد گشتند بر شتر هزاره امام زین العابدین را معلول کردند که گفتند که تا اینکه استخوان سینه
 حصی را با اسبها با مال کرد سه هاشم را بر نیزه کرد تا اینکه مشایخ اهل اوقات کرده اند که در
 قلل حسین آسمان خون بارید شریک در آسمان است و رفتن حسین پیدا شدند و ابی که در
 که ستمی بر داشتند بدین اند که زنی را خون بود و آسمان خون بارید که اثر او در جامه های ما ندانایان شد
 جماعتی که او را امام میدانند و قتل دارند و لعن ابوالفریح جوزی که از مشایخ حاکمیه است
 از ابن عباس روایت کرده است که خداوند فرمود که سبقت با یحیی بن کریم را بکشتم
 هفتاد هزار نفر هفتاد هزار نفر را بر سیدم همان یحیی بن احمد بن حنبل از بنی بد گفتند برید
 انکه می بود که در اینجا کرد مدینه را عازم کرد و او را دلا صالحی است روزی گفت که فوی مرا شنید
 بد و ستمی بریدی همد گفت با کسی می بندد و شنیدار که ایمان بخدا و رسول او داده باشد
 گفتن می او را لعن نمیکند گفتن می او را لعن نکند حال اینکه خدا او را لعن کرده و در قرآن
 گفتن در جای فراست لعن برید گفتن با بنی ابراهیم لعنیم ان نفسدا و لا ارض و
 نفطوا و احامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصحابهم و اعمی ابصارهم چه فساد میزد که از قتل و آنکه
 قتل سبط پیغمبر و قتل عمارت کردن مدینه و اسیر کردن اهل او و کشتن جمعی از وجوه تائید

فصل اولی در بیان حکایات و احوال ائمه اطهار علیهم السلام

۱۲

از قرین و ماهرین دانشا که هر سید علما به هفتصد نفر و نقل کسیکه شناخته شد از حرم عبد
و زنی ده هزار نفر خون گرفتند پس از آنکه رسید بقرین سؤل خدام و در وضع حضرت تا مسجد پران
خون شد پس از آن که بهر از امیران با منجین و او را سوزانید **فصل** از جمله مطایفه که بر ابو
و داد است حکایت کنند که از اهل بنی هاشم علیهم السلام حضرت که مبادا بعضی بطمع مایه میل با دنیا
کنند و وقتی که بشهر خبیثه را نوشتند آنچه در اجل کرده اند که بنی هاشم فرمودند ما معاشر بنی
مهرت میکنند پس آنچه از مایه میماند صدقه است و در آن جمله بلادی بود که در جنگ بقرین حضرت
رسول و داماده بودند زیرا که چون فتح خبیثه شد سید اهل فدک و شافری و احوال آن
داشتند که نارضا و مقارنت ندارند و در جنگ تسلیم کردند و ابیات که میخواند شد که چون
جنگ کردند مال حضرت رسولا است و ایضا را داشت که فاطمه و حضرت حقیر سؤل از جبرئیل
پرسید که فاطمه کجاست حضرت عرض کرد نه الفری فاطمه و حضرت فاطمه حضرت فاطمه و حضرت فاطمه
با هر خدای غریب فاطمه داد که از او و زنی او را داشت که ائمه باشند از او و امام حسین و فرزندان
امام حسن و فرمود که اینها به جنگ گرفته شده مخصوص من است و ما هر خدا بودم بکسر اینها از
نور فرزندان و اولاد و زقیامت چون خلافت ابوبکر فراد گرفت کس فرستاد و کلاهی حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه فرمود که مرا منع میکنی از مال من ابوبکر گفت بنی هاشم
میگویند که او را و حضرت فاطمه را او محتاج کرد و خطبه بسیار طولانی در میان حضرت فاطمه و
بنی هاشم خواند که مشتمل است بر این که ائمه مظهر هدایت و نشان ایشان و داد است و بحق از فدک و بیجا
این داوود و زنی ده بنص قرآن و عموما ابیات و فرمودند تو مدعی حدیث من معاشر الانبیاء
هستی ثابت کن حدیث بودن او و عمر شاهد زوری شد ائمه الامام امین را شاهد بود ام امین ابوبکر
گفت که او ای منید هم تا حجت و ابرو تمام کنم و آنچه رسول خدا در خون من گفت ترا بحق خدا قسم میدهم
تو بمن دانی که رسول خدا فرمود ام امین بنی هاشم ابوبکر گفت ایله میماند پس ام امین
گفت من کواهی میدهم که حق تعالی و حق که بر رسول خدا که بدیده و فی الفری حق او را رسول خدا

۱۲۱

خداوند بفرموده داد بام خدا و حضرت امیر المومنین نیز آمد بهین نحو کواهی را بعد از واپس حضرت امام
 و امام حسین نیز کواهی دارند ابو بکر بقول بنمود خطبه فاطمه عامه خاصه نقل نموده اند و اکثر
 القاطنات را نیز بهر دو نماید ذکر نموده این طایفه از طرف عامه روایت کرده و از این حدیث در کتاب
 یقینیه جوهره روایت کرده که چون ابو بکر خطبه فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت گفت
 ایها الناس این چه گوش داد دست بر هر سخنی از دوزنها چو در عهد سول خدا نبود و این
 قصه از اینست و باه است که کواهی هم او بود و او ملازم جمیع فتنه ها است میجوهد فتنه
 پیر شده را جوان کند استغاث میجوید از ضعیفان یاری میجوید از زنان مانند ام حلال کرد
 سزای دوزن را کار بود این را به الحدیث گفته که من با شما خود نفیتم که ابو بکر که ابو بکر
 کنیز این بیهوشان بکه داشت گفت که به نیست صریح است و مرادش علی برای طالبیست من نفی
 کردم گفت این قسم سخن با او داشت گفت علی را پادشاه بود و هر چه میخواست میکردی گفت
 یعنی گفت که ام حلال را به بود و با ام حلال است جزای او مثل من ندای با انصاف تامل نما
 که تا معصوم ظاهر و امیر مومن چه نسبتها میدهند و حال آنکه نکند بایست که نکند بی خداست
 و از این نشان از نبی خداست یا مینوان گفت که این اشخاص را نصیبی و خطی از اسلام بود و نه بی خدا
 نه بخدا و نه هیچ کس را علم مذکر کرده که اگر اینچنین روئی ابو بکر که سخن معاش را بینا باشد
 راست باشد چرا ابو بکر بغله و سبب و حایه را و اگر داشت پیش علی چرا حکم کرد مال علی است و تمام
 که عیسی را به علی آورد اگر صدقه بود چرا اهل بیت عصمت و طهارت که به نظر هر درستی
 اینها است مرتب میشدند چیزی را که جایز نباشد نه اخلاص را اهل بیت حرام بود و بعد از اینها
 وقتی مال بحر نیز پیش ابو بکر آوردند جایز نبود گفت که پیغمبر و عده داد که
 هر وقت مال بحر آمد سه خوه بدهم ابو بکر بر و از بیت المال بر دار بدو تا آنکه شاهان را و
 بخواند بلکه بحر را تمام مطاع فدک نسبتا است از اینجه که ابو بکر خواهر از وجات حضرت را
 ممکن ساخت از تصرف در بحر ها و گفت اینها صدقه است چنانچه در فدک گفت صدقه

مکالمه فصحاء ابو حنیفه

و میراث فاطمه را عصبه کنی در حجاج گفته که فضل بن حسن و قتال گویند با ابو حنیفه مناظره کرده
گفت که ایها الذین امنوا لا تلحدوا بوزن النبی الا ان یؤذن لکم فلیح شد با ابو حنیفه گفت
لیح نشده گفت چه میگویند و بعد از آن خلیف بعد از رسول خدا ابو بکر و عمر را علی بن ابی طالب ابو حنیفه
گفت ای تو بمیدانی که آن دو نامه خواندند در قیام کدام چیز میخواهی و شنیدی آن در فضل
اها فضل را مناظره کردند که وصیت کرد که من شوم در جانی که حق را داند و نداند اگر هم
داشتمند میشدند بر رسول خدا بد کردند از بخشش خود و عهد خود داشتند که خود را
گفت که این آیه لیح شده از تو بود از رسول داخل خانه او شد با ابو حنیفه سر برافکند پس از آن
گفت از برای آنها مخصوصاً نبود لکن نظر بحقوق عاقلانه و حفصه مستحق دفن شدند و اموی ضعیف
دخترهای خود فضا گفت تو که میدانی که وفای پیغمبر رحلت کرده نمرن داشت از برای آنها
بود بچه ای که فاطمه را داشت نظر بعتق آنها نه یک از هشت یک بهر یک از آنها میراث این میماند
نه یک از هشت یک بگوید یک و بگوید نه هر حجره با بن طول و عرض پس چگونه در مرد
مستحق پیش از بگوید شد ندیده شده است که عاقلانه و حفصه را شصت و نه از پیغمبر فاطمه را شصت
بیمیر و منع میراث او شد مناظره بکلام تو بستان است از چند ده ابو حنیفه گفت او را
بیرون کنند که رافضی حنیفه است پس آنها عداوت کاسه دارند با اهل بیت خدا و بد میفرمایند
در حق و عبادت پیغمبر و قرآنی نبوت کن میفرمایند و لا یتربحن بیع الحما هابه الا را بعد از ذکر
این باب پیغمبر خروج صغیر دخترش بعد از بیو شمع حتی مؤمنی بیان کرد فرمود بد و معنی که
بعضی از آنها بر حق من خروج کنند پس از آن فرمود با جمعی تو بنیاد از آنها پیغمبر خبر داد
با و پیش از وقوع از باب حجره با آنها هم عاقلانه خروج کرد از اقلیم با اقلیم دیگر با اسلحه
بجهنم مثل امام و کسان که با او بودند از آنجا اب سوار شدند و راهی شدند میگفتند خدا
میفرماید و لا تحسبن بالقول فیطمع الذی فی قلبه سرور عاقلانه و حق سب کرد که مبادا لشکر
از او متصرف شوند با و دیگر بر جنازه امام حنین بیرون آمدند بیکان آنکه او را میخواستند

کنند بنی جلدش عسکرش را بر فراشت با عانت سران بجا امان و از او بیرون گشتند
بجانه حضرت عسکر شام بنی ابعث ایشو جان و دقت را در آن نمودند همان ابن عباس با عا
و مردان گفتگوها و وحشت شدان عباس گفت ابعث ایشو بنی ابعث ایشو بنی ابعث ایشو
لک الشیخ من الثمن و بالکل یفرح ابعث ایشو بیکار بر سر سوار میسوی بیکار بنی سوار میسوی
اکرمه بنی سوار میسوی حق تواند بیلر حضرت نه یک از هشتاد است تمام حجره و اصف
گرفت و ایشو که مشهور است که چهارده نفر از منافقین کردند و رسول خدا مد لبلة الثغمة
نبرای شش و حضور از دوازده نفر از ده ریختند که شش نفر از حضور بود و یک نفر از ایشو
خداوند حضور از خلاص کرد از مکر آنها ابو موسی شغری یکی از آنها است عمار بن یزید
داشت بر و آبی محمد بن قنبر و مقداد بن اوس بنی عمار عرض کرد یا رسول الله همه را با هم و دست میبند
این را باز نشد و همو ایما لکم بالواو اتس بمالک با علی بن ابی طالب بنی عمار بنی عمار بنی عمار
کمان کرد حضرت را بر کمان بند و دو فرغ بریان ابو هیر را که امرش محمد بنی عمار بنی عمار
بست به پیغمبر عبد الله عمر که بر کشت از علی بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار
و ایشو بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار بنی عمار
ایشان را مسلمانی نامند که تابع اولند که معصوم فرمود و بنی سبیل است از سبیل اول
فصل یفغان شتایع دبیعی دین صفر معلوم شد محضو صلا ایاام خلاص او بعضی
از آنها اینست که بر دم گفت صبح کنند و باها را بشویند علی و فرمودند چو مردم
امر کردی صبح کنند و مؤنه گفت رسول خدا را بدیدم و در طائف صبح کردند و مؤنه جفمت
فرمودند این بعد از نزل سوره مائده بود با قبل از آن عمر گفت عید نام این قدر در دانه
جناب بر بود مقصود حضرت این بود که پیش از به وضو بود عمر از آن پیش از به وضو علی بنی عمار
را انداخت و بجای او گفت بگویند الصلوة خیر من النوم سلام نماز را مقدم بر خواب نمودند
گذاشتند و بنی سبیل را با جماعت قرار داد و سبیل را سبیل کرد و اول کسی بود

که سلام و بر قشمل مقدم نمود و در محبات و همدردیها بدعت است بنابر آنکه از اهل بیت اطهار
 حلال و اینها بدعت است سلام بعد از تشهد است و اینها از سنت و تشهد جز نماز است و سلام
 حلال حاصل میشود و هرگاه تشهد بعد از سلام باشد نماز نافض است چون سلام واسطه
 و فاصله شده میان نماز و آن که تشهد است پس باطل است و مقصود عمل از آنکه مردم را از آن
 منکر کند که تشهد را بجای سلام بخوانند این بود که نماز نافض شود که عمود بن است و سلام
 منهدم شود و تعطیل احکام شود چون عمود بن نماز است و خواست که رخنه در عمود بن کند
 عمود بن که قبول تشهد مردود شد ما سوا او هم مردود است از جمله امور و است که
 کسی ملتفت از اینست که چه کرده مگر اهل بیت عیسی و رشت و رخت خراج گذاشتند و توان نوشت
 مردم را بر سه قسم کرده است که در عین اهل علم از رعیت خراج میگیرند بجهت اهل علم و لشکر
 پس از آن بدعت گذاشتند کتاب قرآن است اهل عطا و اهل علم و با سنت و کلمات از برای هر یک
 قرار داد آنچه عطای شود از خراج باشد که از رعیت گرفته میشود غیر عطا میگیرد بنان رسول
 خدا و بعضی از اینها را چیزی را که استحقاق نداشته باشند از برای عایشه و حفصه و زینب العلیا و سلمه
 قرار دادند و آن زمان معلوم است اینها را بپندارند بلکه نفقه و کسوف بقدر احتیاج
 میدادند چون حفصه عایشه مشهور بود بدعتی اهل بیت و در شان و شرف اهل بیت
 و شان بود و در عمر یا نه از یاد میدادند دلیل اینست که بعضی اهل بیت و از اینها
 روایت کرده اند که علی از خود حکایت میکرد که فرمودند و زید بن عثمان بودم و زمانه که در
 بیعت کرده بود ندیدم و بدم عایشه و حفصه میدادند از او طلب کردند آنچه را عمر و ابوبکر با آنها
 دادند و در هر سال از زینب العلیا عثمان گفتند من ندیدم و در کتب خداوند و سنت رسول و چیزی که بشما
 بدیم گفتند چرا ابوبکر و عمر میدادند هر یک از زینب العلیا و زینب العلیا و زینب العلیا و زینب العلیا
 گفت آنها میدادند شما را دوست میدادند نه اینکه شما مستحق بودید و من خوش بدارم چیزی
 دنیا بدم هر چه بدی حق من ندانم عایشه و حفصه گفتند حال که عطا و لطیفه ما و ایمند و

در مطاعر الشیخ الثالث

میراث منار ابدیه از آنکه پیغمبر و مال او که در دست عثمان گفتند بخدا کرامت میباشد و
 میباید منینهادن بخدا قبول کردیم در حق خود نان شما پیش بودیم و عمر پدران خود شما را در
 که میباید از رسول خدا که فرمودند از پیغمبران عطا الله صدق است مال و ارباب پیغمبران از
 اعراب جلفا بر پیدا کردید که از بول خود مظهر میگردید خود را که مالک حق بن حدان بودند شما این
 شهادت داد که نواز احصا بود و نواز احصا یک کسیر پیدا نکردید که شاهد باشد صبران
 اعراب من بخدا شک نیست که عرب شما دروغ شنیدند رسول خدا و لکن من شما دروغ
 شما را قبول میکنم بر خود شما از پیغمبر خبر میباشند که شما برسد چون شهادت دادید بدین
 پدران خود که صدق است که پیغمبر برید حق ندارد و اگر شهادت باطل بود بر شما
 و بر آنکس که شهادت شما را قبول کرد در حق اهل بیت لعنت خدا و ملائکه و هر کس با وضعت
 فرمودند پس از آن عثمان نظر بن کرد و بنیسم نمود گفت یا ابا الحسن شهادت دادم دل بوزان از آن
 در و نافرمودند من گفتم اری منم بخدا البتة چون با نه الکف عذرا بر بین ما الد مکبر یعنی انهارا
 بنی عقیقضا ابیه شریقه ففانوا الله بنی عقیقه بنی الله امر الله عاشره و لشکرا و معویه و لشکرا
 شک نیست برای احد که انما انبأه هسند چون اجماع کلیست که حضرت امیر بعد از عتبه انما
 پس بنی عم مخالف که امام چهارم است چون بعد از قتل عثمان همان مردم که با و بهت کردند که
 بودند یا حضرت بهت کردند و داد و ابله طاعه دانستند هر کس که بر علی خروج کند کافر است
 چون خلیفه چهارم است و اما با عقیق شیعیه که واضح است حق و نیست اثبات کفر و کفر
 بود **فصل** و اما مظالم بنی و نادره از حد شما است انما بر خود را و الی بر موالی و نفوس
 و خروج مسلمانان کرده چنانچه ولید برادره نامد و خود را و الی کوفه گردانید و انواع فسوق
 ادا و صادر شد مدارش بر شریع بود عبدالله بن رکناب استغاث اکثر محمدان و مؤمنان
 روایت کرده اند که در ولید بمسجد آمد و نماز جماعت را مردم چهارگانه کردند پس در آنجا انباشت
 گفت امروز ما می داریم اگر میخواهید زنده از چهارم گذشتن بکنیم پس عبدالله را گفت

رفیق عثمانی

خلافت بنی امیه اهل علم که این را بجا بگویم فاسق و فیهنا فیهنا و در شش و اید و نایبند صاحب
 المذهب گفته است که منق و مجدتی ضایع شد که او را در مذهب منکس کشته شد و او را بیدار شد و
 و بعضی را امیر المؤمنین و او احدی شریکین در عثمان را ضعیف بود و مرغان منافق را در جمل در
 خلافت کرده و عبد الله را در سر حواله مضمون کرده و مصریان از او شکوه کرده و بعضی را در مدینه
 عثمان محمد را بیکر را و اکثر فرستاد و پنهان عبد الله نوشت که چون اینجا عیب است سر
 رفتی بعضی را بکشتن و بعضی را در بکشتن اهل مصر نام دارد و راه گرفته اند و بنده بنده
 برکشند با این استیلا کشنده شد حکم را به العاص که حضور رسول او را در مدینه برون کرد
 با عیب کفر و نفاق را بکشتن ایستاد که از او حضرت گسبند تا حضور و رعیت بود و او را حضرت
 رسول مدینه نداد چون حضور در خلعت او نیا کرد با عیب اقرایه که با عثمان داشت عثمان را
 ابو بکر شفاعت کرده که او را در حضرت خول مدینه بدید و قبول نکرد و حضرت را با نام خلافت
 خود قبول نکرد و چون عثمان خود خلیفه شد حکم را با امثال او با اعزاز و اکرام بیدار شد
 هر چند حضرت امیر المؤمنین و دامنه نمود و هم چنین نیز و طلحه و سعد عمار و عبد الرحمن
 و سایر اصحاب بکار این فعل از او گرفته اند و این عمل هم مخالف حضور رسول بود
 و مخالف سیره شیخی بود و حال آنکه شرط کرده بود که کسی را شایسته عمل کند بیکر آنکه ابوذر
 را که در بن کوفی او احدی نام ندارد بیکر عثمان را بظلم و بدعت نسبت به سایر
 و می گفت شریکها بن عبد الله بن ابی سہام فرستاد و با بجا نیز معویه را نسبت به ظلم و بدعت
 پیدا داد و ابو بکر در شرف داشت و نا هوار سوار کرد و شخص غلبه را بر او موکل کرد که شرف و
 شرف را بر او نداد و نکند که بخوابد و آرام بگیرد بیدار شد و چون او را با بجا آمد بدید و در دست
 و اما این مجروح شده بود و گوشه های این ریح عثمان را از مدینه بریده فرستاد که بدین
 مواضع بود و فدا غنیمت که مسلمانان را که با او جلاست نکنند و هیچ موضعی که کسی بمشایعت
 او نرود و بعضی را امیر المؤمنین و حسن بن علی را که در عمار که بمشایعت او فرستاد و

در بیان تمیز مثل غمایت

و بعد از آنکه در عبد الله بن مسعود را چهل از بانه زد و قطعه او را قطع کرد برای آنکه چاره
 ابو ذر بخاز کرد بعد از مردن او و اهل سنت مجموع این قصه را از او نقل نموده اند و عمار را
 و حال آنکه در شان او عامه نقل نموده اند از بعضی صحابه که فرمودند عمار را با ما داشتند و
 هر که عمار را در شمن دارد خدا او را در شمن دارد و سبب بدین عماران بود که جمیع مسلمانان از
 صحابه و غیره صف و ظلمه ای او را نوشتند و عمار را در آنکه با و ده که اکثر این اعمال را نباید
 برای سوزن بر ما بنویسند و سطر از او را خواند نامه را انداخت عمار او را بپای خود که امر کرد که
 دستها و پاها را از زیر پیر کشیدند و انداختند او را در آنکه از حرکت انداختند پس خودش را
 چند بار گفتن شکم و اسافل اعضا بشوند که عقلت فوق بهر سبب این بهوش شد تا نصف شب
 بهوش بود و نماز ظهر و عصر و غیره بخفت از او و فور شد و در او اوع نقل نموده که هیچگاه
 قریب از عثمان سوخته نبوده و مردم را جمع کرد و فریاد زد بنی ثابت چون اینچه بپا شد رسید
 گفت افعلوا انفعلا حرارا المصاحف بکشید سوزانده و فرارها را و چون شنایع بسیار از او را
 شد و جماعه اجاع کردند و بر قتل او و او را کشیدند حد بفرست گفت هر که از حد افتاد دارد که عمار
 مظلوم بکشید و در روز قیامت کثرت بشیر است این جمعی که کوه سار بر سپیدند پس اگر اجاع
 عمار باشد بر امانت اجاع مباح و با صفا با صفا عفو قتل او شد پس عامه باید
 قاتل باشند بکفر او یا کبیره که با عفو قتل او باشد با اعراب بطلان او بیکر نماید و جمعی که
 که از منافق بر قتل عثمان بودند بنا بر خلاف اقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنجاه
 بودند حتی عایشه و معاویه نیز داخل بودند چنانچه صاحب طایفه و مورخان گفته اند که عایشه
 مکرر میگفت افعلوا انفعلا قتل الله لعن الله لکم الحدید از اسناد خود ابو یعقوب معتز بن نقل
 کرده که در بعضی روزی مردم بر قتل عثمان عایشه بود چون عثمان معاویه را بحد طلبید گفت تا او
 اطاعت خدا می نمود خدا هم رعایت او می نمود بعد از آنکه او بغیر از حد و حرمت بدین حد را نگاه نداشت
 خدا هم از او گذاشت و کس را که حق تعالی نکند من رعایت نمیکنم و بعد از آن عایشه و معاویه

فصل در بیان حال عثمان غنی

۱۲۸

بعد از آنکه امیرالمؤمنین چون عثمان را مطالبه می نمودند و حال آنکه همان جماعتی که اجتماع بر قتل
عثمان نمودند همت داشتند اجتماع بر قتل امیرالمؤمنین نمودند و بیعت کردند و سبقت
آنحضرت را بر این اجتماع خلیفه حق امید داشتند و با جمعی طاعت و بیعت کردند و میگویند پیش از آنکه
بر قتل آنحضرت متوجه باشند و بیعتشان در سبقت با قتل عثمان باطل باشد و در وقت
آنحضرت و علی و آلش اتفاق نموده عیسی بن مسیح بنی اسرائیل که بر هر کس واجب است بغض علی بن ابی طالب
اگر چه بعد از جوی باشد پس آنکه فتویٰ قتل عثمان داده و امیرالمؤمنین را داشتند که حکم باین می کنند
و باینکه خود را با جمعی امیر فرمود و آنحضرت را نزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا او را بی
تاب معلوم شود شیخ در پیش آنحضرت نشست که وای بر عثمان که ما را بر تنی فتویٰ بچون او داده
امیرالمؤمنین را مدح و تحسین می کردند و عیسی بن مسیح عثمان را می کشید و می کشید و اهل مدینه بعد از قتل
و چون غسل و دفن نماز آنکس را می کردند چنانچه مدافعی در قتل و اعتم کوئی در طبری و ابن عبد البر
سنا بر علی ایشان ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سر او را اهل مدینه و اکابر صحابه را
در غریبه انداخته بودند و در قریه ای را از نماز بر او غسل دادن منع می نمودند حتی آنکه مردان و
سید کرد بکسر از نماز می کشیدند و امیرالمؤمنین را که در قتل کردند مردم مطلع شدند و بغض او را سنگین
کردند و بعد از سر او را حضرت امیرالمؤمنین مردم را از نماز منع نمودند پس او را بر پشت
در مغیره پیروزان دفن کردند و سکه های بکمای او را خورد و خوردند و عامه نقل نموده اند
حضرت امیرالمؤمنین انکار بسیار داشتند و این که ابو ذر و عمار را بدای عثمان نمودند و حال
بر ایشان میگویند که حضرت داخل خانه عثمان بودند پس بنابر این با بطلان خلافت انتخاب
نماید با کسر عثمان نظر جدیست متفق علیه علی مع الحق و الحق مع علی و آنکه فیما بین
با علی است و کسر عثمان ثابت است که کوئی آنکه عثمان را اهل بدعت و بدعتی
را فرمودند اهل بدعتها را نشان می دهد است جواب آنست که این موجب اعزاز
نمی شود و صحیح نیست بکسر آنکه عثمان در دوام قریه و عمارت بود و بکسر آنکه این خبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صدوق در این حق تعالی محال و اما ممکن به جهت حق تعالی بر سبیل حق تعالی و این سبب حضرت
 و استوار است که آن باطل است از جهت حق تعالی که حق تعالی معارف را بنده رضا را در ایمان
 و بیعت هر دو در بیعت نهاده ایم که قبول نداریم که الف و لام المومنین را ایستقرار است
 خصوصاً آنکه در این امر وصفی نهاده اند که در آنجا بر این خصوصیت خاص می کنند زیرا
 که فرموده است پس خداوند است این خبر و طایفه ای از ایشانند پس می بیند و اطمینان بر ایشان نازل
 کرد اینند و تو ای ابا ابی اسحاق از این خبر بگو و فحش که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح چنین بود و
 رسول خدا در آن جنگ با قومه قریش که می بیند و رسول خدا بیعت رضوان را می بیند
 و این سبب و فتح نمودن این حضرت مخصوص است باین امر و این که تا او بودند عثمان معلوم نیست
 که با انحضرت بوده است و دیگر آنکه آنکه دلالت ندارد بر این که رضا خدا از ایشان است و خواهد بود
 تا وقت شهادت و از ایشان است که موجب عدم رضا باشد و خواهد شد ایشان موافق
 مشهور و از اینضا با هزار و سیصد نفر بودند معلوم است که بیستای از ایشان مرتکب
 عثرات و جکاز شدند و اگر افاضی خلاص باشند و از خود بیرون نیاید و افاضی و بگوید که من از
 نواختن شدم در وقتیکه فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در وقتیکه بگو که انا
 در میان عظیم بکنند و از او در غضب شود و او را نادیده بماند و بعد بکنند هیچ کس و امانت
 نمی کند و او را نسبت به انقضای منبذ حد خصوص آنکه این که در همین سوره قبل از این امر باید است
 فاصله واقع شده است صریح است و این که قبول این بیعت مشروط بموافقت است و نمی توان
 که این بیعت را بر هم زنند چنانچه فرموده است از آن پس بیعتی که شما بیعت کردید با خدا و خدا
 موفای بدین است و من نکست تا ما اینک علی نفسی من او بیعت ما با خدا و بیعت شما با خدا و بیعت
 پس معلوم شد که فائده این بیعت فیه بایشان می رسد که رضا خدا شامل حال ایشان می شود که
 امری که مخالفان با مشایخ ایشان تصدیق نکرد و اوصاف آنست که با این شتایع و سنون و ظلم
 که از بعضی افاضات شده می توان گفت و فایده دیگر آنکه خدا از اینها راضی است کلاً و قسماً

بینا و هندی علی

هرگاه از این بیانات جلالت خلافت آن شه بفرزاد جلالت شد ما محتاج به ذکر لیلی برای ما ماند علی
 بن ابی طالب نیستیم چه مانند و فرمودند برین میبایستند با شیعیان بنی از بطلان یکی از آنها
 حقیقت دیگر ثابت میشود و معنی آن بعضی را این قائم میشود و اما ما این بزرگوار از انجمله
 آنکه اصول فضایل بزرگ جمیع علما چنان است علم و عفت و شجاعت عدالت و اقبال و نبوت
 و دافعی و غیره با علی مدارج این صفات بودند اما علم آنحضرت بجای رسیده بود که فرمودند
 پیغمبر مکه ص ^{فرمودند} انا مذهب العلم و علی نابها فرمودند من شهر علم و علی در آن شهر است فرمودند
 خاتم ترین مردم علی است فرمودند حکمران بر کزند علی را نه جز او ند و یکجمله مردم حق
 ان بزرگوار فرمودند لو کشف الغطاء ما ان رد در بغضنا و با ما معرفت کرد کار فرمود کرد
 برادران پیشیم حجاز مستغنا در بغض من بنفرا بدین کفر کار در باب حکومت فرمودند
 اگر کشته شود برای من و شاه یعنی اگر میسند حکمران پیشیم هر کس حکم کند چنان اهل
 نوزیر بنوری و آنها و مینا اهل الجبل با الجبل آنها و مینا اهل بنور بنور و آنها و مینا اهل
 قرآن بقرآن آنها این فرمودند دلیل است بر آنکه ان بزرگوار در کمال رسیده بمنتهای کفوه
 بشر عاقل باشد از انجمله بزمنا اهل است که داخل در لفظ بغضنا بوده اند که نفس رسول
 خدا میشود پس ثابت میشود ان برای علی از فضایل و کمالان علیت علیه ایچنان برای رسول
 خدا ثابت الایقوت که رسول فرمودند در حدیث منزه الا لایقوت علی بعضی از علما
 حکامه ضبط کرده اند که عمر در هفتاد موضع هفتاد دفعه گفت لا علی طلال عمر اگر علی بنو
 عمر هلاک شده بود در مقامات گذشت بعضی از منافان بزرگوار با علویان آنحضرت
 ذکر شد و اما عفته آنحضرت که در مقام عفت بزرگبر و منزلت عظمی بودند که کسی مظالم
 کند کلمات شریفه وارده از ان بزرگوار منبتهی شود در بیع البلاء غری فرمود با ما ^{حسن}
 بدانکه در پیش روی یوسف علیه سبقت که مشقت دارد بالافتران سبقت با در آن عفت
 نیکو تر است حال او از سنگین نایب و آهسته و بران کار زشت را زانند روی نایب بدست

بیتار همد علی

که میباید آن عقیقه بنویسند لا محاله بر پشت ببرد و فتح یا بنویسند یا در کن مراد داد کن ایخبر
 نویسد و در ایض نور بکشد بعد از خوردن بیوی او تا اینکه بنور رسد و توان او فراتر باشد
 من خود را و محکم گرفته باشد پشت خود را تا که گمان بر او نیاید و او اهل است کند عبادا معزود
 شود با چندی بیایند اهل و بناید بنا و و بیاید و بناید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
 صدا کنند و در زندگان معزود سازند و هستند بیرون کنند بعضی بعضی بخورند و بیرون
 و بناید لیل و درامه نور کنند کبریا صغیرا را و بناید با مهاره کوری بیاموده چشمها
 املاد و پوشانیده از محل و دستها را بپوشانند و کریان شده اند و جبر و بیاض شده اند
 در دست بنای نوشته اندان بر زکوار عثمان بر خنیا نصای و غامل خود بر بصره و غای که
 خبری خبر داده بود و آنکه عثمان را بولیم خوانده اند اجابت کرد ای سپهر صفت نظر را بپوش
 ابد از این طعم آنچه که مشنبه شد و بنوع علم او بنیداد و آنچه را بپوش باری بگواری و او را
 بخوراکه باش که از برای هر ما موی امی است که افتد و میبکشد و او و نوشته می جویند
 بنور علم او و چیزی است نام شما که فاکر ده ارد بنای خود بدو جامه بکشد و از طعم خود
 بدو فرج و کاه باش شما قدر این کار را بدید لکن مرا باری کن بوزع و سداد با او نویسد
 اگر بخوراکه راه و نام بیوی مصطفی بن از غسل و بناید بکند و با فشره بن سدری لکن
 هفتا هفتا که هوای من بر من غالب شود و اگر سنگی من مرا بکشد با اینکه اطعمه را بپوشا کنیم چیزی
 خوبه او را و شاید در جان و جامه کوی باشد که طبع بفرص ندارد و عهد بشیر ندارد و عشا
 دارند ما بزرگه بگویند این را بپوش و صنادک کنیم با الهاد و مکاره و فکار و ناهواری
 نکلان معزودند و بناید با صفت هم نفس خود را که سر کنند با آن و با صفت از در من مطعوی
 و با صفت کید بنان خورشید حضرت پیر من خود را با بلفخر ما و بنید و صلح میگردند
 جوار بیوس و را نمی گزیند که با نکل میل میگردند اگر حضرت بالا می رفتند سبزه میگردند
 با شبنم معزودند که شتر البینا که منجورند و نداد خوردن کوشش و نام است و ابد اجبا

بشارت هدی علی علیه السلام

۱۳۳

نادر است که مشکهای خود را مغیره جوانان نیکوید حضرت هرگز از طعامی سیر نشدند و لیکن در
 میوه و شیریندندان سبوس را و جو میخوردند حضرت را هدی بن مردم بودند و آبکش کرده
 سوید بن غفله که گفت حدیث حضرت علی علیه السلام را شنیدم که حضرت را دیدم ششصد و پشتر
 او ظرفیست این شیر که بوی زرشاویز خورده و در دست حضرت گرفته جو بود که پوسیده
 جو بود و کرده بود و دست خود را زان پیش کشیدند و میخوردند و این ظرف فرمودند زید
 ای پسر از طعام ما که عرض کردم دوزخ ام فرمودند شنیدم از رسول خدا فرمود که هر
 دوزخ مانع او شود از طعام که میل با و در دنیا خواست که او را طعام کند از طعامها
 طبعست و سبوی کند او را از شیر آبشست سبک بود بعضی گفتند که شنیده بود که وای بر وای
 دوزخ از طعامی که در باره این پسر بخاله این بازی که کرد را و استحضار گفتند با ما قرار
 داده که بخاله او را نیکویم حضرت فرمودند چه گفته بعضی عرض کردم که شنیدم از آن طعام را
 نمی که گفت خودش فرموده نیکوید حضرت فرمودند بدیدم و نادیدم فدای کسی که بخاله
 طعام او را نیکو نیست و از نان کندم سبوی خورد و سبوی و ناخدا او را قبض فرمود علی بن نا
 میگوید که علی بن ابی طالب آمدند و بخوردند از اینجا چنان فرمود چنانست که پیغمبر بخورد
 رؤسندارم که بخورم حضرت سبوس جو را در ظرفی میگرداند هر میگرداند سببش را
 پس بدان فرمودند میترسم از این دو دلم که چنانست از دست او و عن داخل کنند فرمودند
 بدینا ای پسر این سبوی غیر از این حاجتی در تو نیست ترا از خود جدا کردیم سبوی سبوی
 و جو می در تو نیست حسن بن علی فرمودند مطلقا آب میل نمیشد و دلش هرگاه حضرت
 را هدی بن مردم شدند با فضل با شد با ایدام با شد بجهت اینکه هیچ است و فضیلت
 معصوم با فضل و اما شفاعت حضرت که خاله نیست بر دلش هرگاه میان مسلمانان
 چنانها که علی بن شجاع بن مردم بود و بسبب شجاع علی حکم شد با بهای اسلام فرمودند
 رسول خدا صریح علی بن محمد افضل عبادة الثقلین الی یوم القيمة از حضرت صادق

بیاضات علی

پس میداند ایندیش فرمودند من هم از قلمه هستم چیر بش روز احد باز شدند که هر
 مسلمانان شنیدند می میگفتند لا سیف الذی و الفکار و لافنی الاعلی و در اختیار گذشتند
 نایب لایب که از طرف خانه و خاصه و وابسته بود که نوشته بود بر ساق عرش لا اله الا الله
 محمد رسول الله و فخری علی ای طالب بخواه و چیر بش بودیم بیاض رسید که جان المثال شده
 بود پس هرگاه اشجع مردم باشد البته افضل مردم است خداوندی و فرما بدو فضل الله الهی
 علی الصاعدین اجر عظیم پس امام او است اما بعد التان بزکوا که بمنهای عدالت بودند
 مدیحه البلاغه مذکور است که فرمودند یعقوب بل بر و شکر از عقیل محبوب بر بود نزد حضرت
 از میان خوانش بخدا قسم اگر شبر او را و دم بر روی پناه سعدای و کسیده شوم و اعلا
 اهنه دوست و استن زدن از اینکه خدا و رسول را ملانگار کنم در خلای که ظلم کرده باشم
 بیخیز از بندگان با غضب کرده باشم چیر از دنیا را بگونه ظلم کنم احدی را بجهت نفی که می
 بشود بلند های او و طول بکشد بزحاک ماندن و بخدا قسم عقیل را دیدم بجهت کزنده
 که از من چند صاع از کندم خواست و اطفال او را دیدم رنگها پریده از فقر که کو با سبنا
 شده بود و وها امها که با عظم اهدا دارند کرده بودند و بسوی من معاودت کرد با ناگد
 و مرا که دین من می آمد کوش بجز او را دم کان کرد که دین خود را او به فروشم منابست او را
 میبکنم و خود را درها میبکنم اهنه را بش که میگویم بزید بدن او بودم که عجز میکرد از نا
 کرد مثل ناله خوش از الم انان با و گفتم غرضتینان بخران نشینند انا ناله میبکنم از اهنه
 که از ناله او را که کرده بجهت بازی خود و میبکنم مرا با نستی که او فرخنده او را بجهت بجهت غضب خود
 نوازان ناله که و من از ناله ناکم عجز از آن کس بر من وارد شد چیر بجهت در طرح
 و معجزه را و کو با همچو شده باری هنر ما را با او گفتم باز کوه است با صدف و اها که حیا
 است بر ما گفته ز کوه است صدف بلکه هدیه است گفتم زنان فرزند مرده نور امرده
 کیر تا با از راه دین خدا آمد که مرا فرزند می محبت می با جور زاری ناله میبکنم بخدا قسم

فیه بیان بعضی از اشیاء غلط و خطا و اختلاف و اشتباه اما افسوس

لازم آید و باطل است پس باید منتهی شود بمعصو و یکی معصو باشد که آنها را از خطا حفظ کند و
برای احدی ثابت شده جز برای علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام که آنحضرت بچشم هم روشن میفرمودند
بجدا اجاع امک است که علی بن ابی طالب هرگز نکرده و در دنیا و آخرت هر دو بر ساقی میزدند و صاحب
المولد از سوختن و آتش که در فرمودند هیچ نفر از نام معصومند و علی فاطمه و حسن و حسین
قولی نعم و الله اعلم خیر علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام است حاج مردم بر سوختن همان علی بن ابی طالب است
یا امام پس هم چنانکه جایز نیست تعصب و سوال از برای مردم هم چنین نصبت امام نام مردم نیست و هم
چنانکه جایز نیست اینک رسول معصوم باشد هم چنین امام باید معصوم باشد **فصل**
فیه بیان بعضی از آیات لدان علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام و اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام و خداوندی
و نه باید و فاسد است از برای هر یک بکلمات فاسد و غیر فاسد و فاسد است و فاسد است و فاسد است و فاسد است
بسال علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام که در اینک ظالم امام می شود و مظلوم است هرگز در هر وقت از
از و است ظالم شد یا خود را بفرموده مستحق است نصبت امام باید معصوم باشد هر که مراد از علی
امام است با نقان عامه و خاصه می باشد که در وقت انشعاب او که در قسطنطنیه یا بهر کجاست که در این
آیه را که در عصمت ائمه از کجا پیش از بعثت و دلیل بر عصمت امام نکرده و فاسد است و فاسد است
و ندارد و می بگوید که در اینک و عصمت ائمه را که در اینک است بلکه بنطوف آیه را که نصبت بر عصمت
امام و دیگر که ابراهیم را خواهر کرد برای و بر خود دیگر آنکه امام هرگاه معصوم نباشد نیست
در حکم دادن و شوه بیکر ناملا همه بکند یا نه هادث بد همد سموع نشود و بجهت سوال با آقا
اندازد آنچه خدا مقدم داشته و مقدم ندارد آنچه را خدا مؤخر داشته و مردم این را از این بلند
و وفای با و ندا شنیده باشند و امر بر وفای اینک او دارد کنند چون خود شرفا سو است
بگویند از خود را مؤخر کن بعد از خود را که گفت علامه روایت شده که فرمودند رسول خدا
هر کس بخواند که کند بزند کی من و میرم میزدن من و بوده باشد رجعت خدا که هرگز
من بمن وعده فرموده باید منافع کند علی بن ابی طالب که علی بن ابی طالب از هداایت بیرون نکند

امایندگی برافراشته علی

در جنک انداختن و کشتن و قتل و غیره و یا این که در غرض خود می کشند که بیشتر که در میان آنها بر سر دارند
که بیک چشم می زنند و دیگر چشم را می بندند و یا این که طاعت و نماز و روزه و غیره را می ریزند و یا این که
افضل آنها است از این جهت که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
معصوم و مطهر هستند و کما این که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
منشأ به او و به شریعت از این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
صد است اعتبار کند خدا و او را در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
پس به این است که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
هر نوعی بدعت و فروع و غیره از این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
که مستقیم بنا شد چگونه است و در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
هر مانده بگویند که این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
در نفس اماره واضح الدلالة بر این است که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
باشد پس باید که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
ناچار است که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
است که اجتماع حجت است و این خصوص و آن خصوص و این خصوص و آن خصوص و این خصوص و آن خصوص
در آن موضوع جمع مکلف است و در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
از منتهی از این معاصی بدعت چه موجب تعطیل حکم است یا نه است یا نه است یا نه است یا نه است یا نه است
ایضا از این معاصی بدعت چه موجب تعطیل حکم است یا نه است یا نه است یا نه است یا نه است یا نه است
دلالة بر آنکه جایز الخطا واجب است که در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
ایضا باید که حکم کرده است خدا و این که خداوند متعال حکم در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
برای این واجب است که جایز الخطا که خداوند متعال حکم در این دنیا که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است که در میان آنها است
در هر زمان باشد پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این معنی را قبول

در این و اما می گوئیم که معصوم و جمیع امت است و شیعه میگویند که بکشتن او واجب است اما می گوئیم که این
 باطل است زیرا که اگر چنین بود باطل است که بشناسیم که آن شخص کیست اما منافی با این گوئیم و عاقل
 همیشه باسیم چنین کسی که در میان امت هستند تا اینجا بود کلام فخر رازی چون نقلی از ابن عباس
 او بخار کرده باشد است و بعد از اتمام دلیل و اتفاق و جواب مستحق گفته که عناد او بر هر ظاهر است
 و ضعف جوابش معلوم است آنکه گفته که اگر بود باطل است که بشناسیم آن شخص کیست مثل آن
 است که اهل کتاب میگویند که بنویسند و رسول باطل است زیرا که اگر حق بود باطل است که ما را در
 بشناسیم چه نیست و باید اینهم هم چنین بود نسبت به عیسای بنی و عیسی بنی است که این را جمیع یقین
 ایشان است که باید فحشاء بکنند و رجوع باده نموده اضافی پیش گیرند و چه نیست دلیل معقول
 کرد و دیگر آنکه بصریح نموده باینکه در هر زمان احتیاج به معصوم هست برای حفظ از خطا
 هیچ عاقل بخوبی میگوید که در این اعضا که امت حضرت رسول است که شرف و عزت عالم اگر فدا شد
 ممکن است که علم با افعال جمیع علیها امت بهر سان که میگویند و اینست که مخالف آنکه در
 خصوص با نیستند و او را که در میان امت بهر سبب دیگر که اگر وجود معصوم در حفظ
 از خطا مشروط است و اجماع بالاتفاق علی حسنین و اجماع سقیفه بنی ساعده حاضر بودند
 پس اجماع ایشان باطل است چه همه را جماع بودند و بغیر از علی و حسنین نیز کسی معصوم نبود
 پس میگوئیم که مراد از این است که اگر کسی که امان آورده اند بر سیدان خدا و پیامبران
 صادقان و راستگوانان در هر چه ظاهر است که مراد از بودن با ایشان منافی نیست
 در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و باینکه و معنی
 اما امت همین است و خطاها و فرایض عام است شامل جمیع امت در همه زمانها هست
 با اتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صفاتی باشد که امت با او باشند و معقول است
 که صفاتی که مراد نیست الا لازم آید که هر کس بگویند منافع او واجب است
 و بالاتفاق این باطل است پس باید که صفاتی در جمیع افعال مراد باشد و آن معصوم است

امام خاتم الانبیا علی

۱۳۹

پس ثابت شود که وجود معصوم در زمان وجود نبی است ایشان و باقیان کلمه این را حضرت رسول
 و در فایده امام معصوم نیستند پس حقیقت این است که ایشان و امامان معصوم ثابت شده اند آنکه نبی
 است و اینها مستفیضه در تعیین و مشور و سوطی و نقل و نقل نموده اند از حضرت با فخر که
 از صفای علی بن ابی طالب است هر چه از شریقه اما و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الیه
 یمتثلون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون از طرف عامه و خاصه اینها مستفیضه و این
 شده است که این اثر در شان علی بن ابی طالب است از شد در جنتی که نام خود دارد و انشای و گو
 بسان دلداد و حنا شاعر و غیره و اینها معصوم و اینها آمده اند و وجهی که انشای امام است
 که اینها کلمه حضرت است و اینها در لغت مجتهد معنی آمده است و در دست صاحب اختیار و این
 بنصرت و در حق بکر که بکر کند بیکدیگر و معنی اول معلوم است که در این اثر مراد نبی
 در آنکه نادر و دست مؤمنان معصوم خدا و رسول خدا و بعضی از مؤمنان که موضوع این صفت
 باشد نیست بلکه هر مؤمنی با او دست بیکدیگر و چنانچه حق تعالی فرمود و المؤمنون
 بعضهم اولیاء بعض و ملانکه نیز عجب بار مؤمنان است چنانچه فرموده است محض اولیاءکم
 فی الحیوة الدنیا بلکه بعضی از کفار نیز عجب بار بعضی از مؤمنان می باشند و اگر گویند که
 اینها بلفظ جمع و او شده است چگونه مخصوص آن حضرت است گوئیم که در عرف و عرف عجم
 اطلاق جمع بر واحد جایز است شاهد بر این خدا تعالی است و قال موسی له لمکن
 و حال آنکه در احادیث وارد شده است که اینها نیز داخل اند و صاحب کشف گفته است که مراد
 از این هر چند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده است که دیگران نیز متابعت آن حضرت کنند
 دلیل دیگر بر این در صنادیقین و اینها که شد حضرت امیر المؤمنین است که حق تعالی صنادیقان
 را با و صنادیقین است که در غیر حضرت امیر المؤمنین آن و صنادیقین نکریده اند که فرموده است
 لیس البیان قولوا و هو هم قبل المشرق و المغرب و لکن البین من بالله و الیوم الآخر تا آخر این
 که می فرماید و اولاد الذین صدقوا و اولاد الذین آمنوا و اولاد الذین اتوا من بعدهم و اولاد الذین

سائنس کی جامع علوی تعلیمی تنظیم

در مضامین کتاب این حضرت رسول و وایت کرده است که فرمودند هر که خواهد نظر کند بسو
دم در علم و بسوختن تقوی و و بسوختن ایمان و بسوختن موسی و در هیبت او و بسو
علیه رحمت او و نظر کند بسوختن علی علیه السلام طالب بعد از آن از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث
لا اله الا الله میگوید بر آنکه علی مستای بغیر آن گذشتند و در بعضی از اشک نیست که اینها
فضل از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه مستای افضل از فضل امت پس باید علی افضل
از اهلها باشد بیکر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود بر بنیاد از اول عمر علی تا آنکه با
مراتب کمال از فضل او و بسوختن خودش و بسوختن با بد و با بسوختن با دین او با بسوختن و بسوختن
حضرت ترا کردند و در خطبه فاصعه که شما را شنیدید محل قرار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و منزل مخصوصه مراد رکاز حق و بسوختن در حال طه و بسوختن در حال طه و بسوختن در حال طه و بسوختن در حال طه
در خواجگاه خود را میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن
بدانها من میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن
با و از زمان شیر با گرفتن نزد کس ملک از ملک خود را که بسوختن در راه و بسوختن در راه و بسوختن در راه
اخلاق معاللم از شب و روز و بیجا بد من بودم که منایع را میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن
شیر خوانده ماد و خود را بلی بد من برای من هر روز علی از اطلاق خود را و مرا میباید بلی خود را بمن
با فیند که در بار و طاهر و صریح انحرار میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن
در اسلام بکجا نه هر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بسوختن با بسوختن با بسوختن با بسوختن با بسوختن با
بنو مرا است تمام میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این در چیست فرمود این شیطان است از عباد خود را امید شده نوی
شیر اینچنین میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن میباید بلی خود را بمن
فضل فی منها جمیع العلوم البه و انه بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم استادی جمیع
العلوم و الفنون بدانکه حضرت امیر المؤمنین با بسوختن با بسوختن با بسوختن با بسوختن با بسوختن با

از رسول خدا در جمیع علوم و چنانچه میفرمودند من نه علم و علی دین من است و لشکر من
که مفسد و جفتی این بود که رسول منبع فیوض و علوم است و اسرار و کلمات که مشتمل است بر
اوقاف حکیم و سنن که بپای او است و او و جانشینان او و جانشینان او و جانشینان او و جانشینان او
و علی است مستنوع این اسرار و تفصیل مطلب اینست که تحقیق کنیم در تمام علوم باقی علم عظم
و اتم آنها را که علم نبوی است و در خطبه از حضرت فاطمه شده از اسرار و نبوت و صفات و قدر و
اسرار و مآثر و جزای که در مقام احد بنشیند از زبان علمای و اساطیر و کتب یاران باقیست که جمیع
مراقبات علم و ادب آنها منتهی شد بخصر امیرالمؤمنین اما مغفرت که ظاهر است زیرا که اکثر
اصول ما مأخوذ است از طواف هر کلام حضرت در توحید عدل و یکرهها منتهیست
بمشایخ خود مثل حسن و علی و عطاء و نسبت علم اینها بعلی میسر شد که از حضرت یاد گرفته
اند و اما اشعری که معلوم است اسنادها ابو الحسن اشعری است که شاگرد ابی علی جلالاً
و از مشایخ مغفرت است و اما شافعی که نسبت ما بعلی ظاهر است اما خواجی اگر چه
غایب بودی هستند از حضرت الا اینکه نسبت آنها بمشایخ آنها میرسد مشایخ آنها شاگرد
علی بودند و اما معتز که نسبت آنها انجمن است و او شاگرد علی بود و اما فقه که مذاهب
شاه و اهل بیت است مدعیان بوجیهه است و شاگرد حضرت صفی و ابو و احکام و از حضرت
فر گرفته بود و علم حضرت صفی از منتهی است بعلم علی و در ظاهر و بکرم و هیبت و کسب و
شاگرد و پیغمبر بود و در پیغمبر شاگرد و عکس و عکس و شاگرد و این عین و این عین و شاگرد علی
دیکر مذاهب شافعی است و شاگرد مالک بود و جمیع مذاهب اهل بیت است و از شاگرد
شافعی بود پس جمیع فقه نسبتاً آنها بر کشت نبوی علی از جمله چیزهایی که مؤید است کمال حضرت
داد و فقه و فرائض رسول است که فرمودند فضا که علی فقهی ظاهر و در حکومت و انانیت
فقه و هر کس از فقه باشد باید با فقه و اعلم باشد بقواعد فقه و اصول فقه و اما فضاحت
که معلوم جمیع مناجات که در اشعری است و فضاحت بعد از حضرت که در اندیشه و فضاحت

اذا هاجوروا الالفاظ حضرت و تقییر فصاحت خو می کنند کلام حضرت را با خطرها پس کلمات خطیب
حضرت و تقییر کلمات و خطا می کند و در عقوبت ایشان واضح است نسبت به که گفته اند کلام حضرت
امیر بر کلام خالق و مافوق کلام مخلوق است و اما بنحو اول گفته که علم بخود را وضع کرد و بواسطه
در بلی بود و ما هم باورش حضرت بود سببش این شد که ابواسود شدند کسی را میخواندند ان الله
برئ من المشرکین و رسولہ بکسر بواسطه از این خطا نکار کرد گفت یعوذ بالله من الجور بعد
الکفر یعنی پناه میبرم بخدا از نقصان ایمان بعد از بار حقان پس از آن مراجعت کرد بعد از مدت
حضرت فرمودند که قصد کردم که از برای مردم میراث بگذارم که بان میزان دنیا و های اینها بپایان
فرمودند که این بنحوی و ابواسود و از شما که ندید بکفایتان علم و اما علم تصفیه که این
صوفیه و از باب بعد از آن نسبت اینها بحضرت میرسد در تصفیه باطن و کفایت سلوک بعد از آن
اینها آن بحضرت مناجاتها از بر کوار معلوم می شود و اما شجاعت که علما شجاعت و سواد
مرسله و حروب باها هم منسوب بحضرت میشوند پس ثابت شد که حضرت را استیلا خلوت و هادیه
اینها است بطریق حق بعد از رسول خدا و اما فضائل نفسانیة آن بر کوار با نسبت بقوه
نظریة است با بقوه عملیة اما اینکه حضرت کامل بودند در قوه نظریة مخفی و احدی نسبت نداشت
که کمال قوه نظریة با استکمال حکمت نظریة است بقدر طافه بشری و شکی نیست که این در حقیقت
که استکمال نفسانی است با شد بنص و معارف و جہت و تصدیق و بحفاظت نظریة آن برای
ثابت بود چونکه آن بر کوار استبدال عارف بود بعد از استبدال مرسلین و بعد از حصول
رسیدن بودند و در علم سلوک ثابت شد که وصول غایت و فنی محقق میشود که از خود
خارج میشود پس مال خطره کند جناب خود را از جہت این است حق فقط و اگر مال خطره نفس خود را
بکند من حیث هو مال خطره کند از جہت اینکه مترقی بر مبنای حق است و در کلام حضرت ثابت
مستند دلالات که مسئلنم حصول بمرتب سنا از انجمله فرمودند او کشف العظامان و دریت
یعینا و این کلام مسئلنم محقق حصول تمام است که در قوه اولیا نیست و رسیدن با بمرتب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

در فضائل امیر

از مکلفین میاید که تکلیف را چنانچه میخواست منفک بشود هم چنین است و غیر آن و غیر
و غیر آن ظاهر نیست محقق است هم چنانکه در آن اصلی که تغییر و تبدل بنا بر مقتضای است و غیر
عشر است بعد از آن مضایق انوار شیخ طوسی به با سناد خود از ائمه و ائمه که به غیر آن
خداوند خلق فرمود و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق کند و شما
که نه آسمان باشد و نه زمین یعنی شده نه ظلمت و نه نور و نه ماه و نه شمس
و نه روز و نه جبرئیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه عزرائیل و نه روح و نه نطفه و نه علقه و نه
خدا خواست که ما را خلق کند تکلم کرد بکلمه از او نور و خلق شد از تکلم کرد بکلمه دیگر
و روحی خلق شد نور را خلط با روح نمود پس بنا بر بدین و علی و فاطمه و حسن و حسین را
ما بسبب خدا را میگردیم زمانه که بسبب می بود نقد پس خدا را میگردیم زمانه که نقد پس
بود چون خدا خواست که خلق خود را ایجاد کند نور را شکافت عرش را از او خلق کرد
پس عرش از نور مرآت و نور مرآت از نور خدا است و نور مرآت از نور عرش است پس نور
بر آدم علی با شکافت از او ملائکه را خلق کرد پس ملائکه از نور علی هستند و نور علی
از نور خدا است پس علی افضل است از ملائکه پس نور حضرت فاطمه را شکافت از او آسمان
و زمین را خلق کرد پس آسمان و زمین از نور فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است
پس حضرت فاطمه افضل از آسمان و زمینها است پس شکافت نور فرزندم حسین را از او
افقار و ماه را خلق کرد پس افتاب و ماه از نور فرزندم حسن است و نور فرزندم حسن از
نور خدا است پس حسن افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور فرزندم حسین را از او
طهشت و حورالعین را خلق نمود پس طهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین است پس نور
فرزندم حسین از نور خدا است پس حسین افضل از طهشت و حورالعین است در کمال سواد
از عبد الله بن سمره روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول الله از شما کن مراد شود
بجای فرمودند ای پسر سمره هرگاه هواها مختلف شد و آراء منفرقت شد پس بر رویا بقی

و اینست فالحمز و خدای عز و جل

این طالب بدو سبب که امام امت من است و خلیفه من است برانها و او است فاروق که حق
 و باطل را در هم جدا میکند هر که از او سؤال کند او جواب دهد و هر که طلب هدایت نکند
 او هدایت نکند و هر که حق را طلب کند نزد او می یابد هر که راست را بگوید او راست است
 هر که بنیاد و برپا و پایدار کند هر که چنان با او داد و بجا داد هر که با او کرد و دهد
 با او ای دین و همه بجات یافت هر که تسلیم کند قول او را و او دوست داشت هلا نکند
 هر که بر او در کرد و دشمنی با او کرد ای کسیر سحره علی از من است روح او از روح من است
 طاعت او از طاعت من است او برادر من است و من برادر او هستم او سوره و خیر فاطمه سیده
 زنان عالمیان از او نیز فخر و از فضل علی است امام امت من و سید جوانان اهل بیت
 حسن و حسین علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
 و محمد بن علی و الحسن علی و جعفر بن قاسم امت من اینها هستند همه بعد از حسین که سید اهل
 خدا و من اینان عدل و داد میکنند سلیم بن ابراهیم که از عبد الله بن عباس و حق
 طوبی که در فایت کرده از پیغمبر و از جمله حدیث است که فرمودند و از اهل بیت من دارند
 امام هادی هستند که هر اهلایم با هستند و باشند علی بن حسین و من و نضر و او که در
 یکی بعد از دیگر امام مردم هستند و الدائم علی است و من امام علی بن محمد و امام مردم
 ائمه هستند اکتاب کتابها است از آنها جدا نشود و لفظا از کتاب جدا نشوند و از
 شوند من بر حوض از سلمان فارسی و فایت شده که گفت نشسته بودم پیش روی رسول
 خدا و در مرض مؤمن حضرت که فاطمه داخل شد چوید بر رگوار خود را با آنحضرت
 دید که بر کرد که اشک او بر صورتش جاری شد رسول خدا فرمودند چه میگوید ای فاطمه
 فاطمه عرض کرد بار رسول الله می بینم بعد از تو صنایع گذارند من ندانم و چشمم می افتد
 رسول خدا پس از او نشسته فرمودند ای فاطمه ایامند که ما اهل بیت هستیم که خدا
 بر دنیا برای ما مقرر داشته و خداوند حق و واجب که بر جمیع خلق خود فنا را

فهرست فلاسفه و فاضلین

۱۴۹

و حق می آید از ایشان و او شوهر است و شهید است و استقامت دارد و او غرض از شهیدان است
 است که عمو پدید آید فاطمه عرض کرد و استقامت شهیدان است که با او شهید شدند و
 زیرا که شهیدان است و اولی و آخری است بجز اینها و حبیب و جعفر علیهما السلام صاحب و یار
 که طیار است و در پیش درویشان و حسن حبیب که در وسط است و در پیش درویشان
 اهل پیشندان است و همگی که جان من در دست است و همگی که امت پر کنند و من را
 از غلط و عدل چنانچه پوشیده از ظلم و جور فاطمه عرض کرد کلام بدانان که اسم بزرگوار فضل
 فرمود علی افضل المناجید بعد از من و جعفر بن محمد افضل اهل پیشندان بعد از علی و بعد از
 یوسف و یوسف و درویشان حسن و حبیب و بعد از او حبیب از اولاد پسران پسر و استقامت
 بحسب کثرت و اولادها است و همگی که اهل پیشندان است و همگی که اهل پیشندان است
 از برای ما این است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نظر کرد فاطمه و بشوهر
 فاطمه و بدو پسر فاطمه فرمود استقامت ان شاء الله میگیرم خدا را که من ضلیم با هر که با اهل صلح
 و در جنگ با هر که با اهل در جنگ است و روز قیامتگاه باشد اینها با من است و پیشانی
 از آن دو که ندانند بعلی و فرمود ای برادر من تو بعد از من بمنال و بیوار و پیشانی شد و سخن
 میرسد و از نظرها هر یک از تو و ظلم اهل با تو اگر ناپدید کردی با اهل حاجت کن و معائنات کن
 ناکینه که با تو سخاقت کن ناکینه که موافقت نر و اگر ناپدید نکردی صیر کن و در سب
 نازدار خود را بملکه بنفید از بد و بسین که تو از من بمنزله هارون هستی از موسی و از برای
 دست هر کس از اندامه نیکو زمانه که قوم او را ضعیف شمردند و نیک بود او را بکشند
 صبر کن بر ظلم قریش و بنظر اهل با تو بود پس که تو بمنزله هارون هستی از موسی با
 منابیعین او و اینها بمنزله کوساله هستند با منابیعین خودشان با علی خداوند حکم کرده
 بفرقه و اختلاف است با اگر میخواهی استقامت را بپذیری و راستی جمع میکردی تا اینکه در حق
 از این امت اختلاف نکنند و منازعه نکنند و چیزی را زامور و انکار نکنند و فضیلت

بنی اسرائیل رسول خدا امم هکرا

صاحب فضل نا واکر متجو است قمر را بر هدایت عبد بنان و در پیغیریتنا و زود بغیر مبداد نا
 اینکه ظالم نکند بت خود و حق معلوم شود که کجا جای او است لکن خدا فرمود تا در دنیا و آخر
 عمل و آخر ترا خانه قرار نا اینکه جز اینا نبند کسان که عمل بد کردند و جز اینا نبند کسانی که عمل نیکو
 کردند پس از این حضرت امیر علیه السلام فرمود و الحمد لله شکر اعلی نغاثه و صبر اعلی بل الله و حضرت
 صانعه و وایت شده است که خداوند بنا و الله تعالی خلق فرمود چهارده نفر از پیش از خلق
 این خلق چهارده که هر یک از این چهارده بود و واضح میباشد عرض کردند باین رسول الله
 آن چهارده یکسانند فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین احرار فاطمه
 است که بنیای شود بعد از عیدت و جلالا می کشد زمین را پاک میکند از هر جور و ظلمی و
 عجب نیست در طول عمر حضرت بعد از قدرت حق تعالی او بعد از وقوع مثل او و بر او که لغا
 سه هزار سال از دگر که حضرت و اهل بیت از زمان بر زمین تا این زمان هنوز هستند و
 و جلال از عهد پیغمبر تا اسر که هستند که باید کشنده شود بدست حضرت زمان ظهور و جلال
 اینکه ظهور کند هفت سده و چهار سده و شش سده و هفت سده و هشت سده و نهم سده و دهم سده و یازده سده و
 تا زمان موسی ندی که در و جلست تا زمان قائم هستند و وایت شده است از علی بن الحسین امام
 زین العابدین که فرمودند که اهل زمان عید امام که فائزند با ما منک و و منظر خروج
 او هستند افضل اهل هر زمان هستند زیرا که خدا این عالم با آنها عطا فرمود عفو
 و اقامه و ایضا که در دنیا عیدت غیر از مشا مده شده و آنها را در آخر زمان نیز عیدت خواهد بود
 پیش روی سؤل خدام قرار داده با شمشیر آنها مخلصند از روی جمعیت و شیعه و ممتنع
 از روی صداقت و خواننده بدین خدا هستند پنهان و آشکار پس اگر و بگوئی که موک
 لطیف معانی از این است که ادعیه ندهد بماند پیش از صد بیست سال جواب ایت است که فطامه را
 هستند از این مانت با اینکه خدا بر هر چیز فاداست چو اینها انداز برای او طبعیت خداست
 بود و وایت بعد از فاعل مختار چنانچه از برای اهل جنت قرار است و اگر بگوئی که چگونه

نکته عکس و آینه

اینست که حامل از سر جویند و چون از روح است بر حامل از سر خروج اما من است و آن
 است که حامل از زمین است استقلال حامل مصالح از باز است و او حامل و او اما من است
 که باقی با ما من است که قائم است بغیر ناد و ذوق ما من و او من است که از سر جویند که اشاره باد
 شد پس چون حامل از سر که از روح است هم چنانکه او با خروج و از سر که از سر است
 هم از روح و از سر که از سر است اما من است که از سر است که از سر است که از سر است
 چون از سر بر این عدد است هم چنانکه از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 باشند که لا اله الا الله و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 الوتقی و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 ابرهیم خلیل الله و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 حرفت المحی والمیت و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 الکتب و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 نقیضه از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 بر روح اما من است و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 مقدم بدان بدین مقدم بر اینها نشود با چنانچه حق تعالی است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 هر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 و شرف بر سر حضرت بالا میرود و حضرت رسول بمنزله مرکز دایره است و شرف بر سر حضرت عیسی
 شرف از او است مرکز شرف که منضاعا است او است عیسی دایره که صفت شرفش با و منضاعا
 نظر است پس در جانی که حضرت منضاعا است و از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است
 حضرت منضاعا است و از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است

خروج
است

الله و از سر که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است که از سر است

پیاو و صبا اثنا عشر

۱۵۴

مشهور و دوزخ را هر که بگوید و با فو قش فرموده تا این سخن بگویند که هر که بگوید و خط
 خضر رسوله اشاره بانها فرموده که هر که بگوید منم بخدا ادم از دنیا بیرون رفت میکر
 انکه و صبت کرد به پیشش شبت و امش و فانگردان برای او منم بخدا نوح از دنیا بیرون رفت
 مکرانکه و صبت کرد به پیشش سیام و امش و فانگردان منم بخدا ابرهیم از دنیا بیرون رفت
 مکرانکه و صبت کرد به پیشش شب و امش و فانگردان منم بخدا موسی از دنیا بیرون رفت
 مکرانکه و صبت کرد به پیشش بوسی خود بوشع بن نون و امش و فانگردان منم بخدا عیسی
 از دنیا بیرون رفت مکرانکه و صبت کرد بوسی خود شمش و امش و فانگردان و دوزخ
 است که من از میان شما بروم و و صبت کنم شما را بوسی خود علی را طالع شما را پناه بر باد
 بید عینهای من و دستهای امان و النعل بالنعل و الفلذة بالفلذة یعنی زباده و
 بفضا و دامن من واقع شود آنچه واقع شد را منم سال الفه در کجا بختت میفند و فابت
 کرده که داد و کوبید خد من حضرت رضا را در عا مشرف شدیم و مدینه حضرت فرمود چه باعد
 بر روی او شد ابد او در عرض کردم حال چه عارض شد مراد کوفه فرمود ند چه کس را گذاشته
 در کوفه عرض کردم فدایت شویم گذاشتم عمویش را از بلد کوفه سوار بر اسبش شده و از او
 بگردان فداخته با او از بلند میگفت سلو فی قبل ان تقدر فی بیسید از من پیغرا تا که طریقه پید
 که هفتاد و استخوان سپید من عالم بسیار است میباشم ناسخ و منسوخ را و مثانی قرآن
 را فرمود ند با او فداخته هفت پیش از آن صد از ند با عا عزم بر مرگ پیاورد سله
 رطیر اسماعه سله طبر را و در حضرت فرمود ند طب با و اما و هسنه او از ده تا
 میا لک بر و نا و در ند و در من کشند شکافند شد و شاخها دار حضرت دست
 خود را یکی از آنها کشید از ند شکافند از او و در شنبه بیرون او در ند فرمود ند
 بخوان خواندم در او و سطر نوشته بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله سطر
 دوم ان علی الله و هذا الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض

و کبریا بیند نام و کمال فاعله

مهنگه و عتوان آل محمد را قائم گویند و وجه تسمیه حضرت قائم از اختیار معقول و مقبول و خطا و
 و ایت کرده که وفی حسین به از ذوالجناح افتاد ملائکه گفتند پروردگار ما این غلام
 را با حسین نمیکشند و حال اینکه بود که بن ظالمین هشتی خطاب سپید بملکه نظر کنند
 بطرف راست عرش ملکه نظر کردند بدیدند بجانب عرش بگو ای پنداره نماز میبکند از
 خطاب سپید بملکه که مرا انتقام بکشم از برای حسین باین قائم از این کفار در عجلان
 حضرت را فرستاده و ایت شده که فرمودند چون حسین شهید گشت ملائکه ناله بگریه
 زاری بلند کردند گفتند ایها و سیدنا غافل از کسایت که گشتند صفوة نور و پسر صفوة
 بقدر خداوند رحیمی منشت با اهل کفر که بدیدند و جلال خود قسم که البته انتقام
 از اهل کفر بعد از مدتی باشد پس از آن خداوند ظاهر سنا خدایت از اولاد حسین را
 ملائکه شرف و شند تاگاه دیدند یکی از اهل بیت شاه غاز میبکند خطاب سپید که باین
 قائم انتقام بیکشم از اهل بیت صلی الله علیه و سلم و وفی معراج فشدید بدیدند و از ده
 شش منشا پیش که همه نشسته اند مگر یکی از اهل بیت که بپایند و چپ بستند این شیخ
 باو گفتند اینها اوصیایانند و اینکه ایستاده ان مهنگان الزمان استنار حضرت قائم
 رسیدند آن کجایا که سر زد شدند بعد از پیغمبر فرمودند ایستاد حضرت رسول
 ما سنان تاجو بیست که فرموده باشد بود شهر میکان اینکه میبرد بشهریکه سلطان
 بنای او را گذارده با اهل بیت با سعه معیشت بطریقه که مثل اوقات سفید
 دنیا و منافع نکردند و با قوت و نامشاهده کنند این سحر را پس تاج و دوازده پیر و
 کسانی که منافع او را کرده بودند پشیمان شدند گفتند بوال این تاج و اساطیر
 اولاد من است هر که از این شهر آمده او را دیده برکشند با چرخ و او بودند پس این تاج
 ان پیغمبر است و این خبر را بدیدند چون رجعت کرد امتیث ایت کرد و این پشیمان
 شدند برکشند بعالم شریک دلیل صدق این طایفه است که منقول شد از آن سه نفر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و منا بعین بها که هر کافر بود ندان چون معاویه بنی بد و عبد الملک بر سران و غیره عاقبت
 نقل کرده اند از حضرت زین العابدین که فرمودند هر کس نکوید که در خطبه جهنم می نامند
 بر او باد لعنت خدا و جهنم الهی که حضرت خلیفه جهنم است بعد از آن سر بفرج او ایستد
 که خلیفه اولی بود که خداوند فرمود که ای جاعل فی الارض خلیفه و خلیفه دوم هر دو بودند
 خداوندی و فرمود که ای موسی خلیفه هر دو خلیفه خلیفه ختم داود بود خداوندی
 و فرمود که ای داود ما جعلناک فی الارض خلیفه جهنم و ایستد خداوندی و فرمود که ای داود
 ایستد خلیفه ختم داود و ایستد خلیفه ختم داود و ایستد خلیفه ختم داود و ایستد خلیفه ختم داود
 علی سید سر هزار منقبت ذکر کرده اند چگونه عباد را در آنها منصوب است و این که آن
 مخالفی که در حق علی سید سر هزار منقبت ذکر کرده اند همان مخالفی هستند که گفتند در
 حقوق و دینیم بازده حاکم از پیغمبر و ایستد آنها در دین و افکار حضرت رسول و اگر عباد
 بنا شد بر و پیغمبر هم که حدیث بنا شد بر و پیغمبر بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 کجا البته که ای افضل بنا شد بر و حدیث در حق او پیغمبر بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 داشتند بر افضل و تقدیم مفضل بر افضل و بیج است عباد بنا این که در یونان در
 جهنم اصد و وضع خداوند ذکر کرده خداوند در حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 الکتب باید هم نمی خوانند و این حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 و در حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 و علم بد را بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 خواست که خلیفه ظاهر شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر و حدیث بنا شد بر
 و جمال است بعضی احوال و چنانچه منقول است که صد و سی و هجده روستا که در آنجا خود
 از رسول خدا که آنحضرت در آنجا ایستاد و نماز صبح اقامه کردند و آنجا ایستاد و نماز صبح اقامه کردند
 آمدند بعد از آنکه در آنجا ایستاد و نماز صبح اقامه کردند و آنجا ایستاد و نماز صبح اقامه کردند

أحوال السجون

تا آنکه عید الله ملائکه که عید الله را به پیش عیون کرد تا ایا القاسم چکار عید الله دارد
 بعد از آنکه که نادانست در عقل خود جامه خود را بپوشید و مراد و با من میگوید و را می
 بزرگی هر دو نذر او اند که به پیش او را عرض کرد که آن برای من عیون گان تو باشد
 کنی و بجهت این طفل خبرند و می گویند که منتهای غایت کارش چیست و آنچه از او صادر
 شود چون مادرش در الحمله طالعی داشت حضرت قبول کرد و بعد از آن که خبر داد را
 با احباب مادرند آنچه تا بسبب فقر ما بسبب فقر بود ندان زن گفت داخل شو حضرت داخل
 شد ندیدند در وطنه ایستاده تکلم میکند مادرش گفت ساکت شو و نشین
 این بچه است آمد و است نزد بود حال ساکت شد نشست حضرت خرم بود چه کار
 تا مادرش بود خدا او را لعنت کند که مرا چه کرد و ایچکدام داشت شما را خبر میدادم که با او حال
 همین است آنچه ضعیف خالق را بینگویم چون با مادرش عهد کردم نکو بود حضرت
 با و خرم بود و چه عیون بنی گفت میبینم خود را باطل را و می بینم عیون را بر تو کباب کوبایم را
 آسمان باشد حضرت فرمودند با او با شما دین بود خدا را خدا و بر سالت محمد مصطفی
 میداد هر گفت شما دین بود خدا بخت خدا میداد و شما با بر سالت خودم بود خدا سزاوار
 ناز من نکرد و دزد سالت چون دزد دوشم شد کوبایم دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم
 دزدی بود و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم
 بود خدا را دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم
 در دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم و دزد دوشم
 حضرت فرمودند نه مادرش گفت ساکت شو یا این عیون است نزد تو آمده و فرمود
 حضرت فرمودند مادرش را چه کار خدا او را لعنت کند که مرا چه کرد و ایچکدام داشت هر ضعیف
 را خبر میگویم بجهت فقر حال او که او سزاوار ناز چون دزد دوشم شد حضرت نماز صبح خواند
 تا اصحاب رفتند ایچکدام دیدند که مسفندانی چند با او است که آن را خدا میزند مادرش

تحدی و در حال عین

سفرها را در کار دارند مشاورت با زنان کنند ۱۱ قطع احکام نمایند ۱۲ منافع و کسب کنند
 ۱۳ خونریزی را چهره ندارند ۱۴ علم ضعیف شود ۱۵ ظلم کردن فخر شود ۱۶ اول را ظا
 شوند ۱۷ عرفا خائن شوند ۱۸ افرا فاسق شوند ۱۹ شهادت در پیداشود ۲۰ مجبور
 بعلانیه و اشکارا بشود ۲۱ قول بهمان پیدا شود ۲۲ قتل را حبله کنند ۲۳ گناه طغیان
 پیدا شود ۲۴ مساجد را زینت کنند منارها بلند شود ۲۵ اشرا مکرر شوند ۲۶
 صفوف بنادر شود ۲۷ صفوف بنادر شود ۲۸ خطا مختلف شود ۲۹ عهد ها شکسته شه
 موعود نزد یک شود زنان با شوهران شریک در تجارت شوند از روی حرص و تنبها
 صدا نشا و بلند شود و از آنها سینه و قبول شود و ذل قوم کفیل آنها شود از
 فاجر بترسند مبادا شری برسانند قصد تو کاذب را بیا بید حائن امین شود اسباب
 و الا نطو و لعینا فریاد خرابی من اول آنها را لعن کنند صاحبان جبرج بن سوا
 شوند زنان لباس بران بپوشند شاهد شهادت بدهد بد آنکه از او عظامه ادا شه
 بکنند یعنی شهادت نطلبیده شود دیگر شهادت بدهد بد آنکه حق او را بشناسند
 بجهاد خون نه فقط یعنی بن شود عمل بنابر ابن عرب مقدم دارند کمران ایما
 میشن بپوشند دلهای آنها کند بد نرا زمر را باشد و ظن از خبر نار باشد پس در این
 و قتل بخیل بخیل از بخیل بخیل بخیل مساکن امروزی بخیل المقدس است بنامید
 بر مردم زمانی که از و کنند یکی از آنها که از سنا کثیرا باشد پس اصبع بن بنانه بر
 خواست عرض کرد تا امل او منیر و جمال کسب فرمود ناکاه باش و جمال صائد بر جید
 امن شفی کسب است که او را نصیب تو کند سعید کسی است که او را نکند بکند بر وین
 ابلان شهر که او را اصبه با باشد از دهی که او را هود به خوانند چشم راست مسوح
 است چشم دیگر در پیشگاه او است چنان میدرخشد چون سناره صبیخ را و قطع
 خویش است که گو با مخرج بخوشت مباد و چشم او پوشیده است کافرا و سواد

باز
در
این
موضع

گردان لباس بن یون شند

پیام خدا طاعت

از روی
او کوه

با سواد و ادای خویشند بد و ناهار و دافنا را آورد و گریه می باشد پیش روی گوشت و پیست
می بیند مردم چنان می بینند که طعام است همان خروج از میان شود شد بد نیست
و نه پای او خرد است هرگز در نک کام حاد او یکس راه است و به نری پای او و به بحد کردن
بجسته نکند چرا که بخت کند و در ضیاع نیست که به نماید و در باد با حلق صوت خود که نشود
ما به نری خفا از جن و انس و شیاطین بگوید و در از بلند خود می بیند استو من اول شاه
من منم انچه که خلق کرد و نویسم که منم انچه که که در دنیا و کبر و هلاکت کرد انانیکم الا
و دروغ گفتند و شمشاد خدا که من کورم و طعام بخورم و در یازدها میورم من خدا
بر قیل شما هستم گوشت و پیست طعام بخورم و راه میورم و ابل میخورم فرمودند حضرت
اکاه باشند اکثر اشیاع او است و اولاد و نوا و صاحبان سبزه خدا و در دنیا
بکشند بعضی که او را عقیده افرو گویند سه ساعت از روز جمعه گذشتن است که بکشد
هر که که عقاید نماز کند و اکاه باشند بعد از این طاعت کبری است عرصه که دریم با او
المؤمنین چیست این طاعت فرمودند بپوشان آمدن طایفه الارض و در ضیاع با او است انکه
سلمان و عیسا موسی انکشی راورد و هر مؤمنی که در دنیا و نما بان باشد هدام
حقا این مؤمن است بر روی هر کافر که در دنیا و نما بان باشد هلاک کافر حق است
کافر است بعد بکه مؤمن بکافر گوید و ای بر تو ای کافر کافر مؤمن گوید خوشحال تو
ای مؤمن دوست داشتم که من مثل تو باشم فائز شوم بر ستکاری بر زل پس از ان طایفه الارض
بپوش خود را بلند کنند به بیند او را هر کس که در میان خافق است باذن خدا انها بعد
از اینست که افشا باز مغرب طلوع کند انچه بران دیگر توبه قبول نیست علی با الارض و نما
آوردن کسی منعم است ندارد که ایمان پیدا کرده بود بعد از الله عری و ایت کرده که نشود
خدا صلی الله علیه و اله فرمودند و نماصت بر باشد و نام است از اولاد من ظاهر نشود
و من ظاهر نشود تا شصت نفر که با بیست نفر که هر ده نفر که توبه کردند فرمودند حضرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

بیان معتدلات

اول روزگاه باشد که در حق و علی شمع و است پس از آن ابلیس و آخر روز ۱۳
 نوا کند آگاه باشد که حق و عثمان و شمع و است و با یوسف شکافتند و بطلین
 فرمودند صبح که در شهر و شمع و است و شمع و است و شمع و است و شمع و است و شمع و است
 و در ثلث مردم بودند عرض کردند که اگر در ثلث مردم بودند پس باقی مانده کیست و فرمود
 اما و آخری نیستند که شما ثلث باقی باشید فرمودند هرگاه در یوم مسجد کوفه منهدم شود
 از این نظر که بناموی خانه عبد الله بن مسعود است و این وقت زائل شدن ملک نوم
 و نزد زوال آنها خروج قائم است از جمله علامات طلوع سناره اینست بشری و روشن
 دهد چنانچه فرو رفته دهد پس از آن سوزان بر آید بحدی که نوزد بکشد و طوفان
 بهم رسد **فصل** بیان از ظهور و غیبت و وقت و غیره و کذا بعد آنکه احادیث
 وارد است و عدم بغیر وقت ظهور و بجهت مصالح چندینا اینک همیشه امید دارد منتظر
 و سرچ باشد مشکلات انسان کرد بر اینها که هر بر این امید بپسند کرد و هر بیایند و آ
 کرده شیخ کلینی در صحیح از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم امام محمد باقر را که فرمودند
 خدای تعالی وقت قرار داده برای ظهور و قرار داده در هفتاد و ظاهر هر چه بوده چون خبر
 گشته شد غضب خدا شد بد شد بر اهل زمین تا خبر اینداختن و صدمان ما ستم را حدیث کردیم
 حدیث چهارم را فاش کردند و بدو رسیدند پرده و شرف و قناع سحر خداوند بعد از این یکی
 و فتح و از ندادن و نه بجو الله ما اشاء و یثبت عندنا ام الکتاب ابو حمزه کویت را بجهت
 واحد من حضرت صادق علیه السلام عرض کردم فرمودند چنین بود از لای بصیرت و ایت الله که حضرت
 صادق علیه السلام پرسیدم از قائم فرمودند کذب الوفا نون ما اهل بیت و وقت قرار میدهند
 از فضل نبوت قرار یافته که گفت از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که از برای این امر
 هست فرمود کذب الوفا نون کذب الوفا نون کذب الوفا نون بدو رسیده که موسی و
 زینب با جات پروردگارش بنوم خود و عده سه روزند و چون که خداوند بپسندید

بسم الله الرحمن الرحيم

زده روز افزوده که قوم او گفتند موسی را با خدا گفت که در دنیا آنچه کردی پس هرگاه
 ما شما را بچند گروه بجد بوی پس برخیز و با خود پست بشمار سپید بگو شد صد و نود و هفت
 ما جو شود به ما یکجا عن بنی النضر پسند خود از مفصل عمر و ذرا بگفته که پس سپیدم
 از مبتد خویش صافم که آیا از برای که گفت و فقی هست که مردم بدانند و نمودن حق الله از
 اینکه ظهور او موقوف باشد که شیعه بدانند عرض کردم تا بستگی را معتبر نشده فرمودند
 چون که فیما بین است که خدا میفرماید پس استواری از الشاعره فلانما علمها عند ربی لا یحیط
 لوفیها الا هو و ان فیما من است که خدا میفرماید پس استواری از الشاعره فلانما علمها عند ربی لا یحیط
 بان میفرماید و عند علم الشاعره تقریر نمودند خدا حد یعنی علم فیما من است نزد خدا است و نزد
 کسی دیگر میفرماید ان فیما من است و ان فیما من است که هر چه معنی دارد آنچه را که روا نیست کند
 فرموده می گویند چه وقت زاینده شده و چه وقت ظاهر میشود از روی شکی و نقصا
 خدا اینها همان گروه هستند که خزان دنیا و آخرت را در دین مفضل گویند عرض کردم اما
 وقتی قرار داده نمیشود فرمودند بمفضل هر گز برای هیچگاه مادی فنی قرار ندهد بشرط
 علم خدا شده و اگر عا کرده که ظاهر کرده است خدا را از حد بفر و جابر روا نیست که
 جبر پدید آید بر پیغمبر و او را بشناسد که قائم آن غایت پیغمبر ظاهر شود و اما مالک نشود
 که با پنج نفر را همچون و همچون فلان نیز و نیز مضمون پس خدا در صورت همه اهل بیت پیغمبر را بر
 ضلالت پس علی از اهل ضلالت بلند نشود تا بعد فیما من است پس سپیدند از حضرت رضا و علی
 از وقت ظهور فرمودند هر زمان که خصلت احاکم دولت شوند از آن و اما رافع
 شود با جوانان و کودکان و خراب شود جامع گویند از عمران و معتقد شوند جبران پس
 ابوفوت و فت زوال ملک بنی عباس است و ظهور قائم ما اهل بیت از کتاب عبد الله
 بن عمر روا نیست که هرگاه خدا خواست که ظاهر کند اهل حق را خدا را خدا شود از مساه
 صمد تا ماه صمد از ایشان زمان خروج مهمل از مایه و نیز از رسول خدا صمد روا نیست

غلامی شریف و ظریف

فرمودند در این مجلس که لایق باشد پیش از اینهاست ظاهر شود سفتی و دجالت و دنهات
 و ما به الاثر و طلوع اذان از مغرب و نزول عیسی و حنفی و شریف و حنفی و غیره باقی
 که از غرض این بیرون آید مردم را بآورد بسوی محشر و واجب است بر علمای علم که در این
 که هر که از اینها مشاهده کند پیش از خروج شقیق و صبیح او کتاب او را بسازد و حرف
 در نافه و نفر ناله طالب که هر یک از اینها مدعی امامتند و میباشند خاندان ملک کاف
 در کوفه و بنابر اینست چنانکه بآورد که خداوند کند آن را از اینها زمینها را و مردم را
 و از نده کند بر جبهه بر خضبت و سعادت و دنیا پیدا شود خداوند قاف و ظاهر است
 و از اینها غیر از اول ظاهر و خضر میگوید و سینه طاق یکی با سینه پنج تا با هفت
 بانه با او بیعت کنند سیصد و سی و نه نفر نفس موند و میان رکن و مقام بعد از چهارم
 و روز بد و و سال آنها که از اینها سالیست و از اینها میگویند که هر که از اینها
 حسین را از رخ خضر تا از اینها سالیست و از اینها میگویند که هر که از اینها
 پیش کوفه میگوید که از اینها سالیست و از اینها میگویند که هر که از اینها
 در میان آنها است و از اینها سالیست و از اینها میگویند که هر که از اینها
 و مردم همه غنی شوند و بختی که کسی نماید که محتاج بصدقه باشد و فضل اندک آن
 احوال حضرت با بعضی کعبیات و افعاله که میشود و مناسبت با شرح احوال از ظاهر
 ظاهر و رجعت ال محمد علیهم السلام طولانیست چون ختم فرمائید و حقیقت و لا یکت
 بخیر و بهنگام موعود شده ما هم و احوال ما منتهی با احوال آن بنده کوار و عذر است
 ختم میکنیم اکنون خاتم مسک مفضل بر عی از حضرت صادق و احوال علیهم السلام
 پس سید که چگونه اینها ظاهر و مکتب حضرت فرمودند و نمایم فضل ظاهر میشود یعنی
 و نمایم کند با هم خود و کتب خود و نسبت خود مکرر این را میفرماید که حضرت ^{مستطاب}
 همه بشنوند و بخت بر آنها تمام شود علاوه بر این که ما کتب و دلائل که در این است

در بیان ظهور حضرت فاطمه علیها السلام

و اسم او را بریم که بنیم همان حدیث رسول خدا است تا اینکه مردم نگویند ما دشمنانیم از
 برای او اسم و کنیه را مفضل عرض میکند اموی من تاویل این بهر چیست که خدای عزوجل
 می فرماید که بنظر من علی الدین کلمه و میفرماید و فالتوهم حتی لا تكون منه و يكون الدين لله
 فرمودند من بعد او را شنیده شود داخل از میان اهل ملت دان و در آنها هر یکی شود
 چنانچه خدا میفرماید و من یبغ علی السلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاک
 عرض میکند که کدام بقعه ظاهر میشود فرمودند ظاهر میشود در مکه و الله بمفضل
 گویند ای بنیم که داخل مکه شده و برادرش او است و در رسول خدا صلی الله علیه و آله و
 بر سر او عمامه حدیثی و غلبه رسول خدا در پایش و عصا پیغمبر در دستش و در پیش
 و کلاه چندین لاف است بهین حالت بمکه رود که کسی او را شناسد عرض میکند ای
 آقای من چگونه ظاهر میشود فرمودند ظاهر شود نهان بجان نهان که بدینها شب و روز
 در کبر و رفو که چشمها مردم بخواست و شب تاریک شد جبرئیل و میکائیل نازل شود
 بران باملا نکه صفتی روضه جبرئیل عرض میکند ای آقای من قول تو مقبول و استوف
 جابر بن عبد الله گفت خود را بصورت خود بکشد و این پیر را بخواند الحمد لله الله
 صدق ما وعد و او را در ثنای الارض بنیوی من الجنة حيث نشاء فنعمر ابر القاملین من علی اسند
 میان رکن و مقام و غرق میکند که ابرو و نیسا و اهل خاصیت من و ابکسان که خدا
 آنها را خلق کرده بجهت نشینند من بر روی منیر نیسا شد بسوی من از روی طویع و
 صبحا و بجز دم رسد و حال آنکه بخارن خود مشغول و بر روی فرشت خود در شرق و غرب
 زمین باشند هر یک یکصد میشتوند و میرند بکوش هر پس بسوی حضرت آیند طویع نکند
 برای آنها چشم بهم زن که هر یک از پیش روی پادشاه الله میان رکن و مقام پس حکما
 عزوجل امر میکند نوری بیادند نمودی میکنند از زمین تا آسمان هر مؤمنی که بر روی
 از نور و روشنی بکشد و نور بی در میان دل خانه خود به بیند نفوس مؤمنین

بعضی از بیفتاها و خطاهای

نورشاده شوند و ندانند که قائم ظاهر شده پس هیچ شکی در خالیه که همه بشر روی او باشند
 و اینها بعد از آنکه در روز قیامت با او می آیند بعد از آنکه او را رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز
 بلی مقصود بر هر کس که در آن وقت از او در روز قیامت با او می آیند با قائم ظاهر میشوند
 فرمود بلی ظاهر میشوند با او و در میان آنها است حضرت زاده هارون مؤمنین شیعه علی
 بر سر حسین است عمامه سبک است با مقصود است با قائم نسبت خود را بجهنم می گوید و در سینه
 خود را دراز کند و میگوید دیده شود بی سبک و بگوید با اینست که است خدا پس این را ملا
 نما بندگان که اینها را با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند
 او را ببیند و با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند
 صیحه زنند بگویند ما مشرب سر عجبی دیدیم که مثل او را ندیده بودیم بعضی بعضی را گویند
 نگاه کنید به اینها از این کشتی که با او هستند و بیفتاها را می بیند و با او می بیند و با او می بیند
 که را بجز اینها نفر از اهل مکه و جبهه از نفر از اهل مدینه و اینها اول طلوع افتاب میشوند که
 از این و چون افتاب بلند گشت روشن کرد همه ما را صیحه زنند و صیحه زنند و صیحه زنند و صیحه زنند
 افتاب بزبان عربی اشکارا که بشنوند هر که در آسمانها و هر که در زمینها است صیحه زنند
 که ابکر و خلیفه ابی محمد است و اسم او را با اسم جدش بر سر بگویند و با او می بیند
 تا همدان بیاید و محافل را می بیند که می بیند و با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند
 ملک که است پس بن پس بیفتای گویند شنیدیم اطاعت کردیم باقی ماند صاحب کوشش
 جز آنکه این صدارت بشود و خلیفه بود و با او در انداز بادیها و حاضران و از بر و بحر بعضی بعضی
 را بر سر سنانند با چرخه شنیدند ندانند که خود را چه می بیند و با او می بیند و با او می بیند
 لغز و ندانند که غریب که ابکر و خلیفه ظاهر شد بنما مولای مردم از زمین فلسطین که
 او عثمان بن عبدالمطلب است و او را در نزد بنی مویه است پس با او می بیند و با او می بیند و با او می بیند
 با ابید و محافل را می بیند که او شوند پس ملک که و جبهه بیفتاها را دراز کند و از

بسم الله الرحمن الرحيم

تکذیب کنند و بگویند شنیدیم و نافرمانی کردیم تا بی نماند صاحب شک و مردانی جز آنکه
 گواه شوند بان نداء و توحی و آنکه ندانند شیطان لغزش است و سپند ما حضرت قائم پشت خود را
 بکعبه تکیه دهد و بگوید یا معشر خاکیون آگاه باشید هر که بخواند ایدم و شهادت نظر کند
 منم از دنا آگاه باشد هر که بخواند نظر کند بفرج و پسرش منم توح و شما آگاه باشید
 هر که بخواند نظر کند یا بر هم و پسرش اسمعیل منم بر هم و اسمعیل آگاه باشد هر که
 بخواند نظر کند بعیسی و شمعون منم عیسی و شمعون آگاه باشد هر که بخواند نظر
 کند محمد و علی صلی الله علیهما منم محمد و علی آگاه باشد هر که بخواند نظر کند بحسن و حسین
 منم حسن و حسین آگاه باشد هر که بخواند نظر کند با علی و اولاد حسنین منم علی و حسنین
 اجانبه کنند مستند از من بشمارد خبر هم با پنجه آگاهید و پنجه را با آگاهی ندارید هر که
 صوفی از من بخواند از من بشنود هر که ابتدا کرده بصحیف کند آن برای ایدم و
 در ثناء و بگویند که اینست و شهادت اینست و الله صحت حق ما ایدم پنجه را بمنزل
 در ایدم و پنجه را افتاده از او و تبدیل به شریف کن آن بخواند حضرت قائم
 صحت توح و صحت این هم و نوریه و الجبل و نوریه و الجبل و نوریه و الجبل و نوریه و الجبل
 اینست و الله صحت توح و این هم حق و اینست ساقط شده و تعبیر و تبدیل یافته و
 شده اینست و الله نوریه و پنجه را صحت کامل و اینست صحت و اینست و اینست و اینست
 از آن فلان و فلان و فلان کونند اینست و الله فلان و اینست و اینست و اینست
 یافته پس از آن ظاهر شود دایره میان رکن و مقام که بر روی کافر بود کافر و بر روی
 مؤمن بود مؤمن پس از آن صفت ظاهر شود و جیش خود را به افروزد و ظاهر فلان
 کنند و در آخر کنند این و جبار افروزی را کنند کوفه و مدینه را خراب کنند و این
 انهار و صحت سؤل و نشانند از بد و جیش سفینه اسیر و سبکد هزار و اینست بعد از
 آنکه در ثناء را کند پس و بر می آید و داده مکه که خانه را خراب کند چون بر می آید

احوال انبیا و ائمه و خصال ائمه

بجائز کعبه نماندند و آنرا که این بنی شیبیه زدن کعبه ندیدند و بیرون دادند و اولاد قائلان بنی
 اظهار یکشد چون راضی بودند بفعل بد و آن خود و عاقلان را زنده کنند و اعدا ب
 کنند چون از بیت فاطمه را کرده با مادی به مانع الزکوة را یکشد زمین بنی و خضر و قوش
 شود ظمان میان بر خیز مردم محتاج بافتاب ماه بنی باشند هر یک از مؤمنین هر
 سال عمر کنند در هر سال خدا یکسراود دهد خلاصه بنده خدمت مفضل بنشست که
 کرد ای قای من منزل مهنگر است و محل اجتماع مؤمنین را او چه جای است فرمودند
 ملک است بکوفه است مجلس و موضع حکم در مسجد کوفه در مکان بیت المال و قریه عساکر
 در مسجد کوفه سه راه و موضع انفراد و تراشد در محفل شرف مفضل گفت جمیع مؤمنین
 در کوفه اند فرمودند بل نیست و مؤمنین مکرانکه در کوفه است باز یک کوفه با طلبش
 ما بل بکوفه است و مؤمنین نیز کوفه انوقت بعد از موضع یک کوفه سفید ندارد و هم است
 و وسعت بلد کوفه همچو کوفه فخریست خانه کوفه متصل بر زمین کربلا شود و کربلا
 ملیا مؤمنین شود مفضل گوید که حضرت پسر از راه سر و کشیدند فرمودند ای
 مفضل بل درستی که بفعلهای زمین فضا خون کردند کعبه فخر کرد و بقعه که بل خدا
 با و فرستاد که ساکت شوای کعبه و فخر که بل ممکن زیرا که کربلا بقعه مبارک است که خدا
 موسی بن عمران گفت ای انا الله و بقعه کربلا مکان و لا در مسیح است بقعه کربلا و الله
 که با و ششند سر حسین علیه السلام طایفه طایفه کربلا بقعه است که محل صلی الله علیه و آله
 در او و حج کرد مفضل عرض کرد ای قای مهنگر ناگه آمد و فرمودند بعد بنده خدمت
 رسول خدا ص چون وارد بلدین شود امر عجیبی ظاهر شود که سر و مؤمنین در او
 عزت کافران را باشد مفضل عرض کرد چیست ای قای من فرمودند وارد و قریه
 شود پس بگویدا بگو و حاکم بیا پیش من حجت همه بگویند ای مهنگر ال محمد و
 کشت با او دین قریه بگویند و مصاحف هم خواند و در حق او گوید کشت

و نایع ظهور فاعل

۱۷۱

ان در نفسنا اینکه اول علم خلق است چگونگی از میان خلق این دو ناد فرستند با جدم در سو
 شایه ها بنا شدند گویند غبار آنها که مد خون نیست و آن دو ناد فرستند چو نیک
 هر دو خلیفه رسول خدا و پدران روز جزا و بودند مژگ گویند کسی آنها را می شناسد
 میگویند بل ما همیشه بسم بصفت می فرمایند کسی شک دارد که غبار آنها که در اینها
 مد خون نیست میگویند نه پس بدان سر رفتن امر میباید فراطها را میشکافند و آنها
 را از قبر برین می آورند و زمانه مثل صحنه که در دنیا بودند پس گفته های آنها را می کشند
 و امر میکنند آنها به بندند بدست خشک خونی آنها را بدار کشند پس درخت متحرک
 شود و در آن افتد و بلند شود و شاخهای او بالا رود پس آنها را که مرثاب بودند
 و در میان آنها بودند میگویند غم بخدا مشرفا نیست ما بجهت آنها و دوستی آنها
 افتادیم پس این خبر منتشر شود پس هر کس که در ذره بقدر خردی محبت آنها را داشته باشد
 بمیدان حاضر شود امتحان شوند با آنها پس منادی میگوید ناکند این دو نفر مصاحب
 و سؤا کنند هر که آنها را دوست میدارد جدا شود و هر که آنها را دشمن دارد جدا شود
 بکناری و پس مردم دو صفت شود دو صفت دشمن پس بر دو صفت آنها گویند که
 بنیادی جویند آنها بگویند ایمان ما ان آنها بنیادی جویند و بنیاد نیستیم که نزد خدا این
 قضیه را بر آید چگونگی از آنها بنیادی جویند و حال آنکه ما را بدیم آنچه بدیم و این وقت
 از هر بوی که آنها و سیر شدن درخت بسبب غم و نا میگویند غم بخدا بنیادی جویند
 از نو هر کس که بنیاد آورده است و از کسان که ایمان با آنها ندارد بنیادی جویند
 از کسی که آنها را بدار کشیده و از بنیادی آورده و کرم با آنها آنچه کرم پس امر میباید
 مژگ نادی که آنها را مثل ریشه درخت نماید پس امر میباید که آنها را و فریدان ندان درخت
 و آنها را زنده نماید بان خدا و امر کند که خلق چون جمع شوند پس از آن حضرت بر مردم بگوید
 قضیه افعال آنها که در هر روزی زنده و افغ شده از قتل ایمل پس ایدم که گفته تا جمیع

بیان جامع ظلم فتنه و حق و باطل و حق و باطل

که بن آتش برای برهیم و انداختن بر سفل و درگاه و جلیس شدن بولند در شکم ماهی و قتل
 بچوب و بار و فر عیس و عذاب جویس و دایمال و زدن سلمان فارس و آتش بر کشته خانه ابر
 المومنین و زدن و اراده سوزانیدن حسین و فاطمه و زدن صد بقعه ظاهر فاطمه زهرا
 مبارکانه و ازین هلو و شکم او و محسن را سقط کردن و امام حسن را ستم دادن و شهید
 شدن امام حسین و ذبح اطفال او و بنی عم و اوصاف او و اسیر کردن و بر سر او
 خدا و بخت خونال محمد و بخت خون هر مؤمنی و هر فریادی که بنی نازق و هر ربانی که
 خورده شده و خجاستی هر فاحشه هر ظلمی که از نه ادم ابوالبشر شده تا برسد بن ما
 منظر که قیام قائم ما باشد هر را بگردن شخی ثابت کند یا بچرخ واقع شده پس از آنها
 فضیاض میکنند در انوف مظلمه کسیر که حاضر است پس از آنها را بدار بکشند بران
 ترخت و لمر کند انشیر که از زمین بر و نا بد امار البوزانند بدار دخت پس بدار بر سر زلفها
 که خاکستر آنها را بدن آید بزد مفضل عرض کرد ایستادن این اخر عذابان دوزخا ایست
 فرمودند بهمان امان مفضل و الله امار را بر گردانند و حاضر شود سید اکبر محمد رسول
 و صد بن اعظم المومنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام و هر کس که مؤمن باشد
 با شد و هر کس که کافر خالص باشد و فضاض کنند از آنها بچرخ مظلمه ها پس امر میکنند
 با آنها را شب دوزخ را بد و غم میکنند و امار را میگردانند بوی سخت ترین عذابها پس
 هر یک بکوفه زدند و دایم مابین کوفه و بحف با چهل و شش هزار ملائکه و چهل و شش
 هزار جن و بیصد میزدند نفران بقتل اشد بشر و لا ینفک از جمله حدیث است که هر ظالم
 میشود حسین بن علی نادانده هزار صد بن و هفتاد و دو نفر را بکشته با او در دوزخ
 عاشورا شهید شدند و مابین کوفه ها از کوفه هزار و یکصد و بیست و سه نفر را بکشد
 صد بن اکبر المومنین و فضیاض میکنند بر او و بنی شقیق و بحف و نا بدار بدار
 کنند و کفی بصدع این رکبی با رض طبعه کنی بنی مینه کنی بنی مینه کنی بنی مینه کنی

پیام رحمت پروردگار

و بخشید در زمین فاسقان درخشند بر از افتاب ماه پس در این وقت آشکار شود پو
 عاقل شود هر خدیه از رنج خود مردم را منست بر بینی لکن منست بشینند بلکه عذاب
 خدا بخشیده این را هر خدیه از رنج خود رسول محمد رسول الله ص با انصاف و مهربانی بر خاص
 سازند که این را که تکلیف و پاکیزند و کسانی که در او شک کرده اند و گفتار دیگر گفتند
 او ساجرانست که این را که منست معلوم است شاعر است از روی هوا سخن میگوید
 و گفته که با او بخار بگردد و مقالمه بخورد و از این افضاض منتهاید و بخار و بغال اینها
 میدهد همان از زمان که پیغمبر ظاهر شده و از زمان که هر روز در وقت و شفق شود
 تا و بل از این بر و بر بدان من علی الذین استضعفوا فی الارض یجعل لهم منکم اولاداً
 الوارثین و ممکن لهم فی الارض و فی فیهم و هم امان و وجودها کما کوا خاطیة بفضل
 عرض کرد که این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 آقای من رسول خدا با اهل بیتش تا منست و منست و منست و منست و منست و منست
 ما و ذاکه فاف و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 کو بای منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 از این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 بکشند و ما و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 که نه نماید و بفرماید که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 خدا و فاطمه است که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 من که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 از من که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست
 شکایت کنم ابو بکر و عمر و عقیقه و ساعده و منست و این را که منست و این را که منست
 که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست و این را که منست

بسم الله الرحمن الرحيم

خانه ام که اهل خانه را بسوزانند گفتیم عیسی را چه می توانست بر خدا و رسول می توانی تسلیم
 پیغمبر را قطع کنی و گفت سنا که تو محمد موصوفه پیش که ملتک بر او نازل شود با من و منی
 بعد بگوینا بیعت کن ناله بگو والا انش بر در خانه از افکنم گفتیم ای عیسی شکایتی بجای ما میکنم
 که چه کردی ما بعد از پیغمبر و چگونه حق ما را عصبه کردی ندیم صیحه زد فاطمه و اعداد
 این حمله را از او نمیدانیم که بیعت و اما من از برای شما جمع نکردم تا ندانند از شما را میداند که
 مراد بازوی من سنگ است و بر شکم زد محسن را سقط کرد من صیحه زدم و ابدا و انی
 الله نکند پیغمبر خیرت کرد خدا و ابان تا نبردند محسن و زنندش را سقط کرد خدا رسول
 الله خواستم مفعله از من بودم که کسور ایشان کم علی مانع شد گفت ای فاطمه بدست
 رحمة للعالمین تساق سبب عذاب اطفا مشو کسور ایشان مکن و الله اگر ستر بالا کردی
 بنفر خدا هلاک کند آنچه در من میرو و هوامینا شدند من بجانم بر گشتم مرخصه شدیم
 و از صدمه عمارت دینار فتم صتا و ال محمد فرمودند پس بعد از فاطمه امیر المؤمنین بر خیزد
 شکایتی بباری بنما بد عرض نماید تا رسول الله حسرت را شب برداشتم بجانم را جود
 ایضا رفتیم که بیعت مرا از آنها گرفته بودند من مگر و طلب باری کردم مراد عده
 صیحه دادند و جو نصیح شد کسیر اندیدم حال من میان امت مثل حال هرین شد
 دینی اسل مثل بجانم موسی چون موسی بگو او بر گشتن هرین گفت با بنام ان الله
 استضعفونی و کار و اعدا و بنی من صبر بر بل کردم که او صبا ایضا غیر از من کسی تحمل
 ان نشد تا اینکه مرا گشتند بصر بنام ملجم لعین بر امام حسن عز بر خیزد عرض نماید
 ایچا چون خبر شهادت دیدم معویه را سپید و نادر ولد نادر اباصد و پیچاه هزار و
 دگونی فرستاد تا اینکه بیعت بکیر را از من و برادر من حبش و اهل بیت برای معویه و هر
 کدام اگر قبول نکردیم گردن دهند و سرش را بنزد معویه فرستند مسجد حرم بمشرب بالا
 شدم مردم را معویه عظه کردم اما داد بن بوف خواندم اما داد از عقاب بوق تساندم

بیت
 گفتم

حکایت شکار اهل

۱۴۵

اجابت نکردند و از اهل این دین بفرستادند و باستان کردند و عرض کردند که خدا با شاهد بود که من این را دیدم و خواندم و از عذاب تو فرستادم اطاعت مرا نکردند خدا با بفرست بر اهل بلا و عذاب و این منبر بر بومدم و بعد پند کردم از عصب من آمد گفتند که عصب معویه با بنابر رسیدند شب بخون زدند اهل اهل اموال اهل را گرفتند و از اهل اسیر کردند و ندان ما با اهل اهل جهاد کنیم گفتیم که وفای شما نیست جماعت اهل اهل گفتند با اهل که بعد از وفای که معویه رسید بدیعت حرام بشکند و مضطر میکنند بصلح با معویه شد آنچه را با اهل خبر دادم فرمودند پس بر چنین حسین مطلق شهید میشوند خود خضارت شما هیچ شهید پس بغیر نظر اهل اهل بد و کریم کرد و از کثیر بعضی اهل اسکان و زمین بگریز افتاد فاطمه صبیحه بزد کرد و بنی نزل اهل اهل اهل و حسن و حسین در طرف راست بغیر فاطمه در طرف چپ پس حمزه و جعفر حاضر شوند و خدیجه فاطمه در طرف چپ او پس حمزه و جعفر حاضر شوند و خدیجه فاطمه بنشیند و بنایند و با اهل باشند و حسن بنشیند فاطمه و کریم بنشیند و با اهل حاضر و حاضر و کریم بنشیند و معضل هم کریم کریم پس عرض کرد ای فای من چه بسا تو را که در مصیبت شما کریم کند و فرمود تو را از شرین بیرون است اگر از جمله شما باشد معضل عرض کرد ای فای من بعد از این چه پیشور فرمودند فاطمه و بنی و عرض کردند و در کاز او فای کن با آنچه بمرور داده ای و در کشته که مرادند و اولاد را کشتند پس کریم گفتند بچه خواطر فاطمه اهل اسکان و زمین نانی نماند احدی از ظلم کنندگان نماند و کشته که با اهل اهل کردند و کشته که با اهل اهل را حاضر شدند و مکرر کردند و از اهل اهل بگریز شدند معضل عرض کرد بعضی از شما بنوا اعتماد ندارند که نور چشم منی دار و شناسان فرمود با معضل را نشینند و اهل اهل از رسول خدا را که فرمود و بعضی هستند ما هم گفتیم با نشینند و با بنی اهل اهل بنیتم من العذاب الابدی و العذاب الابدی

در جواب شکایات آنها

بر حق عذاب دارد و وقت خروج ما است و عذابا کبریا منت است بر دست که جماعت
 منجی ما میگویند که معجز جنت است که در اینست بر من که در بسوی ال شجی و هم
 آنها سلطان آنها است و ای بر آنها از این کفار چه زمان خدا از دست ملک گرفت
 که ما بر کردیم بلکه در ما بود ملک بوقت و اما منت و دنیا و آخرت همیشه با استند
 اندا به زبان عن علی (ع) استخضعوا و یجعلکم الله و یجعلکم الوارثین و مؤمنون
 پس بعد از اینها بر من خبر جد من علی (ع) و بدیدم محمد باقر پس شکایت نمود
 کند از دست ظالمین پس من بر خیزم و شکایت کنم از منصف و تقوی و پسر موسی
 بر خیزم و شکایت از هر دو ان شد پس علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون
 مامون پس شکایت کند از مامون و غیر او پس علی بن خنجر و شکایت
 کند از متوکل پس حسن العسکری بر خیزد و شکایت کند از معتز که پس همگ بر خیزد
 و با او است خاتم رسول خدا خون الوهه روز احد که سر دایا دندان او شکستند
 ملک کرد و اگر با او گرفته اند چون میکنند با جدا یوم از برای مردم و صفت کرده و
 و شب کینه از ابابها و ساندی انکار کرده اند از اطاعت نکردند از اهل احدی
 گفتند همگ منو له شده بعضی دیگر گفتند که مرده است اگر نده بود عید است
 این قدر طول میکشید من صبر کردم تا آنکه خدا امر بفرمود که پس بر من ملامت پس
 پیغمبر بخوان الحمد لله الذي صدقنا وعده و اودعنا الارض بقا و من الجنة حيث
 نشاء فتم اهل العالمین هو الذي رسل رسوله بالهدی و دین الحق ليعظموا علی الدین کلمه
 و لو کرم المشرقون و راجعنا کثیر از برید بحجی استا به شده که بر بعد از حضرت صفیان
 از ائمه شریفه و از کفر الکتاب اسمعیل ان کان صادقاً الوعدان اسمعیل که پیش
 اینهم است فرمودند من بلکه اسمعیل بن جعفر است خداوند را و ما بشو کردیم بر شما
 نکلینب او را که ندهد و از نده بوسه بدن و سر و صورت او را کند خداوند بر

رجعت اسمعیل صبا و الوعد

اها طاطا بیل ملا علی بابا فرستادند بنی اسمعیل گفتند خدا مرا بسوی تو فرستاده است
 یا من تو بر عذابا ما اسمعیل گفت حاجت بجا بیاورد خداوند تو را و فرستاد که
 اگر تو را حاجت طلب کن عرض کرد خدا یا تو را ما معاشر دنیا میثاق تو حید خود
 و اقرار بدین حق محمد و یا ما مائمه کرده و خلافت را خبر دادی اینچه ظالم میگویند در
 حق فرستادش حسین و بحسین و عده رجوع دین دادی تا اینکه خوشخواهی و انتقام
 از ظالمین خود حاجت من بخواجد الله است که مراد در زمان رجعت حسین بر گردانے طالب
 حق خود کنیم و بکشیم هر که مرا کشته خدا حاجت را قبول کرد و فراد داد و از کشتن
 که بر میگردند در زمان رجعت حسین و سید الشهدا خداوند صادقا الوعد ما میدان
 است که صدق و وفاست که در آن حضرت و صادق و مکرر میگوید عده کرد تا چاشتگاه
 در مکانی افتاد بلند شد حراش نماید بر اسمعیل احباب او گفتند ای پیغمبر خدا این
 آفت که بسیار بر اوید گفت من او را وعده در این مکان دادم در وقتیکه برگردان
 که حسین بن علی بر میگردد به با هفتاد و پنج نفر از مرد عاصم بر حید روایت کرده است
 حضرت زین العابدین که فرمودند ما بملأ مؤمنین خطبه کردند و فرمودی بر خدا و نشانی او را
 بود خدا بخت با او زدند پس فرمودند پس سوخت که خدا بعلی تکلم کرد بکلمه نورانی شد
 پس خلقت کرد از آن نور پیغمبر را و نورانی را با آن تکلم کرد بکلمه دیگر و وحی شد او را
 جاد او در این نور پس این نور را با دفع بر که کرد در بدنهای ما ائمه پس ما پیغمبر
 بر کزیده ما پیغمبر کلمات نامان ما پیغمبر کلامه خدا بر خلق ما بودیم نور سبزه زمینی که
 نه از عالم بود نه ماهی نه خلوقی از مخلوقات بود ما بسبب و نقد پس خدا را میگویند
 از افرینش خلوق خدا از برای ما عظمی که گفت از روح انبیا و ایمان آوردن بپا و پیرایه
 دین ما و اینست معنی این وانا خدا الله میثاق التبتی لما ایتکم من کتاب حکمکم
 چنانکه رسول مصدق لما معکم لمؤمنین به و لمتنصرتن فرمودند بپایان بجهاد با

خطبه امیر مومنین علیه السلام فی بیان حال دنیا

و حق او خداوند میثاق از من نماند پیغمبر خود که گفته که هر یک از ما را یک بار باری کنیم اما من که
 پیغمبر باری کردم جهاد با او رفتم و دشمنان او را کشتم و اما باری او برای من و هم چنین
 باری با او اینست که حاصل شد چونکه اظهار وندیش از او داشتند و بعد از آن باری من نگذشت
 و در زمان رجعت من و انبیا میمانی باشد میان مشرق و مغرب خداوند باری را بر من
 آورد بجهت باری من از زمان آدم تا محمد صلی الله علیه و سلم جهاد نمایند با من و بکشند
 با مشرکها خود کفار زنده و کفار مرده را که خدا آنها را زنده میگرداند و بجهت باری من
 نداشته باشم از مردگانی که خدا آنها را زنده میگرداند و بجهت باری من که خداوند را فرستاد
 و فرج به لیبیک لبیک یا داعی الله برین دنیا از کوفه و کوههای آن تا بکشند کافران و
 بجا آورین وظایم را از اول و آخرین تا اینکه حاصل شود از برای ما ایچنه را خداوند وعده
 بنما فرموده پس اینها را حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند و عدل الله الذین امنوا منکم
 عملوا الصالحات البستنا خلقهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لعلکم تتقون الله
 ارضی لهم و لیسئلهم من بعد خولهم اما بعد و نئی کایسه کورنی شینا یعنی عباده است
 بکشند و از حد نترسند زیرا که از برای من رجعت است پس بعد از رجعت و جبار پیش بعد از آن
 حیات او نمودند من صاحب جفای من صاحب ولایت من صاحب شرفا من صاحب
 دولت عجب من قائم الهی من بنده خدا و برادر رسول او من امیر خدا بر عالم او و صلیق بر
 او و جبار او و صراط او و میزان او و کلام او من اسماء الله الحسنى و امثالها و اهلها و ابائهم
 من صاحب بهشت دوزخ ساکن کریم اهل بهشت او و بهشت اهلها و اهل انوار و اهل انوار
 من کسی که زنجیر کنم مینا اهل جنت و بسوی من استخرج این مخلوق و قیامت بر من است
 حیاتا انما من مؤثر و رافع من انکسب که ظاهر شود در آخر الزمان در چشم خورشید
 من دایره الارض که خدا در قرآن ذکر کرده که در آخر الزمان ظاهر شود تا منست عضا مو
 و خاتم سلیمان که میگذارم در دوزخ مؤمنان و کافران بر او و هذا مؤمن حقها هذا کان

بنیاد معلوم در شیطان و کشتن او

۱۲۹

حقاً من مبر المؤمن و امام المقيدين و لسان المعكدين و حاتم البئين و ولد شاهنا و خلفه خدا من
 عالمين من كسبكه خدا بمن داده علم سنا و بلايا و علم حكومت من مردم من كسبكه مسخر كند
 برای من بعد بر فدا و ظلمت نور و بارها و كوهها و درياها افناك ماه و ستارهها ايتها
 الناس پر ميدان من از هر چیزی باز خصم و صانع من روايت شده كه شيطان چون گفت: يا رب
 اليوم سيعنون قال انك من المنظر الى يوم الوقت المعلوم برون بد شيطان با جميع حسني
 و فوابع خود باز و در بكنه خدا ادم و اخلاق كرمه تار و ذر من معلوم كه ان اسر و جفتي است
 امير المؤمنين و متكبر در راوي عرض كرده كه ان برای امير المؤمنين جديد است و معروفند
 از برای بجهان و در جفايست بجهت ما و در عصری از عصرها مگر اينكه در جفتي
 و رجعت كنند با او مؤمنين در زمان او تا اينكه مؤمنين اسبلا باشند بر كافرين و استقام
 از كفار پس هرگاه وقت معلوم شود امير المؤمنين با اصحاب خود ظاهر شوند شيطان با اصحاب
 خود ظاهر شود پس ملائكه عسكرين شود در شطرنج در مكانی كه اميرش روحا است
 و در ملكه كوفه پس واقع شود ميثاها جوتي كه واقع شده از اول دنيا تا آخر دنيا كونا ي
 بينم اصحاب امير المؤمنين را كه بر كشتن اين شهرم بجهت كه افتاده باهاي اها در فراق و اين
 وقت خداوند سيفه شدند ملائكه علوي را بيش روی آنها بغير است در دست او حوثر است
 از نور چون شيطان نظرش بجهت من افتاد بدو پس فرادنا با اها با و كو نيد كجا فرادنا
 ظفر ان برای تو است و اها شيطان كو بد من ميبينم آنچه شما مني بپيديد من و من اسم از عفا
 پر و در كار عالم اين پس بغير بر اين رسد و ضرر بي با و نديك كفت و ناجر به پس هلاك
 شود بان خست با جميع عسكرش پس در اسفوف خدا را عبا كند از روی اخلاص كهن
 و شراير داشته شود و ملائكه بنا شود امير المؤمنين را سنا و دانسته شود ان برای هر يك
 از شيعه او هزاران سال است در اين وقت ظاهر شود ان در و است كه خدا فرموده مدتها
 كه ترو مسجد كوفه و در اين دو دستان اين قدر و معتقد هستند كه كوي نميدانند خدا را و است

و كوه
 زمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شده در نفسیه شریفه و انهم او قلند لا اله الا الله و خشنه که خدای سبحان مقرر کرده
 از برای هر کس موافق او قتل را که اگر کسی پیش از رجعت مرد در رجعت کشته میشود و اگر
 کشته شده پیش از رجعت در رجعت میبرد در آخرت ادبها و اولاد شده در عقبه و
 بوم محشر من کل امه فوجا من یکدن بابا با شاکه تا و بل این ای در رجعت استند بر آنکه در میان
 کبر و خدایه خلائی و انحصاری نابد و اینک دارد صغیر و کبیر را مگر این که پیش از رجعت
 چنانکه در اوقات دیگر دارد روایت شده از حضرت رضا علیه السلام در نفسیه آن که معاشیه
 ضنگا که تا و بل ای در دو نواصب سفیانی است که طعام آنها در رجعت عذره است
 در احادیث معراج وارد شده که با عجل بدرستی که علی آخر کی است که قبض روح او
 میشود از آنکه او است ای به الارض که تا مردم تکلم کند و در اوقات از حضرت رضا علیه السلام
 وارد شده که فرمودند بدرستی که اصل او پیش از رجعت میاید با فرشتگان امام
 رجعت و با او بر میگردد بخوابند لعنهم الله و ال معونه و هر که مفاصله گرفته پس ایضا
 را عذاب کند بقتل و غیر قتل و خداوند بگرداند از اهل کوفه سی هزار نفر و از بانی
 مردم هفت هزار نفر و از کشتن برای حرب با معونه لعنوا اصحاب او در صفت
 در موضعی که حرب را انجام داده پس معونه را با اصحاب او بکشد و از آن مکان پس خدا
 آنها را زنده کند و آنها را عذاب نماید با فرعون و ال فرعون باشد عذاب با آن
 کند امیر المؤمنین و فخره بکتاب پیغمبر و جمیع اینها پس پیغمبر علم خود را با امیر المؤمنین تسلیم
 نماید و جمیع اینها بر آن علم باشند و الله علم است که اعمال شوند از جانب حضرت شیخ بهاء
 و حکام باشند بر دست حضرت شیخ عثمان شود خدا و اشک را به عقبه و خدا به عقبه
 عطا نماید ملکی را که مقابل جمیع بنایان باشد اول دنیا تا آخر دنیا تا آنکه خدا و فانی
 و عده خود را در حدیث وارد شده که هرگاه نزد یک مقام قائم در ماه جمادی الاخر
 در روز نهم ماه رجعت باشد بنای یک خلد و مثل او را ندیده باشند پس از آن باریان کو

مرحله نصاب علم و فن

مؤمنان و بندها روینده شود که معصوم و مؤمنان کوبای بندها را که در کسره انداز جانب
 جهنم خالان بالای و همای خومیر نند و در روایت دیگر وارد شده که خیر با نام
 بدست هفت نفر که با نوزده نفر از قوم موسی هستند طای که خدای فرما بدو من قوم
 از بهل و ن با حق و به بعد کون و هفت نفر از جانب کعبه و شع بن نون و صقی موسی
 و سلطان فارسی بود چنانچه از صفای مقدار و مالک اشعروا آنها را که شوند از جانب
 خورشید و روایت شده که هرگاه قائم قیام نماید خداوند ملکی بفرستد بهر فریاد بخور
 مؤمنان و بگوید ای ایام نوظاهر شده اگر میخواهی ننده شو و ملک شوی بخور
 اگر خواهی که در پیغمبر ابد تا روز قیامت در مکان خود باشی و از حضرت رضا و آقا
 شده که پیغمبر هرگاه رجعت نماید مالک شود دنیا را بجاه هزار سال و امل المؤمنین مالک
 شود چهل و چهار سال و روایت شده که در تفسیر آن آیه فرزند علی که از آن روز که
 له معاد که در دنیا منقضی شود تا رجعت کنند رسول خدا و امل المؤمنین و در بعضی
 ملاقات کنند بنا کند مسجد بزرگ و پشت کوفه که در وازه هزار دردا شده باشد این
 طاق و روایت کرده که هر در دنیا صد هزار سال است پس هزار سال آن ملک جمیع
 و هشتاد و نه سال دیگر ملک محمد علیه السلام است از حضرت صادق و روایت شده
 که فرمودند کوبای بندها خیر از یو که بالای او جنبه است از باقوت روح که در دنیا
 شده با هفتاد و نه سال و حسی نشسته است بالای این تخت و در اطراف او و در هزار
 هفتاد و نه مؤمنان بندها و روح بسلام حضرت پس منادی از جانب خدای سبحان ندا
 کند ایها المؤمنون سؤال کنید از من حوائج خود را که ظاهر بشناسید و یاد بکشید باید
 در راه من پس از من سؤال نکنید حاجت را از حوائج دنیا و آخرت مگر آنکه بر او دم و بناید
 بر روی مؤمنان طعام و شراب طمان هشتاد و نه شده و در بسیار از اخبار که خدا بد
 مکرر در در دولت هفتاد و نه از اخبار و جاعلی از اشرار از انکسای که مؤمنان را

دعای کلمات خضر و ابراهیم

و کاش که اینها را بشنود و باقی را و امید کند که خداوند بفرماید و بابت هم دلالت بر جنت
داشت و بجا هم دلالت داشت بر رجوع امیر المؤمنین و حسین علیهما السلام و در
رجوع باقی آمده اخباری بسیار و از این جهت بعضی از مشایخ اخبار رجعت را در سبیل
حدیث بیان کرده اند و در تفهیم محلّ شریف اینها اصدا از اصول معتبره نقل و در بیان کرده
است بدین طایر در کتاب مصباح الزائر از حضرت حنفی و روایت کرده که هر کس این دعا
چهل صبح بخواند تا در آن حضرت را نام عجل الله فرجه باشد و اگر غیر پیش از
ظهر و حضرت خداوند را ندانند که بکنند با جهات نماید در کتاب حضرت و وفاتش شود
انبری خواننده این دعا بعد از هر رکعت از او هر احسنه بخواند تا از هر رکعتی که
بسم الله دعای شریف

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّقِيعِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ السَّجُورِ وَ مَزِلَّ
النُّورِ بِهِ وَ لَا يَخْلُ وَ الزُّنُورِ وَ رَبَّ الْفَلَكِ الْفَلَكِ الْفَلَكِ وَ رَبَّ الْمَقَرَّاتِ
وَرَبَّ الْمَلَكُوتِ الْمَقَرَّاتِ وَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْبَهِيرِ وَ بِمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ مَا سَأَلْتُكَ
بِرِسْمِكَ الْغَيْبِ أَشْرَفْتُ بِهِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضُونَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُصَلِّحُ بِهِ الْأَشْيَاءَ
وَ لَا يَحْزُونَ يَا حَيُّ يَا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ يَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ بَاغِي
الْمَوْتِ وَ مِمَّنْ لَا أَحْيَاءَ بَاغِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مُوَلَانَا الْأِمَامَ الطَّاهِرَ
الْمُرْتَدَّ الْقِيَامَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ مِنْ جَمِيعِ
الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ سَهْلَيْهَا وَ جَبَلَيْهَا وَ بَوَاقِهَا
وَ بَحْرَيْهَا هَذِهِ وَ عَنِ الْإِدْرِي مِنَ الصَّلَاةِ رِنَهُ عَشْرًا اللَّهُ تَعَالَى وَ مَدَادُ كَلِمَاتِهِ
وَمَا أَحْيَاهُ عَلَيْهِ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ اللَّهُمَّ لِي أَجِدْ لَكَ فِي صَبْحِي بَوْمِي هَذَا
وَمَا عِشْتُ فِي أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَ عَهْدًا وَ تَبَعًا لَهُ فِي عِبَادَتِي وَ لَا أَحْوَلَ عَنَّا

CALL No. { ۷۹۷۶۲ (R) } ACC. NO. ۱۲۷۰۲
 AUTHOR محمّد تقی، شیخ
 TITLE حیات الشیخ و الامتہ فی معرفتہ
 الانبیاء و الائمہ

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
 OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

